

# گویش‌شناسی

ضمیمه نامه فرہستان

## در این شماره:

چند سرودہ طبری، نيسابوری و بهلوی (ایرج افشار)؛ واژه‌های ویژه کشتی و کشتیرانی در گویش بوشهری (فرخ حاجیانی)؛ ساخت غیرشخصی در گویش گیلکی شهرستان لاهیجان (علی درزی و مریم دانای طوسی)؛ خرما در فرهنگ مردم کرمان (عبدالنبی سلامی)؛ گذشته نقلی و بعید متعدی در سغدی و شباهت‌های آنها با برخی از گویش‌های ایرانی نو (بدرالزمان قریب / ترجمه میترا فریدی)؛ گذشته نقلی در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی (ایران کلباسی)؛ واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به انار در گویش کلهری (ناصر ملکی و داریوش یارمرادی)؛ گویش‌های بَشگردی، کُردشولی و کُمزاری (و.و. موشکالو، آ.آ. کریمووا، ای.ک. مالچانووا / ترجمه لیلا عسگری)

فرہستان زبان و ادب فارسی

جلد اول، شماره دوم، اردیبهشت ۱۳۸۳

# گوش شناسی

ضمیمه نامه فرهنگستان

جلد اول، شماره دوم

اردیبهشت ۱۳۸۳

مدیر مسئول: غلامعلی حداد عادل

هیئت تحریریه: عبدالمحمد آیتی، حسن حبیبی،  
غلامعلی حداد عادل، محمد خوانساری،  
بهمن سرکاراتی، احمد سمعی (گیلانی)،  
علی اشرف صادقی

سر دبیر گوش شناسی: حسن رضائی باغبیدی  
مدیر داخلی: نرینا پناهی

ویراستار فنی: حکیمه دسترنجی  
طراح: فاطمه ملک افضلی

حروف نگاری و صفحه آرایی: نسینانگار  
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نوبهار  
مسئول چاپ و توزیع: حسین ایوبی زاده

نشانی: ولنجک، خیابان پانزدهم شرقی، شماره ۳۶  
تلفن: ۸-۲۴۱۴۳۹۳-۲۴۱۴۳۵۶ دورنگار: ۲۴۱۴۳۵۶

بهای تک شماره: ۵۰۰۰ ریال  
بهای اشتراک سالانه: ۱۰۰۰۰ ریال (برای دانشجو: ۸۰۰۰ ریال)

دارای درجه علمی- پژوهشی

مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

شماره مسلسل: ۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

۲	حسن رضائی باغبیدی	گوش‌های ایرانی: پاسداران فرهنگ ایرانی
۴	ایرج افشار	چند سروده طبری، نیسابوری و بهلوی
۷	فوخ حاجیان	واژه‌های ویژه کشتی و کشتیرانی در گوش بوشهری
۱۷	عبدالنبی سلامی	ساخت غیرشخصی در گوش گیلکی شهرستان لاهیجان علی درزی و مریم دانای طوسی
۳۷	بدرالزمان قریب	خرما در فرهنگ مردم کرمان
۵۴	ترجمه میترا فریدی	گذشته نقلی و بعید متعدی در سغدی و شباهت‌های آنها با برخی از گوش‌های ایرانی نو
۶۶	ایران کلباسی	گذشته نقلی در لهجه‌ها و گوش‌های ایرانی
۹۰	ناصر ملکی و داریوش یارمرادی	واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به انار در گوش کلهری
۹۶	مالچانووا	گوش‌های بشکردی، کُردشولی و کُمزاری و. و. موشکالو، آ. آ. کریمووا، ای. ک. مالچانووا
	ترجمه لیلا عسگری	
۱۰۷	هوشنگ برمکی	نقدی بر فرهنگ گوش دشتستانی
۱۱۲	بهروز محمودی بختیاری	فرهنگ واژگان تبری
۱۱۷	محرم رضایتی کیشه‌خاله	گبی درباره گیله گب
۱۲۲	حبیب برجیان	نامه آفرینش
۱۲۶		بررسی گوش فینی؛ سیری در گوش دشتستان؛ فرهنگواره کنایی و امثال قمی؛ واژه‌نامه یزدی
		<i>Les dialects kurds méridionaux; Recherches sur les dialectes kermaniens</i>
۱۲۹		نخستین همایش علمی فرهنگ و تمدن تالش
۱۳۱	آذر فتاحی	درباره «نشانه استمرار در لهجه‌ها و گوش‌های ایرانی»

سرمقاله

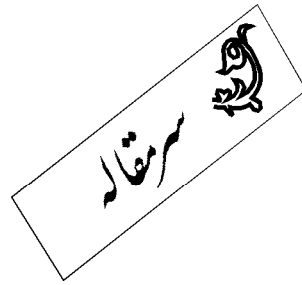
مقاله

نقد و بررسی

آزمایش‌های نشر

اخبار

نامه‌ها

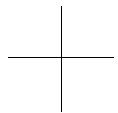
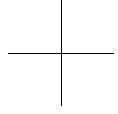


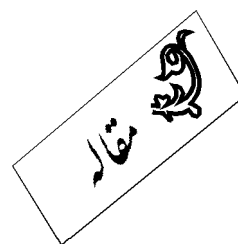
## گویش‌های ایرانی: پاسداران فرهنگ ایرانی

حسن رضائی باغبیدی

امروزه طنین دلنشین زبان‌ها و گویش‌های ایرانی را در جای‌جای ایران زمین می‌توان شنید. قرن‌هاست که مادران پاک‌نهاد این مرز و بوم واژه‌ها، حکایت‌ها، ضرب‌المثل‌ها و ترانه‌های اصیل ایرانی را در قالب گویش‌هایی چون آرنی، آشتیانی، آمُره‌ای، ابوزیدآبادی، ابیان‌ای، اردستانی، افتری، انارکی، الویری، بادرودی، بختیاری، بَشاگردی، بلوچی، بهدینی، بیابانکی، بیدگلی، پاپونی، تاتی، تاری، تالشی، تفرشی، جوشقانی، خوانساری، خوری، دشتستانی، دوانی، زفره‌ای، سِدِهی، سُرخه‌ای، سمنانی، سنگسری، سویی، سیوَندی، فَرُوی، فَریزندی، قُهرودی، کردی، کِشِه‌ای، کَفرانی، کَه‌کی، گَزی، گورانی، گیلکی، لارستانی، لاسِگِردی، لری، لکی، مازندرانی، محلاتی، مهرجانی، میمه‌ای، نائینی، نطنزی، واِشانی، وَرزنه‌ای، وَفسی، ویدری و یَرندی، یا در قالب لهجه‌های شیرینی چون اصفهانی، بیرجندی، تهرانی، قائنی، کرمانی، مشهدی، نیشابوری، همدانی و یزدی در گوش فرزندان دل‌بند خود زمزمه می‌کنند. هنوز نوای دل‌ربای زبان‌ها و گویش‌های ایرانی را در خارج از مرزهای ایران، از ترکستان چین در شرق (سَریکُلی) تا اقصا نقاط آسیای صغیر در غرب (کردی)، و از ماورای قفقاز در شمال (آسی) تا حاشیه جنوبی خلیج فارس (کُمزاری) می‌توان شنید. زبان‌های اُرموری، پَراچی، پَشتو، مونجانی، پِدغه، یَغنابی و گویش‌های ایرانی پامیر، چون اِشکاشمی، بَرَتَنگی، رُشروی، روشانی، زیباکی، سَریکُلی، سَنگلیچی، شُغنی، وِخی و یَزغُلامی، قرن‌ها پاسداران فرهنگ کهن ایرانی در آسیای مرکزی، فلات پامیر و بخش‌هایی از

شبه‌قاره هند بوده‌اند. اما دریغ و صد افسوس که هرازگاه تندباد حوادث شماری از این زبان‌ها و گویش‌ها را برمی‌چیند و به دیار خاموشی و فراموشی می‌برد، چنان‌که پیش از این، در دیارمان، گرگانی و، در فلات پامیر، ونجی را به خوابی ابدی فروبرده است. اکنون وظیفه ماست که این گرانبهاترین میراث نیاکانمان را پاس بداریم، یا دست‌کم با ثبت و بررسی آنها نامشان را جاودانه سازیم. امید است که مجله گوش‌شناسی بتواند به مدد زبان‌شناسان و گویش‌پژوهان گام‌های بلندی در این راه بردارد. پاسداری از گویش‌های ایرانی پاسداری از فرهنگ درخشان ایرانی و پاسداری از چشمه‌های زلالی است که می‌توانند درخت تنومند و پربرار زبان فارسی را سیراب سازند.





## چند سروده طبری، نیسابوری و بهلوی

### ایرج افشار

به دو مناسبت: چاپ کردن جلد اول از مسائل پاریسیه شادروان محمد قزوینی - که تا کنون به چاپ آن موفق نشده بودم - و دست یافتن به جنگ خطی مورخ ۶۵۱ (تاریخ مذکور زیر یکی از اجزاء آن در صفحه ۱۵۳) متعلق به کتابخانه آیه الله مرعشی در قم<sup>۱</sup> به چند دوبیتی محلی دست یافته‌ام و چون انتشار آنها را برای پژوهیدن و کاویدن گوش‌شناسان سودمند می‌دانم متن آنها را به همان وضعی که در جای خود آمده و رعایت دقیق در مورد بی‌نقطگی کلمات در اینجا به چاپ می‌رساند:

#### الف) منقولات محمد قزوینی در مسائل پاریسیه<sup>۲</sup>

در نسخه نظامی کتابخانه ملی پاریس (Suppl. Pers. 1817)، بین مخزن الاسرار و خسرو و شیرین قریباً ۲۲ رباعی خیام مسطور است، با خطی غیر از خط کاتب اصلی نظامی که در سنه ۷۶۳ نوشته شده، ولی باز خطی قدیم است و گویا، اگر درست خوانده باشم، رقم محو شده آخر ابیات در حدود ۹۱۱ هجری نوشته شده است.

در همین نظامی، بین دو اسکندرنامه چند دوبیتی طبری دارد، باز به خط الحاقی، ولی نسبتاً قدیم و هذا نصّه:

---

(۱) عکسی از آن را آقای دکتر سید محمود مرعشی متولی و مدیر دانشمند کتابخانه در اختیارم گذارده‌اند و برای معرفی تفصیلی آن مقاله‌ای نوشته‌ام که در مجله میراث شهاب به چاپ می‌رسد.  
(۲) با همکاری دوست دانشمند علی محمد هنر تا چندی دیگر منتشر خواهد شد.

## طبری

## لامیر افراسیاب

با؟ نوچه؟  
آن عهد که گزیدی آ من تو نوچه آهنک  
نوچه؟  
ها دانستمه جا راست نبی چر (یا چه) خور رنگ  
دارم؟ ای شیر؟ بیا بجنگ؟  
چون دل بلنکی دارمه او شیر بیا چنگ  
از کس؟  
این سان مرد بکیتی بکشی کسی ننگ

نخچیر؟  
در یمه بکونر پلنک کوهساری  
نخچیرکنن ای کرد و ورشی حصاری  
کین مرا؟  
هر کس که منی کین بدل هو کشت داری  
ویم بو که اسیر سورسنی و داری

## امیر داود فرماید

دشمن  
بکو دشمند راشی تن به واک نه جوشن  
من آیم بتی کینه دیوشی جوشن  
(کذا)  
مردم به دسنی نام کردن ور کوشن  
تو نام بهشتی ننگ بگزیدی بروشن

## حسن کیا معجین فرماید

چشم من چشم تو می‌بند  
دلی کامه دامی دل ترا وجینی  
این روشن کیهان می‌چش به تی چش وینی  
دو چشم بلا  
یارب دو بلا چش منی واک چینی  
نه بینا آن روز که ترا نه وینی

نرکیسه چش داسدیّه می‌چش تی چش  
سودابیه می‌چش سودای تی چش  
آن روج که این می‌دو چش نه وینی تی چش  
صی چشمه مرا رای بکیت وار ای چش

(دهن)  
نرکیسه چش آزورمه بتی لو خوش  
بوی یاسنه‌ها دمن مشکی به تی کش  
خوبان هر چندها خوانند مرا سوروش  
نه‌تونند به می دل کشتن تی عشق تش  
وزن این «رباعیات» گویا وزن مخصوص ملّی ایرانیان (یا اقلاً طبریها) باشد و از بحور  
خلیل بن احمد گویا به کلی خارج است.

(ص ۱۸۱-۱۸۳)

(۳) کلماتی که با حروف ریز بالای ابیات آمده احتمالات فزونی است که به خط مدادی نوشته است.

## ب) دوییتی در جنگ ۶۵۱

### بلسان البهلوی

بیرمانا شبی بودا به سنی      مهم بامیته خون و خا به‌ییبی  
سروازی چمن کی با ندارد      اکر خوازی دوازم دا به‌سنی  
(ص ۱۸۰)

### بلسان نیشابوری

زان بو بوکی دوش نافم بوبو      کفتم دزدست<sup>۴</sup> نبو بو بوبو  
ما وقت بمار خودمان می بو بو      سرما آفو ور خاستبو وا بشو بو  
(ص ۲۰۷)

ظاهراً تا کنون در جای دیگر نمونه‌ای از گویش نیشابوریان مربوط به پیش از سال ۶۵۱ ضبط نشده است. امید است برای دوست دانشمندم دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی تازگی داشته باشد.



(۴) یک کلمه بالای آن نوشته شده ولی سیاه شده است.



## واژه‌های ویژه کشتی و کشتیرانی در گویش بوشهری فرخ حاجیانی (دانشگاه شیراز)

### مقدمه

استان بوشهر با ۲۷۶۵۳ کیلومتر مربع مساحت، در امتداد ۶۲۵ کیلومتر از ساحل خلیج فارس، بین مدار ۲۷ تا ۳۰ درجه و ۱۴ تا ۱۶ دقیقه عرض شمالی و ۵۰ تا ۵۲ درجه و ۵۶ تا ۵۸ دقیقه طول شرقی، در جنوب غربی ایران قرار گرفته است. این استان از شمال به استان خوزستان و قسمتی از استان کهگیلویه و بویراحمد، از شرق به استان فارس، از جنوب شرقی به قسمتی از استان هرمزگان و از جنوب و غرب به خلیج فارس محدود است. مرکز استان بوشهر، شهر بوشهر است که در مدار ۲۹ درجه و ۲۰ دقیقه عرض شمالی و ۵۰ درجه و ۵۵ دقیقه طول شرقی در رأس شبه جزیره ای صدفی-مرجانی به شکل مثلثی مختلف الاضلاع فرورفته است. شهر بوشهر ۱۴۴۷ کیلومتر مربع وسعت و ۲۰۵۲۴۴ نفر جمعیت دارد و آب و هوای آن گرم و مرطوب است.

استان بوشهر از جهت تنوع و گوناگونی گویش‌ها درخور توجه است. گویش‌های این استان را می‌توان به دو شاخه شمالی و جنوبی تقسیم کرد. گویش‌های شمالی، شامل دشتستانی، دیلمی، لیراوی و گناوه‌ای و، گویش‌های جنوبی، شامل بردستانی، بوشهری، جمی و دشتی است.

مردم شهرستان بوشهر به گویش بوشهری سخن می‌گویند. گویش بوشهری یکی از گویش‌های ایرانی نو و از گروه گویش‌های جنوبی کرانه خلیج فارس است. ویژگی‌های آوایی و ساخت دستوری این گویش نشان می‌دهد که به شاخه زبان‌های ایرانی جنوب غربی تعلق دارد.

گویش بوشهری، مانند بسیاری از دیگر گویش‌های ایرانی، به سبب ارتباط روزافزون بوشهری زبانان با فارسی زبانان و تأثیر فراوان زبان معیار از طریق رسانه‌های گروهی، به تدریج در حال خاموشی است.

دریا، دریانوردی، کشتیرانی و ماهی‌گیری از دیرباز از ارکان اساسی اقتصاد بوشهر بوده است. از این رو، در گویش بوشهری، کشتی و اصطلاحات مربوط به آن انعکاس بسیار وسیع داشته و جایگاه ویژه‌ای یافته است.

واژه‌ها و اصطلاحاتی که در این مقاله نقل شده صرفاً مربوط به شئون گوناگون کشتی و کشتیرانی در شهرستان بوشهر است. این واژه‌ها با واژه‌های نظیر در دیگر استان‌های ساحل نشین کشور، اساساً از حیث تلفظ متفاوت اند.

در این تحقیق برای گردآوری واژه‌ها از دو نوع روش استفاده شده است. نخست از روش تحقیق میدانی با استفاده از ضبط صوت و مصاحبه با گویشوران این گویش نظیر ملوانان، جاشوها، کارگران کشتی‌ها، ماهیگیران، لنج‌سازان، کشتی‌سازان و ناخدا‌های کشتی، در گروه‌های سنی بین ۴۰ تا ۷۰ ساله، اعم از باسواد و بی‌سواد و، سپس از روش تحقیق کتابخانه‌ای با مراجعه به منابع مکتوب.

**abd** چوب کمکی دکل کشتی که در وسط کشتی قرار می‌گیرد.  
**omār / amār** طناب لنگرکشتی.

**anč** کلاف بین سطحه **satha** (رویه فوقانی کشتی) و دزابه **darrā be** (دیوارهای حاشیه‌ای سطح کشتی) که این دو را به هم متصل می‌کند.  
**ānberting** جدا شدن کشتی از لنگر.

**bahriye** سرباز نیروی دریایی.

**balam** قایق پارویی.

**bandargā** جایگاه اسکله و توقفگاه کشتی.

**barmil** چوب ضربه‌گیری که بر روی میل طفر کشتی **mil-e tafar** قرار می‌گیرد.

**bassa** طنابی که چوب شرع (بادبان) را برای حرکت ابزار و لوازم بادی به قسمت فوقانی دکل می‌برد.

**bārez** جدا شدن قطعات کشتی از یکدیگر.

**bāzul** سیخ دسته‌داری که برای پلاس سرطناب یا وصل طناب به کار می‌رود. به این وصل **sonbele** سنبله گویند. این سیخ در لابه‌لای سررشته‌های طناب نفوذ می‌کند تا دیگر سررشته‌های طناب را از میان آنان عبور دهد.

**bendeyra** چوپ پرچم کشتی.

**beresāti** چراغ دریایی.  
**bis** چوب دراز و محکمی که در قسمت عقبی و پایین کشتی قرار دارد و بدنه کشتی به آن متصل است و در اصل شناسی کشتی را تشکیل می‌دهد.  
**rādyu / bisim** بی‌سیم، وسیله ارتباطی درون کشتی با بیرون از کشتی.  
**bita** طناب خیلی کلفت کمباری که در گذشته استفاده می‌شد و امروزه به جای آن، طناب‌های پلاستیکی مورد استفاده قرار می‌گیرد.  
**bivār** طنابی که دو سوی دکل کشتی را مهار کرده است.  
**bold** وزنه اندازه‌گیری عمق آب دریا که با طنابی آن را به دریا اندازند و هنگامی که به کف آب دریا رسید با نشانه‌هایی که در طناب به کار رفته، عمق آب را تعیین می‌کند.  
**bondār** جایگاه و مکان کوچکی که به نگهداری وسایل و ابزار ماهیگیری و دیگر لوازم ضروری در کشتی تخصیص یابد.  
**berd / bord** پهلو و کنار کشتی.  
**bord-e γorāv** پهلو گرفتن کشتی‌های کوچک در کنار کشتی‌های بزرگ.  
**botleyr / botler** مأمور پذیرایی از کارکنان و مسافران کشتی.  
**boye** فانوس دریایی.  
**buri** لوله‌ای که قسمت عقبی شافت موتورلنج و کشتی در آن عبور می‌کند و به پروانه کشتی متصل است.  
**čāftu** محل جمع شدن آب نفوذی دریا در ته انبار کشتی.  
**čekkār** کشتی‌ای که بیش از گنجایش محموله حمل کند.  
**čifčandal** مسئول تهیه آذوقه و خواروبار مورد نیاز کارکنان کشتی.  
**čileyegoy** پله طنابی کشتی که در موقعیت اضطراری برای بالا رفتن یا پایین آمدن از کشتی از آن استفاده شود.  
**čipāpsar** افسر عالی‌رتبه کشتی.  
**čopow** وسیله‌ای که برای تخلیه آب درون کشتی به کار می‌رود.  
**da?uma** نوک جلو یا سینه کشتی.  
**da:m / dahm** تصادم و برخورد دو کشتی با یکدیگر.  
**darrāba** دیواره‌های کناره سطح کشتی.  
**dastur** چوبی که به صورت افقی در جلوی هر کشتی قرار گرفته است و در گذشته برای مهار جلوی شراع (بادبان) به کار می‌رفته است و امروزه برای ضربه‌گیری به کار برده می‌شود.  
**davvār** چرخ و پروانه کشتی.  
**dāman** طنابی که در قسمت طفر (عقب کشتی) قرار گرفته است.  
**debās** مأمور خرید خواروبار و آذوقه کارکنان کشتی.

- degal** ۱. دکل کشتی، ۲. تیر میان کشتی.
- de:l** ۱. انحنای درونی کشتی، ۲. کناره کشتی.
- dek** عرشه کشتی‌های بزرگ.
- demereyǰ** تعهد تخلیه بار کشتی در موعد مقرر. در صورتی که بار در موعد مقرر تحویل داده نشود، تاجر متعهد می‌گردد که روزانه مبلغی به عنوان خسارت و غرامت به صاحب کشتی بپردازد.
- deryā** دریا.
- deyreh / deyre:** قطب‌نمای کشتی.
- dispač** پاداش تخلیه بار از کشتی پیش از موعد مقرر از طرف تاجر.
- dowse** تخته پهن و درازی در حد فاصل کشتی و اسکله که به عنوان پل برای عبور و مرور در کشتی از آن استفاده می‌شود.
- edāl** وضعیت تعادلی کشتی بر روی آب.
- eñjineyr** مدیر موتور کشتی‌های بزرگ.
- eskerāb** عمل زنگ‌زدایی از بدنه کشتی پیش از رنگ‌آمیزی کشتی.
- estamlanǰ** ۱. قایق موتوری، ۲. کشتی موتوری، ۳. کشتی‌ای که سوخت آن از ذغال سنگ تأمین شود.
- estanrbuš / estandbuš** یاتاقان فوقانی و تحتانی کشتی.
- estur** فروشگاه داخل کشتی.
- etfa** چوبی که در کنار شلمون *šalmun* و بدنه کشتی قرار داده شود و این دو را به یکدیگر متصل کند.
- fa:l** برآمدگی میان سطح کشتی.
- fa:rız** چوبی که برای حرکت دادن قایق در آب‌های کم عمق استفاده شود.
- fanna** ۱. سکویی که بر عرشه کشتی، لنج و قایق تعبیه شده است، ۲. مکانی که برای استراحت کارگران و ماهیگیری در کشتی در نظر گرفته شده باشد، ۳. قسمت فوقانی، عرشه عقب یا جلوی کشتی، ۴. آسایشگاه کارگران کشتی که در قسمت فوقانی و در محدوده فرمان کشتی است.
- fannay-e sine** قسمتی از لنج که از سطح آن بلندتر است و در قسمت جلوی شناور قرار دارد.
- fasmeyl** نوعی کشتی مسافربری سریع‌السیر که حوزه فعالیت آن در بنادر خلیج فارس و وابسته به شرکت کشتیرانی هند-بریتانیا بوده است.
- fok / fēc** هنگامی که کشتی از ساحل جداگردد و با ساحل فاصله گیرد.
- feydus** سوت کشتی.
- feylom** قوطی بیست لیتری که یک سر آن روباز و چوب دستگیره در میان دهانه آن به دو سو محکم شده و برای تخلیه آب درون کشتی و یا برداشتن آب از دریا استفاده شود.
- gallāf** کشتی ساز.
- gang** گروهی از کارگران کشتی.

- ganguman** ملوانان کشتی که در هنگام بالا آوردن و پایین بردن جرثقیل در کشتی فرمان می‌دهند.
- gangvey** محل عبور و مرور در کشتی (راهرو کشتی).
- gasl** ۱. عمل کشیدن کشتی به وسیله کشتی دیگر، ۲. طناب و سیمی که با آن کشتی را کشند.
- gerdi** طناب‌های باریک و کوتاهی که در مواقع اضطراری در کشتی استفاده شود.
- gelenbuš** یاتاقان بالا و پایین درون و بستر کشتی.
- gob** قسمت فوقانی دکل کشتی و گنبد کشتی.
- gorāb** کشتی عظیم الجثه.
- gorāb-dudi** نوعی کشتی که سوخت آن از ذغال سنگ تأمین می‌شده است.
- gorāv-e taši** نوعی کشتی که سوخت آن از ذغال سنگ تأمین می‌شده است.
- gosl** چوبی که پاروی کشتی به آن متصل است.
- hayur** سوراخ‌های تحتانی شلمون *šalmun* و فوقانی بیس *bis* که برای تخلیه آب کف کشتی و زیر تلمبه تعبیه شده‌اند.
- helemā** آوازی دسته‌جمعی که جاشوها هنگام به آب انداختن کشتی یا جابه‌جایی بار سنگین می‌خوانند.
- herye** نوعی صوت که به معنی فرود آمدن بار در کشتی توسط جرثقیل است.
- hil** به سوی جلو فشار دادن کشتی با دست و هل دادن آن.
- hobeys / hobey** نوعی صوت به معنی بالا بردن بار و محموله به وسیله جرثقیل.
- huk** قلاب بزرگ جرثقیل که با آن بار را در کشتی جابه‌جا کند.
- huri / hura:** ۱. نوعی قایق پارویی، با گنجایش دو یا سه نفر، که از چوب تراشیده ساخته شده است و بیشتر در سواحل کم‌عمق و در رودخانه مورد استفاده قرار می‌گیرد، ۲. نوعی کشتی کوچک که از کشتی بوم *bum* کوچک‌تر است و در امور صیادی و باربری و مسافربری مورد استفاده قرار می‌گیرد.
- jālbūt** قایق.
- jālbūti** کسی که درآمد او از راه جابه‌جا کردن بار و محموله با قایق باشد.
- jāli** ۱. در انبار کشتی، ۲. در موتورخانه کشتی، ۳. دری که برای رفتن به قسمت پایین کشتی مورد استفاده قرار می‌گیرد ۴. وسیله‌ای که از الیاف و طناب‌های محکم به صورت مشبک و تورمانند بافته می‌شود و محموله‌های کشتی را بدان وسیله بر سر قلاب جرثقیل کشتی قرار می‌دهند، ۵. درپوش مخزن و انبار کشتی.
- jāšu** کارگر کشتی.
- jeddōm** عمل پهلو گرفتن دو کشتی در کنار هم بدون برخورد با یکدیگر.
- johāz / jehāz** کشتی بزرگ.
- jetti** اسکله.
- jip** کوچک‌ترین شراع (بادبان) کشتی.

- kambāl** نوعی طناب محکم و کلفت که از الیاف پوست درخت نارگیل و خرما بافته و از آن در صنعت کشتی سازی استفاده شود.
- kaptān** فرمانده و ناخدای کشتی.
- karrāni** حسابدار کشتی.
- katar** قایقی که سینه و پاشنه آن شبیه کشتی بوم bum و از سویی نیز شبیه بلم است.
- keben** اتاق ناخدای کشتی و جایگاه استقرار فرمان کشتی.
- keleyt** چوب‌هایی که پاروی کشتی meydāf به آن متصل است و در بدنه کشتی تعبیه شده است.
- kerow** ۱. کشتی کوچک بادبانی، ۲. خدمه کشتی، ۳. واحد کشتی.
- koffe:** قایق مدورگونه.
- lanj** کشتی چوبی موتوردار که گنجایش آن ۱۰ تا ۱۰۰ تن است.
- lāmhey** آوازی دسته‌جمعی که کارگران کشتی به هنگام بلند کردن شیء سنگین یا حمل بار در کشتی برای هماهنگی با هم می‌خوانند.
- lefāf** پارچه کهنه و مندرسی که به دور طناب کشتی بسته شود و از آسیب رساندن به طناب جلوگیری کند.
- leggow** اصطلاحی که به هنگام بالا بردن و فرود آوردن بار کشتی به کار برده شود و بدین معنی است: «بگذار بار در انبار کشتی رود».
- leggow langar** اصطلاحی که در هنگام لنگر انداختن کشتی به کار برده می‌شود به معنی «لنگر را بیندازید»، «بگذارید لنگر پایین رود».
- lohām / lehām** به گل نشستن کشتی و زمانی که آب زیر کشتی به هنگام جزر دریا خشک شود.
- lovves** سرگردان ماندن کشتی و قایق در دریا هنگامی که در اثر طوفان شدید از لنگر خود جدا شده باشد.
- manvar** کشتی بزرگ جنگی.
- mardi** چوب بلندی که برای حرکت دادن قایق در آب کم عمق به کار برده شود.
- maydafa** چارچوب محکم عمودی شکل که برای سر پا نگه داشتن کشتی به حالت عمودی به منظور تعمیرات و بازدید از کشتی به کار برده شود.
- mākowla / māčele** خواروبار و آذوقه‌ای که کارگران کشتی به هنگام سفر با خود برند.
- māleč** ردیف دوم تخته‌های ته کشتی.
- māšev** مسابقه و رقابت دو کشتی با یکدیگر.
- māšoveh / māšuveh / māšove:** نوعی قایق کوچک.
- medvār** وسیله‌ای که قرقه را به حرکت درآورد و باعث چرخش دورانی آن گردد.
- merreg** خشک کردن آب درون کشتی و قایق.
- merzāb** سوراخ کناره رویه یا سطح کشتی که باعث تخلیه آب درون کشتی گردد.
- mesdar** هنگامی که سنگینی بار کشتی به سمت سینه کشتی باشد.

**meša** باز شدن طناب کشتی از حلقه.  
**mešvāy** مقدار مسافتی که کشتی در دریا طی نموده است.  
**metfar** هنگامی که سنگینی بار و محموله کشتی به طرف پاشنه آن باشد و موجب شود که پاشنه در آب فرو رود.  
**meydāf** پاروی کشتی و قایق.  
**mil-e tafar** میل سینه و چوبی که در پاشنه کشتی به حالت افقی بر روی بیس bis قرار می‌گیرد.  
**mojedemi** سَرملوان.  
**monda:** چوب و لوله عمودی که برای مهار کشتی در اسکله به کار برده می‌شود.  
**muzuri** کارگر روزمزدی که وظیفه‌اش حمل و پیاده کردن بار و محموله از درون کشتی است.  
**nagle** محموله و بار بسته‌بندی شده کشتی.  
**nahgeh / na:geh** توقفگاه کشتی‌ای که از طوفان و امواج سهمگین و پرتلاطم دریا مصون مانده است.  
**nasifa** نیمی از درآمد کشتی که پس از کسر هزینه‌ها به مالک آن تعلق گیرد.  
**nāku** نوعی کشتی چوبی تندرو.  
**naždāf / neydāf** پاروی قایق.  
**nuf** علامتی که برای نجات کشتی در هنگام بروز حادثه از راه دور به کار گرفته شود.  
**owšār** روانه کردن و انداختن کشتی به آب پس از پایان ساخت یا تعمیر و بازسازی آن.  
**pāšne-y kašti** قسمت عقبی کشتی.  
**pelle-y karkābi** پله کشتی‌های بزرگ که شامل دو طناب دراز پلکان مانند به موازات هم است و چوب‌هایی برای بالا و پایین رفتن کارکنان کشتی. پس از استفاده آن را جمع و در گوشه‌ای از کشتی نگه‌داری می‌کنند.  
**pita** چوب یا لوله عمودی شکلی که در اسکله برای مهار لنج و قایق و کشتی به کار برده می‌شود.  
**qalami** دکل فرعی کشتی که از دکل اصلی کوتاه‌تر است و در کشتی‌های بادبانی و جهازهای شراعی برای استفاده در شراع (بادبان) به کار برده می‌شود.  
**qomāre:** اتاق ناخدای کشتی.  
**rag?a** ساختمان پایینی قسمت عقبی کشتی.  
**raš** برخورد قطرات امواج دریا به درون کشتی.  
**rāgi** ۱. هنگامی که کشتی در دریا بر اثر مدّ دریا بالا رود و مجدداً به حالت عادی بازگردد، ۲. لنگر برگرفتن کشتی‌های بزرگ.  
**rekkes** هنگامی که کشتی، بیش از حدّ گنجایش خود، مملو از بار و مسافر باشد.  
**sambuk** نوعی کشتی کوچک.  
**sammā J** نوعی کشتی کوچک.

**sagnār** حرکت دو یا چند کشتی با یکدیگر.  
**sarhang** سرپرست کارگران در کشتی.  
**satha** رویه فوقانی کشتی.  
**sāri** مایل بودن کشتی به یک سو.  
**sāles** سومین تخته دراز و پهن الوارمانندی که به بیس bis کشتی متصل است.  
**sāni** دومین تخته دراز و پهن الوارمانندی که به بیس bis کشتی متصل است.  
**sekneyl** علامت دادن به کشتی با آینه و چراغ.  
**sol / sel** روغن غلیظ، بدبو و قهوه‌ای رنگ که معمولاً از کوسه ماهی یا برخی ماهی‌های غیرخوراکی می‌گیرند و در کشتی‌سازی برای استحکام و جلوگیری از پوسیدگی چوب و نفوذ آب از لابه‌لای درزها و شکاف‌ها استفاده می‌شود. برای فتیله‌گذاری میان درز و شکاف چوب‌های کشتی فتیله را به روغن سل sel و بدنه کشتی را با این روغن اندود می‌کنند. استفاده از این روغن کارایی کشتی‌های چوبی را افزایش می‌دهد.  
**seleng** قلاب بزرگ و طناب درازی که بسته‌ها و محموله‌های کالا را به آن وصل کنند و با جرتقیل به درون انبار کشتی برند یا روی اسکله پیاده کنند.  
**selow meyl** نوعی کشتی مسافربری کندرو که در گذشته وابسته به شرکت کشتیرانی هند - بریتانیا بوده و ماهی یک بار از هند به طور غیر مستقیم به سوی بوشهر حرکت می‌کرده و کالا و مسافر جابه‌جا می‌کرده است.  
**semleh** عمل خشک کردن آب کف کشتی و قایق.  
**sammāri / sammār / semmeri / semmer** ۱. حرکت کشتی بر روی آب با جریان آب دریا بدون صرف انرژی دیگر و بدون فرمان ناخدای کشتی، ۲. حرکت کشتی بر روی آب با باد ملایم.  
**senāt** حرکت منظم و هماهنگ کشتی به سوی مقصد.  
**sengār** قایقی که با طناب به کشتی متصل است و به دنبال کشتی بر روی آب دریا حرکت می‌کند.  
**seperveyzer / seperveyzen** ناظر، کارگزار، مباشر و راهنما در کشتی.  
**serang** سرپرست کارگران کشتی (← sarhang).  
**sereydan** آتشدان و منقل بزرگی مخصوص پخت غذا در کشتی.  
**sey** عمل بالا کشیدن بادبان (شراع) کشتی.  
**sob** خارج کردن کشتی از آب دریا برای شست و شو و تعمیر.  
**sekun / sokān** سکان، فرمان کشتی.  
**sowāhili** نوعی چوب محکم وارداتی از آفریقا که در صنعت کشتی‌سازی مورد استفاده قرار می‌گرفت.  
**sowār** مکانی که به پارو زدن قایق تخصیص یابد.  
**supervāyzer** شخصی که از سوی نمایندگی کشتیرانی، بر تخلیه و بارگیری کالا از کشتی تجاری نظارت



می‌کند.

**šuwār** پیوندهای عرض کشتی که به دو سوی کشتی با طناب بسته می‌شود و سطحه فوقانی آن را تشکیل می‌دهد.

**šafreh** ابزاری که در کشتی‌سازی، برای کنده‌کاری و خالی کردن درون چوب، به کار برده می‌شود.

**šalmun** چوب‌های خمیده‌ای که به بیس **bis** کشتی متصل است. به آن بدنه کشتی نیز می‌گویند.  
**šerā** بادبان کشتی.

**šetten** هنگامی که کشتی یا قایق در لنگرگاه چهار لنگر (گسل) شود.

**šorob** هنگامی که کشتی پس از تعمیر یا بیرون کشیدن از آب، مجدداً به دریا انداخته شود. در این هنگام، معمولاً، مقداری آب از جداره‌های کشتی به درون کشتی رخنه می‌کند و پس از مدتی نفوذ آب قطع می‌شود.

**šufēr** مسئول موتورخانه‌های کشتی‌های کوچک.

**tefar / tafar** پاشنه و قسمت عقبی کشتی.

**tagbut** ۱. یک‌کش، ۲. کشتی کوچکی که کشتی‌های بزرگ را راهنمایی کند و شناورها را به دنبال خود کشد.

**ta:ri** نرده‌آسایی که در اطراف بدنه کشتی و بر عرشه آن نصب کنند، ۲. نوار برجسته حاشیه کشتی.

**tak-taku** نوعی کشتی کوچک.

**tandil** سرکارگر کشتی.

**taraza** چارچوب عمودی کنار گایم **gāyom** که دو تا در قسمت عقبی کشتی (**tafar**) و دو تا در قسمت میانی کشتی قرار دارد. چوب‌بست قسمت فوقانی آن به عنوان سایه‌بان استفاده می‌شود.

**tarraqeh** نوعی کشتی نفتکش که در گذشته برای وارد کردن نفت از آبادان به بوشهر مورد استفاده قرار می‌گرفت.

**tarrād** نوعی قایق کوچک ماهیگیری.

**tešāleh / tašāleh** قایق‌هایی که در گذشته کالا را بین اسکله و گمرک جابه‌جا می‌کردند و به ساحل می‌آوردند.

**tābuk / tābog / tāboq** پهلو گرفتن کشتی در کنار کشتی دیگر یا اسکله.

**tāliyya** قرقه‌ای که در کشتی به کار برده می‌شود.

**terāzeh** نوعی کشتی کوچک.

**telbās** هنگامی که کشتی بیش از حد ظرفیت دیواره‌های آن، کالا حمل کند، دیواره‌ای مصنوعی، بافته‌شده از حصیر و لیاف، برای جلوگیری از نفوذ آب به لایه پهلوهای کشتی افزوده می‌شود. به این دیواره‌های کاذب **telbas** گویند.

**terey** حرکت آرام و ملایم کشتی پس از تعمیر و بازسازی برای آزمایش و تمرین.

۱. **tiyow** مرکز تجارت و اسکله قدیمی کشتی‌ها، ۲. پایانه آبی.  
**tobbāne:** فرشی که از چوب درخت خرما تهیه شده باشد و در قایق ماهیگیری به کار برده شود.  
**tuf** هنگامی که کشتی یا قایقی در اثر وقوع باد شدید و طوفان و برخورد با کشتی دیگر، دچار خسارت نگردد و کارکنان آن از مهلکه نجات یابند.  
**wenj** جرثقیل کشتی.  
**wesel** سوت کشتی.  
**xan** انبار کشتی.  
**xanzira** پمپ تخلیه آب کشتی.  
**xayusa** طنابی که با آن امار **amār** به بدنه کشتی مهار شود.  
**xur** آبراه و پیشرفتگی پهن و باریک آب دریا در ساحل که محل عبور و مرور و توقفگاه کشتی‌های کوچک و قایق‌ها است.  
**yodfe: / yoddof** چوب محکم و بلندی که برای به ساحل کشیدن و به خشکی آوردن کشتی برای شست‌وشو یا تعمیر در دو سوی کشتی و به شکل عمودی به بدنه کشتی متصل می‌شود.

### منابع

آل‌احمد، جلال (۱۳۶۱)، جزیره خارک در تیم خلیج فارس، تهران، امیرکبیر؛ احمدی ریشه‌ری، عبدالحسین (۱۳۷۵)، سنگستان، بوشهر، شرکت صنعتی دریائی ایران صدر، مرکز بوشهرشناسی؛ چوبک، صادق (۱۳۴۲)، تنگسیر، تهران، امیرکبیر؛ دریانورد، غلامحسین (۱۳۷۷)، سیمای بندر گناوه، تهران، هیرمند؛ دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۲۳)، لغت‌نامه، تهران، سازمان لغت‌نامه و دانشگاه تهران؛ رائین، اسماعیل (۱۳۵۰)، دریانوردی ایرانیان، تهران، مؤلف؛ سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی (۱۳۶۲)، بندرعباس و خلیج فارس، به کوشش علی ستایش و احمد اقتداری، تهران، دنیای کتاب؛ همو (۱۳۶۲)، سفرنامه، به تصحیح احمد اقتداری، تهران، به‌نشر؛ صغیری، ایرج (۱۳۶۹)، خالو نکیسا، بنات‌النعمش و یوزپلنگ، تهران، سروش؛ محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۶۲)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر؛ معین، محمد (۱۳۷۶)، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر؛ ناظم الاطباء، علی‌اکبر (۱۳۱۸)، فرهنگ نفیسی، به کوشش سعید نفیسی، تهران، خیام.



## ساخت غیرشخصی در گویش گیلکی شهرستان لاهیجان\*

علی درزی (دانشگاه تهران)

مریم دانای طوسی (مؤسسه پژوهش برنامه‌ریزی درسی و نوآوری‌های آموزشی)

### مقدمه

جملات غیرشخصی به جملاتی گفته می‌شود که فعل آنها با فاعل جمله مطابقت ندارد و شناسه فعلی این جمله‌ها از نظر صوری سوم شخص مفرد است. در گیلکی در این گونه جملات به همراه گروه اسمی ابتدای جمله /ə/ «را» و در صورت وجود ضمیر، آن ضمیر به صورت ضمیر مفعولی ظاهر می‌شود. برای نمونه می‌توان به جمله زیر اشاره کرد:

تشنه هستم. (1) *ma tašna.*

هدف از این پژوهش تعیین نقش نحوی گروه اسمی ابتدای این گونه جملات در چارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی (چامسکی، ۱۹۸۱، ۱۹۸۶) است. در بخش نخست این مقاله توصیف مختصری از گویش گیلکی ارائه می‌شود. در بخش اول، به ترتیب، به ضمائر گیلکی، وضعیت فاعل، ساختمان فعل و ترتیب کلمات در این گویش اشاره می‌شود و در بخش دوم مروری بر مطالعات قبلی در زمینه ساخت غیرشخصی در زبان فارسی خواهیم داشت. در بخش سوم ابتدا به توصیف ساخت غیرشخصی در گیلکی معاصر و سپس به بررسی این فرضیه که گروه اسمی ابتدای ساخت‌های مورد بحث فاعل زیرساختی است می‌پردازیم. در ادامه نشان می‌دهیم که گروه اسمی ابتدای

\* با تشکر از معاونت محترم پژوهشی دانشگاه تهران که با حمایت مالی از طرح پژوهشی شماره ۳۱۴/۲/۲۱۶، زمینه به انجام رساندن این پژوهش را فراهم آوردند.

ساخت‌های مورد بحث مفعول زیرساختی است که برای برآورده کردن اصل فرافکنی گسترده در سطح ساخت ظاهری به جایگاه تهی فاعل می‌رود. سپس نحوه اطلاق حالت به فاعل ساخت‌های غیرشخصی و پس از آن عدم تطابق میان فاعل و فعل در ساخت‌های غیرشخصی گیلکی مورد بحث قرار می‌گیرد. سرانجام به بحث فاعل دارای حالت غیرفاعلی و نتیجه‌گیری می‌پردازیم.

## ۱ توصیف مختصری از گویش گیلکی

گویش گیلکی در نقاط مختلف گیلان همسان نیست. به‌عنوان مثال، واژه‌های گیلکی رشت با واژه‌هایی که در شرق گیلان به کار می‌رود در موارد بسیاری تفاوت دارد. این اختلاف گاهی بسیار محسوس است تا حدی که فهم گویش مردم روستاهای شهر لاهیجان را برای مردم رشت یا نواحی غرب رشت دشوار و احياناً غیرممکن می‌سازد. با توجه به این تفاوت‌های فاحش، گیلکی را به دو شاخه متمایز گیلکی «بیه پس» (گویش نواحی غربی سفیدرود، مانند انزلی، صومعه‌سرا، فومن و رشت) و گیلکی «بیه پیش» (گویش نواحی شرقی سفیدرود، مانند لاهیجان، لنگرود، رودسر، اشکور پایین) تقسیم می‌کنند. در این تحقیق، ساخت غیرشخصی در گویش گیلکی لاهیجان مورد بحث قرار می‌گیرد.

## ۱-۱ ضمائر

### ضمیر شخصی

ضمیر شخصی در گویش گیلکی بر دو قسم است:

الف) ضمائر شخصی منفصل.

ضمیر شخصی حالت مفعولی رایج	ضمیر شخصی حالت فاعلی	ضمائر منفصل
ma	mu	اول شخص مفرد
ta	tu	دوم شخص مفرد
un-ə	un/u	سوم شخص مفرد
amə-rə	amu	اول شخص جمع
šəmə-rə	šumu	دوم شخص جمع
išon-ə/uš on-ə	išon/uš on	سوم شخص جمع

ب) ضمائر شخصی متصل. به دلیل این که ضمائر شخصی متصل با ساخت مورد بررسی در این مقاله ارتباط مستقیم ندارند، برای جلوگیری از اطاله کلام به بحث تفصیلی درباره آنها نمی‌پردازیم.

### ۲-۱ وضعیت فاعل

گیلکی نیز مانند فارسی ضمیرانداز است یعنی ضمیر فاعلی می‌تواند محذوف باشد و شخص و شمار فاعل از روی شناسه فعل قابل شناسایی است. این وضعیت در جملات (2) و (3) نشان داده شده است.

(2) (mu) šən-əm . می‌روم.

(3) (u) kita:b-ə hait-ə . (او) کتاب را گرفت.

در گیلکی نیز مانند فارسی فاعل از لحاظ شخص و شمار با فعل مطابقت می‌کند. داده‌های زیر صحت این ادعا را تأیید می‌کند. عدم تطابق فاعل و فعل موجب غیردستوری شدن جملات می‌شود:

(4a) məryəm zərɸon-ə bu-šus-t-ə . مریم ظرف‌ها را شست.

(4b) məryəm o zahra: zərɸon-ə bu-šus-t-ən (\*bu-šus-t-ə)

مریم و زهرا ظرف‌ها را شستند (\* شست)

### ۳-۱ ساختمان فعل در گیلکی

فعل در گیلکی دو بُن دارد: بُن مضارع که با آن صیغه‌های مضارع اخباری، مضارع التزامی و امر ساخته می‌شوند و بُن ماضی که مصدر و صفت مفعولی و صیغه‌های زمان‌های ماضی از آن مشتق می‌شوند. مصدر به -ən و -an ختم می‌شود. اگر بُن فعلی به مصوّت ختم شود، فقط -n به آن متصل می‌گردد، مانند (zən (زدن)، (xordən (خوردن)، (fudən (ریختن) و (todan (انداختن). در گیلکی صیغه‌های امر، ماضی مطلق، ماضی بعید و مضارع التزامی با پیشوند فعلی -be- (ba-, bu-, bə-) همراه است.

(5a) bu-xor . بخور.

(5b) bə-niš-t-ə bu . نشست.

در گیلکی، بر خلاف فارسی، پیشوند فعلی -mi- در صیغه‌های مضارع به کار نمی‌رود:

می‌گیرم. (6a) hagin-əm

می‌روم. (6b) šən-əm

#### ۴-۱ ترتیب کلمات

ترتیب بی‌نشان سازه‌های اصلی جمله در گیلکی به صورت SOV (فاعل – مفعول – فعل) است و از این نظر با فارسی معیار تفاوتی ندارد. همان‌طور که در مثال‌های (7) و (8) مشاهده می‌شود، در گیلکی مفعول می‌تواند به جایگاه پس از فعل، ولی نمی‌تواند به جایگاه قبل از فاعل منتقل شود (7c). در جملات با فعل لازم نیز تنها عنصر موضوع یعنی فاعل می‌تواند به جایگاه پس از فعل منتقل شود.

علی کتاب را خواند. (7a) ali kita:b-ə xon-ə

علی خواند کتاب را. (7b) ali xon-ə kita:b-ə

کتاب را علی خواند. (7c) \*kita:b-ə ali xon-ə

علی آمد. (8a) ali bə-ma

آمد علی. (8b) bə-ma ali

#### ۲ بررسی ساخت غیرشخصی در زبان فارسی

دستورنویسان سنتی جملات غیرشخصی را به دو دسته تقسیم می‌کنند: الف) جملاتی که با «می‌شود»، «باید» و عباراتی از این دست ساخته می‌شوند و بعد از آنها مصدر مرخّم می‌آید. در این جملات، شناسه سوم شخص مفرد در «نشاید، باید، می‌شود و...» به شخص خاصی بر نمی‌گردد. باطنی (۱۳۴۸) فعل این گونه جملات را دارای وجه غیرشخصی می‌داند و معتقد به چهار وجه اخباری، امری، التزامی و غیرشخصی در زبان فارسی است. وی معتقد است که افعال در وجه غیرشخصی هیچ‌گاه فاعل نمی‌پذیرند و نیز ویژگی شخص و شمار ندارند. جملات (۹ الف، ب، ج) نمونه‌ای از این نوع جملات غیرشخصی است (در این پژوهش این دسته از ساخت‌های غیرشخصی مدّ نظر نیستند).

(۹ الف) نشاید رفت.

(۹ ب) باید رفت.

(۹ ج) می‌شود رفت.

ب) جملاتی که شناسه آنها از نظر صورت سوم شخص مفرد است و به هیچ یک از

کلماتی که قبل یا بعد از آنها آمده مربوط نمی‌گردد. در این جملات، ضمائر (م، ت، ...) اجزایی هستند که شخصی را که فعل به آن مربوط می‌شود نشان می‌دهند.

(۱۰الف) بدم آمد.

(۱۰ب) خنده‌اش گرفت.

ناتل خانلری (۱۳۴۸) معتقد است که فعل جملات غیرشخصی دسته (ب) همیشه مرکب است و با همکردهایی نظیر «بودن، شدن، آمدن، گرفتن، بردن، زدن» همراه است، مانند

(۱۱) با همکرد «بودن»: سردم است. گرمم است. سختم است. بسم است. تشنه‌ام است. گرسنه‌ام است.

با همکرد «شدن»: سردم شد. گرمم شد. غصه‌ام شد. عارم شد. تشنه‌ام شد. گرسنه‌ام شد.

با همکرد «آمدن»: بدم آمد. خوشم آمد. دردم آمد. حیفم آمد. یادم آمد. عارم آمد. زورم آمد.

با همکرد «گرفتن»: خنده‌ام گرفت. گریه‌ام گرفت. دردم گرفت. غمم گرفت. خوابم گرفت. لجم گرفت.

با همکرد «بردن»: خوابم برد. ماتم برد.

با همکرد «زدن»: خشکم زد. ماتم زد. بهتم زد.

او در دسته‌بندی خود از افعال، با توجه به این که اثر فعل از فاعل بگذرد و به مفعول برسد یا تنها متوجه فاعل باشد، آنها را به دو نوع متعدی (گذرا) و لازم (ناگذر) تقسیم می‌کند. وی معتقد است که فعل گذرا دو صورت دارد که یکی را معلوم و دیگری را مجهول می‌خوانند. اما در فارسی نوع سومی نیز وجود دارد که فعل به ظاهر گذراست (یعنی مفعول می‌پذیرد)، ولی آنچه به ظاهر مفعول است، تنها نقش معنایی فعل را دریافت و جایگاه نهاد را اشغال می‌کند. خانلری این گونه افعال را از باب ناگذر می‌داند و چون این گونه افعال همیشه بیانگر حالت یا احساس هستند، آنها را فعل‌های بیان حال می‌نامد. وی، همچنین، جملاتی مانند (۱۲) را از زبان فارسی نقل می‌کند که غالباً در متون قدیم دیده می‌شوند.

(۱۲الف) شاه را خوش آمد = شاه خشنود شد.

(۱۲ب) خشم آمد = تو خشمگین شدی.

(۱۲ج) خوشم آمد = من خوشم آمد.

به اعتقاد وی در جملاتی نظیر (۱۲الف)، گروه اسمی «شاه» نشانه مفعول صریح «را»

دارد، اما اثر فعل «خوش آمدن» به همین گروه اسمی برمی‌گردد. طبق نظریات جدید گروه

اسمی مزبور نقش معنایی داده شده توسط گزاره این جمله را می‌پذیرد. در این گونه جملات، فعل همیشه به صورت سوم شخص مفرد تظاهر می‌یابد، از این جهت می‌توان این گونه جملات را نیز نوعی ساخت غیرشخصی نامید. به نظر او در جمله‌هایی که متضمن یکی از افعال ناگذر باشند آنچه به ظاهر مفعول است (اسم، ضمیر مفعولی) در واقع، فاعل ساختاری جمله است.

دبیرمقدم (۱۳۶۹) اشاره می‌کند که در جملاتی نظیر (۱۲الف) عبارت حاوی «را» - که در روساخت در جایگاه فاعل قرار دارد - در واقع، مفعول بهره‌ور (dative/benefactive) است؛ به نظر او، ژرف‌ساخت چنین جمله‌ای به صورت «خوش شاه آمد» است که در پی عملکرد فرایند مبتداسازی بر ساخت‌های اضافه، مضاف‌الیه مبتدا شده با نشانه «را» همراه شده است. او، همچنین، اشاره می‌کند (ص ۱۲، حاشیه ۹) که در جملاتی نظیر (۱۲ج) تطابق فاعل و فعل بین گروه اسمی (خوش من) و فعل صورت می‌گیرد و، از این رو، تکواژ Ø- به عنوان شناسه به انتهای فعل متصل می‌گردد. به این ترتیب، وی معتقد به وجود یک فاعل تهی [ضمیر ناملفوظ (pro)] در این گونه جملات می‌شود. این در حالی است که به نظر کریمی (۱۳۷۰) چون زنجیرهٔ روساختی به صورت «خوش من آمد» وجود ندارد، بنابراین، وجود چنین ژرف‌ساختی مغایر با شمّ زبانی است. مشکوة‌الدینی (۱۳۶۳) نیز به ساخت نحوی خاصی اشاره می‌کند که در آن گروه فعلی به صورت (گروه اسمی + بودن) به کار می‌رود و به همراه گروه اسمی در جایگاه نهاد «را» ظاهر می‌شود، مثال (۱۳) نمونه‌ای از این دست است:

(۱۳الف) این راه را پایانی نیست.

(۱۳ب) دنیا را به کسی وفا نیست.

او توضیح می‌دهد که از لحاظ تعبیر معنایی، ساخت نحوی بالا با ساخت نحوی (گروه اسمی + گروه اسمی + داشتن) در جملات (۱۴) همسان است:

(۱۴الف) این راه پایانی ندارد.

(۱۴ب) دنیا به کسی وفا ندارد.

بنا به نظر مشکوة‌الدینی در فارسی معاصر ساخت بالا کاربرد چندانی ندارد، هرچند در فارسی قدیم زیاد به کار می‌رفته است. به نظر او کاربرد «را» در جمله‌های نمونهٔ بالا و نیز نمونه‌های (۱۵) و (۱۶) نشان‌دهندهٔ بازمانده‌های تحول تاریخی کاربرد «را» در فارسی



باستان و فارسی میانه است:

(۱۵) این منصب را کسی خواهان نیست.

(۱۶) مردم را بگویند به یکدیگر کمک کنند.

قمیشی (۱۹۸۶) معتقد است که ساخت‌های غیرشخصی مانند (۱۲ج) متشکل از یک گروه فعلی است و نه جمله. وی از عدم مطابقت در فعل ساخت‌های غیرشخصی – از این که بخش فعلی و غیرفعلی روی هم یک تکیه دارند و نیز از آنجا که هیچ چیزی نمی‌تواند بین عنصر غیرفعلی و فعل قرار گیرد – نتیجه می‌گیرد که این‌گونه ساخت‌ها مواردی از یک گروه فعلی اند و نه جمله.

### ۳ بررسی ساخت غیرشخصی در گیلکی معاصر

#### ۱-۳ توصیف ساخت غیرشخصی

در گویش گیلکی شهرستان لاهیجان جملاتی همچون (۱۷) وجود دارد که ظاهراً شبیه جملاتی مانند (۱۲الف) است:

(۱۷) ma gušna گرسنه‌ام است.

برخی از افعالی که در چنین ساخت‌هایی شرکت می‌کنند عبارت‌اند از: gərm bon (گرم شدن)، sərd bon (سرد شدن)، tašna bon (تشنه شدن/بودن). افعال جملاتی از این دست از نوع افعال حسی است. افعال حسی بر اساس چارچوب زیرمقوله‌ای خود به یک عنصر موضوع درونی (متمم) با نقش معنایی تجربه‌گر (experienter) نیاز دارند. به نظر می‌رسد که این افعال به موضوع درونی (متمم) خود نقش معنایی اطلاق و بر آن محدودیت‌گزینشی اعمال می‌کنند، زیرا همان‌طور که در مثال (۱۸) نشان داده شده است، مرجع موضوع این گونه افعال نمی‌تواند موجود بی‌جان باشد.

(18a) ma gušna گرسنه‌ام است.

(18b) hasan-ə gušna حسن گرسنه‌اش است.

(18c) səg-on-ə gušna سگ‌ها گرسنه‌شان است.

(18d) \*miz-ə gušna \*میز گرسنه‌اش است.

به‌علاوه، جمله (۱۹) نشان می‌دهد که ضمیر ناملفوظ نمی‌تواند نهاد چنین جملاتی

باشد:

گرسنه است. \*gušna (19)

اگر فرض کنیم که در گویش گیلکی ضمیر ناملفوظ تحت حاکمیت عنصر تطابق مجوز ورود به ساخت می‌گیرد، آن‌گاه غیردستوری بودن جمله (19) را می‌توان ناشی از نقض ملاک نقش معنایی دانست، بدین معنا که در این جمله به علت نبود عنصر تطابق، ضمیر ناملفوظ مجوز ورود به ساخت دریافت نکرده و، در نتیجه، نقش معنایی گزاره این جمله به هیچ موضوعی داده نشده است.

از طرفی در مواردی مانند (2) و (3) مشاهده کردیم که ضمیر ناملفوظ می‌تواند با یک ضمیر آشکار جایگزین شود، اما در مثال زیر می‌بینیم که هیچ ضمیر آشکاری نمی‌تواند در جایگاه قبل از متمم زیرساختی فعل (قبل از گروه اسمی حاوی «را») وجود داشته باشد. این مطلب حاکی از این است که در جایگاه مورد نظر ضمیر ناملفوظ وجود ندارد، یعنی نتیجه‌گیری فوق بیشتر تأیید می‌شود:

\* او من گرسنه هستم. \*u ma gušna (20)

واحدی (۱۳۷۶) نیز به دسته‌ای از افعال لازم زبان فارسی اشاره می‌کند که در سطح زیرساخت تنها یک مفعول می‌گیرند، مانند سرد شدن، گرم شدن. او آنها را افعال لازم نامفعولی می‌نامد. بر همین اساس، جملات مورد بحث در گیلکی را نیز می‌توان دارای افعال لازم نامفعولی دانست که در سطح زیرساخت تنها یک موضوع درونی می‌گیرند. بر اساس تعمیم بورزیو (۱۹۸۶) اگر فعلی به فاعل خود نقش معنایی اطلاق نکند، نمی‌تواند حالت مفعولی رایبی (accusative case) به متمم درونی‌اش اطلاق کند. افعال این گونه جملات در چارچوب نظریه «حاکمیت و مرجع‌گزینی»، افعال نامفعولی (unaccusative) نامیده می‌شوند. فعل‌های نامفعولی تنها یک موضوع داخلی (متمم) دارند و در زیرساخت موضوع بیرونی نمی‌پذیرند.

### ۲-۳ تحلیل گروه اسمی ابتدای ساخت‌های مورد بحث به صورت فاعل زیرساختی

بر اساس نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، فاعل‌ها تحت حاکمیت مختصه تطابق تصریف خودایستا حالت فاعلی به خود می‌گیرند و نیز محتوای آنها (یعنی شخص و شمار آنها) توسط مختصه مذکور و به صورت موضعی تعیین می‌شود. در قسمت ۱-۲ ضمن توصیف وضعیت فاعل در گیلکی به جملات (4) اشاره نمودیم که در آنها میان فاعل و

فعل ضرورتاً تطابق وجود دارد. برای سادگی در ارجاع، این جملات در (21) تکرار شده است.

(21a) məryəm zərɸon-ə bu-šus-t-ə. مریم ظرف‌ها را شست.

(21b) məryəm o zahra: zərɸon-ə bu-šus-t-ən (\*bu-šus-t-ə)

مریم و زهرا ظرف‌ها را شستند (\*شست).

اما همان‌گونه که در جمله (22) نشان داده شده است، در جملات غیرشخصی در گویش گیلکی میان گروه اسمی ابتدای جمله و فعل مطابقت وجود ندارد. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که گروه اسمی آغاز این جملات فاعل زیرساختی نیست.

(22) hasən o husəin-ə gušna. حسن و حسین گرسنه‌شان است.

### ۳-۳ تحلیل گروه اسمی به‌عنوان مفعول زیرساختی و فاعل روساختی

تحلیل دیگری که برای گروه اسمی ابتدای جملاتی نظیر (17) می‌توان در نظر گرفت این است که گروه اسمی ابتدای این گونه جملات مفعول زیرساختی است که در نحو آشکارا جابه‌جا می‌شود و به جایگاه تهی فاعل جمله خود می‌رود تا اصل فرافکنی گسترده برآورده گردد. شواهدی مبتنی بر توزیع گروه‌های قیدی، صورت‌های جانشین، و توزیع ضمیر مشترک وجود دارد که نشان می‌دهد اگرچه گروه اسمی ابتدای جملات مورد نظر فاعل زیرساختی نیست، حداقل در روساخت فاعل است.

### ۱-۳-۳ استدلال بر پایه توزیع گروه‌های قیدی

از دیدگاه نحوی می‌توان به دو دسته قید در گیلکی اشاره کرد: یک دسته قیدهایی مانند «مطمئناً، حتماً» و دسته دیگر قیدهایی نظیر «خیلی، بیشتر». این دو دسته قید جایگاه‌های نسبتاً متفاوتی را در جمله اشغال می‌کنند. همان‌طور که در مثال‌های (23) و (24) نشان داده شده است، قرار دادن قیدهایی دسته دوم در آغاز جمله، بر خلاف قیدهایی دسته نخست، موجب غیردستوری شدن جمله می‌شود.

(23a) hasən xeili kita:b xon-ə. حسن خیلی کتاب می‌خواند.

(23b) \*xeili hasən kita:b xon-ə. خیلی حسن کتاب می‌خواند.

(23c) hasən kita:b xon-ə xeili. حسن کتاب می‌خواند خیلی.

(24a) motməʔenan hasən kita:b bəh-e. مطمئناً حسن کتاب خرید.

(24b) hasən motməʔenan kita:b bəh-e. حسن مطمئناً کتاب خرید.

(24c) hasən kita:b bəh-e motməʔenan. حسن کتاب خرید مطمئناً.

تفاوت توزیع قیدهایی نظیر «مطمئناً»، از یک طرف، و «خیلی»، از طرف دیگر، را می‌توان به این ترتیب توجیه کرد که قیدهایی نظیر «مطمئناً» قید جمله هستند، بنابراین، فقط می‌توانند به گره جمله متصل شوند؛ اما قیدهایی نظیر «خیلی» قید گروه فعلی هستند و فقط می‌توانند به گره گروه فعلی متصل شوند و قرار دادن آنها در آغاز جمله موجب تقاطع شاخه قید منشعب از گروه فعلی و شاخه فاعل منشعب از گره جمله می‌شود. حال از جمله دستوری غیرشخصی (25a) که در آن قید جمله در ابتدا قرار گرفته است، می‌توان نتیجه گرفت که گروه اسمی این جمله حداقل در روساخت مفعول نیست؛ در غیر این صورت جمله (25d) که در آن قید گروه فعلی در ابتدا قرار گرفته است دستوری می‌شد.

(25a) motməʔenan hasən-ə gušna. مطمئناً حسن گرسنه‌اش است.

(25b) hasən-ə motməʔenan gušna. حسن مطمئناً گرسنه‌اش است.

(25c) hasən-ə gušna motməʔenan. حسن گرسنه‌اش است مطمئناً.

(25d) \*xeili hasən-ə gušna. خیلی حسن گرسنه است.

(25e) hasən-ə xeili gušna. حسن خیلی گرسنه است.

(25f) hasən-ə gušna xeili. حسن گرسنه است خیلی.

### ۲-۳-۳ استدلال بر پایه صورت‌های جانشین

در گیلکی زنجیره «ham hito» می‌تواند جایگزین کل جمله به‌جز فاعل شود. جمله (26a) که در آن صورت جانشین جایگزین کل جمله نخست به‌جز فاعل آن شده است خوش‌ساخت و جملات (26b-e) که در آنها فعل یا سازه دیگری از جمله نخست حفظ شده است بدساخت است:

(26a) ali hasən-ə kita:b hada, husəin ham hito

علی به حسن کتاب داد، حسین هم همین‌طور.

(26b) \*ali hasən-ə kita:b hada, husəin ham hasən-ə hito

\*علی به حسن کتاب داد، حسین هم به حسن همین‌طور.

(26c) \*ali hasən-ə kita:b hada, husəin ham kita:b hito

\* علی به حسن کتاب داد، حسین هم کتاب همین‌طور.

(26d) \*ali hasən-ə kita:b hada, husəin ham hasən-ə kita:b hito

\* علی به حسن کتاب داد، حسین هم به حسن کتاب همین‌طور.

(26e) \*ali hasən-ə kita:b hada, husəin ham hasən-ə kita:b hada hito

\* علی به حسن کتاب داد، حسین هم به حسن کتاب داد همین‌طور.

حال در جمله (27a)، «ham hito» صرفاً جایگزین زنجیره (gušna) شده و زنجیره məryəm-ə — که بنابر فرضیه پیشنهادی در این مقاله فاعل جمله غیرشخصی است — در جمله حفظ شده و با وجود این جمله خوش‌ساخت است، در حالی که حذف آن از جمله (27b) زنجیره بدساخت به دست می‌دهد. این تقابل در قالب تحلیلی قابل توجیه است که در آن گروه اسمی موجود در ساخت غیرشخصی فاعل چنین جملاتی به شمار آید:

(27a) hasən-ə gušna, məryəm-ə ham hito

حسن گرسنه است، مریم هم همین‌طور.

(27b) \*hasən-ə gušna, məryəm-ə ham gušna hito

\* حسن گرسنه است، مریم هم گرسنه است همین‌طور.

### ۳-۳-۳ استدلال بر پایه توزیع ضمیر مشترک

در گویش گیلکی مرجع ضمیر مشترک «خودش» فقط فاعل جمله می‌تواند باشد. این امر در مثال (28) نشان داده شده است. هم‌نمایی این ضمیر با هر گروه اسمی غیر از فاعل منجر به بدساختی جمله می‌شود. علامت <sup>^</sup> نشان‌دهنده جایگاه‌های بالقوه دیگر ضمیر مشترک در این جمله است:

(28) ali<sub>i</sub> xudəš<sub>i</sub>/\*<sub>j</sub> hasən-ə<sub>j</sub> <sup>^</sup> muarəfi bud-ə

علی<sub>i</sub> خودش<sub>i</sub>/\*<sub>j</sub> حسن را<sub>j</sub> معرفی کرد.

حال، با توجه به دستوری بودن جمله (29) گروه اسمی دارای حالت غیرفاعلی در ابتدای جمله حداقل در روساخت باید در جایگاه فاعل قرار داشته باشد:

(29) hasən-ə<sub>i</sub> az xudəš<sub>i</sub> bəd hanə<sub>i</sub> می‌آید. حسن<sub>i</sub> از خودش<sub>i</sub> بدش می‌آید.

تا اینجا بر اساس استدلال‌های نحوی نظیر استدلال بر پایه توزیع قیدها، استدلال بر پایه صورت‌های جانشین، و استدلال بر پایه توزیع ضمیر مشترک نشان دادیم که گروه

اسمی ابتدای ساخت‌های مورد بحث در این پژوهش مفعول زیرساختی است. رفتار فاعلی گروه اسمی مزبور را می‌توان چنین توجیه کرد که این گروه برای برآورده کردن اصل فرافکنی گسترده باید در روساخت جابه‌جا شود و به جایگاه تهی فاعل برود. اما هنوز دو نکته وجود دارد که باید تبیین شود: یکی نحوه اطلاق حالت مفعولی به گروه اسمی ابتدای جملاتی نظیر (17) و دیگر آن که اگر گروه اسمی مذکور فاعل است، چرا با فعل مطابقت ندارد؟

#### ۴-۳ نحوه اطلاق حالت به فاعل ساخت‌های غیرشخصی

بر اساس جملاتی نظیر (18) گفتیم که جایگاه فاعل جملات غیرشخصی در گیلکی به لحاظ معنایی بر اساس فعل بند اصلی انتخاب نمی‌شود و نقش معنایی دریافت نمی‌کند. همچنین، گفتیم هرگاه فعلی به فاعلش نقش معنایی اطلاق نکند بر اساس تعمیم بورزیو (۱۹۸۶) قادر به اطلاق حالت ساختاری به مفعولش نخواهد بود. با این توضیحات روشن می‌شود که آنچه در زیرساخت مفعول است نمی‌تواند از فعل جمله حالت ساختاری مفعولی رایبی دریافت کند. در نتیجه، تظاهر ساختوازی «را» در این گونه جملات نمی‌تواند تظاهر حالت ساختاری مفعولی رایبی باشد. با این توضیحات مسئله‌ای که اکنون با آن مواجهیم این است که چگونه گروه اسمی ابتدای جملات غیرشخصی نظیر (17) تظاهر ساختوازی حالت مفعولی رایبی پیدا می‌کند. باید دانست «را» همیشه تظاهر حالت ساختاری مفعولی رایبی نیست. در این زمینه می‌توان شواهد زیر را ذکر کرد:

الف) «را» به دنبال گروه‌های اسمی قیدی که یک فعل لازم را توصیف می‌کنند می‌آید:

(۳۰) شب پیش رو اصلاً نخوابیدم. (کریمی، ۱۹۸۹)

(۳۱) هفته آینده رو استراحت می‌کنم.

ب) «را» ممکن است دو بار در یک جمله واقع شود، اگر «را» فقط نشانه حالت ساختاری مفعولی رایبی بود، در این صورت جملات زیر باید بدساخت می‌شد؛ چون در هر جمله نمی‌توانیم بیش از یک مفعول مستقیم داشته باشیم. وجود دومین گروه اسمی دارای نشانه «را» حاکی از آن است که در زبان فارسی «را» نمی‌تواند فقط نشانه اطلاق

حالت ساختاری مفعولی رایبی باشد.

(۳۲) ماشین رو درش رو بستم. (همو، ۱۹۸۹)

(۳۳) هوشنگ رو کتابش رو پس دادم.

(ج) «را» با گروه‌های اسمی که مفعول مستقیم فعل نیستند نیز می‌آید:

(۳۴) هوشنگ رو به مادرش گفتم. (همو، ۱۹۸۹)

(د) صادقی (۱۳۴۹) به نوعی تبادل و تعویض بین «را» و برخی از حروف اضافه قائل است. دبیرمقدم (۱۳۶۹) نیز با ارائه شواهد بسیار از فارسی میانه و فارسی دری نشان می‌دهد که در متون آن دوره «را» با گروه‌های اسمی مشخص (specific noun phrases) همراه و اطلاق‌کننده حالت بوده و جایگزین برخی از حروف اضافه می‌شده است. شواهد مورد اشاره از این قراراند:

(ه) «را» با مفعول غیرمستقیم تعدادی از فعل‌ها، مانند زدن، بخشیدن، رسانیدن، دادن به کار می‌رفته است:

(۳۵) امیر را زخمی زده‌ام. (کلبله و دمنه)

در این مثال حرف اضافه «به» که در فارسی دری با مفعول‌های غیرمستقیم به کار می‌رود دیده نمی‌شود. به دنبال گروه اسمی «امیر» به جای این حرف اضافه «را» آمده و نشانه مشخص بودن و نیز غیرفاعلی بودن (obliqueness) است.

(و) به علاوه، «را» جایگزین حرف اضافه «برای» می‌شده و بیانگر بهره‌وری بوده است:

(۳۶) این محنت را درمانی اندیشیده‌ام.

(ز) «را» جایگزین حرف اضافه «بر» می‌شده است:

(۳۷) و این را نام شاهنامه نهادم.

(۳۸) امیر را معلوم شد.

(ح) «را» نشانه یک رابطه غیرفاعلی با فعل «بودن» بوده است (در صورتی که بودن بیانگر مالکیت باشد):

(۳۹) پدر را پسری بود. (به معنی پدر پسری داشت)

دبیرمقدم (۱۳۶۹) معتقد است که «را» در متون مذکور نشانه حالت ساختاری مفعولی نبوده، بلکه به عنوان یک عنصر غیرفاعلی (oblique element) نشانه مشخص بودن در زبان فارسی بوده و کاربرد آن به عنوان نشانه مفعول مستقیم در نتیجه بسط نقش

اولیه آن بوده است. وی به نقل از کنت می‌گوید که در متون اواخر فارسی میانه «رای» به دنبال مفعول مستقیم می‌آمده و این خود بیانگر تحول جدیدی در کاربرد این عنصر است.

در گیلکی معاصر نیز نوعی تبادل و تعویض میان «را» و برخی از حروف اضافه وجود دارد. حرف اضافه در گیلکی به دنبال گروه اسمی متمم خود می‌آید و بدان حالت مفعول الیهی می‌دهد (بر خلاف فارسی که در آن هسته گروه حرف اضافه‌ای قبل از متمم آن می‌آید):

(40) kita:b-ə kif-ə-mən bən-am. کتاب را در کیف گذاشتم.

(41) kita:b-ə məryəm-ə hadam. کتاب را به مریم دادم.

(42) kita:b-ə mi dust-ə-bə/ə bəh-əm. کتاب را برای دوستم خریدم.

با این توضیح می‌توان کاربرد «را» را به عنوان حرف اضافه در گیلکی معاصر بازتابی از کاربرد آن در فارسی میانه دانست که در فارسی معاصر ظاهراً جز در جمله کلیشه‌ای «خدا را خوش نمی‌آید» در جای دیگری یافت نمی‌شود.

بنابراین، می‌توان گفت که نشانه «را» در جملات مورد بحث از گویش گیلکی نشانه حالت مفعولی رایبی نیست.

حال برگردیم به این مسئله که چگونه گروه اسمی ابتدای جملاتی نظیر (17) تظاهر ساختواژی حالت مفعولی رایبی پیدا می‌کند.

گفتیم که جایگاه فاعل ساخت‌های غیرشخصی گویش گیلکی فاقد نقش معنایی است و دیدیم که مفعول زیرساختی این نوع جملات حالت مفعولی رایبی دارد. اما این وضعیت در تناقض با تعمیم بورزیو (۱۹۸۶) است. بر اساس تعمیم مذکور «مفعول مستقیم یک فعل تنها در صورتی حالت ساختاری مفعولی دریافت می‌کند که آن گروه فعلی به فاعل خود نقش معنایی اطلاق کند». اگر تعمیم بورزیو را اصلی همگانی فرض کنیم، در این صورت شواهد ما مورد نقضی برای آن خواهند بود؛ اما اگر به یک نظریه حالت همسو با چامسکی (۱۹۸۶) (به نقل از بلتی، ۱۹۸۸) قائل شویم، این تناقض ظاهری مرتفع می‌شود. به پیروی از چامسکی فرض می‌کنیم که اساساً دو نوع حالت متفاوت وجود دارد:

حالت ساختاری (حالت فاعلی و حالت مفعولی رایبی) که در سطح ساخت ظاهری و



تحت حاکمیت اطلاق می‌شود و حالت ذاتی (inherent case) که در سطح زیرساخت اطلاق می‌شود و در سطح ساخت ظاهری ظهور می‌یابد. حالت ذاتی خاصیت واژگانی ویژه برخی از افعال است. چامسکی معتقد است حالت ذاتی حالتی است که به وسیله هسته واژگانی به گروه اسمی که آن را تحت حاکمیت دارد و بدان نقش معنایی اطلاق می‌کند داده می‌شود.

بلتی (۱۹۸۸) معتقد است هر چند افعال نامفعولی قادر به اطلاق حالت ساختاری مفعولی رایبی نیستند، توانایی اطلاق حالت ذاتی دارند. می‌توان فرض کرد که مدخل واژگانی این گونه افعال علاوه بر شبکه‌ای از نقش‌های معنایی، شبکه‌ای از حالت‌های ذاتی نیز دارد که با شبکه نقش‌های معنایی در ارتباط یک‌به‌یک است. حالت ذاتی مورد بحث خصوصیت واژگانی ویژه این افعال است که در زیرساخت می‌آید و بر خلاف حالت ساختاری، که خصوصیت واژگانی ویژه این افعال نیست، با شبکه نقش‌های معنایی فعل در ارتباط نیست و در سطح ساخت ظاهری اطلاق می‌شود. در شبکه نقش‌های معنایی افعال نامفعولی حالت ذاتی با نقش معنایی تجربه‌گر در ارتباط است. می‌توان فرض کرد که در ساخت‌های غیرشخصی گویش گیلکی فاعل اشتقاقی، که در زیرساخت در جایگاه مفعول قرار دارد، از فعلی که آن را تحت حاکمیت داشته و بدان نقش معنایی تجربه‌گر اطلاق می‌کند حالت ذاتی دریافت می‌کند و تظاهر ساختواری این حالت ذاتی مانند حالت ساختاری مفعولی رایبی است. نکته قابل ذکر در اینجا این است که گروه‌های اسمی دارای حالت ذاتی، نکره‌اند (به نقل از مک کری، ۱۹۸۸). در حالی که گروه اسمی دارای حالت ذاتی در ساخت‌های غیرشخصی گیلکی با «را» همراه است. کریمی (۱۹۹۷) و دبیرمقدم (۱۳۶۹) معتقدند «را» همیشه نشانه معرفه بودن نیست. اما حتی اگر تحلیل آنها را در این مورد بپذیریم، باز هم قائل شدن به حالت ذاتی برای گروه اسمی مورد بحث ما را دچار مشکل می‌کند.

می‌دانیم که در جایگاه ابتدای جملاتی نظیر (17) یا اسم خاص می‌آید یا ضمیر. این دو مورد بر اساس دستورهای سنتی معرفه ذاتی‌اند. اگر دیدگاه دستورنویسان سنتی را در باب معرفه ذاتی بودن اسم یا ضمیر بپذیریم، در آن صورت موردی در نقض اطلاق حالت ذاتی به گروه‌های اسمی نکره می‌یابیم. اما اگر تحلیل بلتی (۱۹۸۸) را در مورد این گونه ساخت‌ها بپذیریم، تناقض مذکور مرتفع می‌شود. او معتقد است که فقط گروه‌های

اسمی دارای حالت ساختاری فاعلی و مفعولی گروه‌های اسمی واقعی هستند، در حالی که گروه‌های اسمی دارای حالت ذاتی چنین وضعیتی ندارند. بلتی معتقد است که در چنین مواردی گروه اسمی، در واقع گروه حرف اضافه‌ای است (که در برخی از موارد هسته گروه حرف اضافه‌ای آشکار و گاهی انتزاعی است). در همین قسمت متذکر شدیم که در جملات مورد بحث در این پژوهش «را» به جای حرف اضافه «به» به کار رفته است؛ بنابراین، روشن است که در ابتدای جملات مورد بحث در این پژوهش گروه حرف اضافه‌ای داریم و نه گروه اسمی؛ بنابراین، بحث نکره بودن گروه اسمی دارای حالت ذاتی در اینجا محلی از اعراب ندارد.

### ۵-۳ توجیه عدم مطابقت میان فاعل و فعل در ساخت‌های غیرشخصی گیلکی

بلتی (۱۹۸۸) به نقل از لوین به جملاتی از زبان ایسلندی اشاره می‌کند که فاعل آنها دارای حالت غیرفاعلی (quirky case) است:

دارد سردم می‌شود. mér kólnar (43)

بلتی متذکر می‌شود که در موارد مذکور فاعل دارای حالت ذاتی است و با فعلی که حامل مختصه‌های بی‌نشان سوم شخص مفرد است مطابقت ندارد. به نظر می‌رسد فقط فاعل‌های دارای حالت فاعلی منجر به مطابقت می‌شوند. وی به مواردی اشاره می‌کند که در آنها فعل با مفعول دارای حالت ساختاری مفعولی مطابقت می‌کند. او نتیجه می‌گیرد که گروه‌های اسمی دارای حالت ساختاری فاعلی و مفعولی از لحاظ احتمال ایجاد مطابقت وضعیت خاصی دارند؛ احتمالاً فقط گروه‌های اسمی دارای حالت ساختاری فاعلی و مفعولی گروه‌های اسمی واقعی هستند، در حالی که گروه‌های اسمی دارای حالت ذاتی چنین وضعیتی ندارند. بلتی معتقد است که در موارد عدم تطابق میان فاعل و فعل، گروه اسمی در واقع گروه حرف اضافه‌ای است. بنابراین، نبود تطابق بین فاعل و فعل در این گونه جملات توجیه‌پذیر است.

چنین تحلیلی برای ساخت غیرشخصی گیلکی نیز طبیعی به نظر می‌رسد. در توصیف حرف اضافه در گیلکی متذکر شدیم که نوعی تبادل و تعویض بین برخی از حروف اضافه و «را» در این زبان صورت می‌گیرد و با ارائه شواهدی نشان دادیم که این نوع تبادل و تعویض در فارسی میانه نیز سابقه دارد. در جملاتی نظیر (17) که در زیر با

شماره (44) تکرار می‌شود، چنین تحلیلی راهگشاست. این جمله، در واقع، بدین معنی است که «حالت گرسنگی به حسن دست داده است». به عبارت دیگر، در این جمله «را» جایگزین حرف اضافه شده است. به این ترتیب نبود مطابقت در جملاتی نظیر (18) قابل قبول است. فعل نامفعولی موجود در این گونه جملات یک موضوع درونی به صورت یک گروه حرف اضافه‌ای، زیرمقوله‌سازی می‌کند؛ از طرفی چون فعل مزبور قادر به اطلاق حالت ساختاری نیست، به عنصر موضوع مورد نظر که دارای نقش معنایی تجربه‌گر است حالت ذاتی اطلاق می‌کند. سپس این گروه حرف اضافه‌ای برای برآوردن اصل فرافکنی گسترده حرکت کرده، جایگاه خالی فاعل را در روستا ساخت پر می‌کند. با این توضیحات، جایگاه فاعل چنین جملاتی را یک گروه حرف اضافه‌ای پر کرده است. بین گروه اسمی متمم این گروه حرف اضافه‌ای و هسته سازه تصریف رابطه هسته-مخصص برقرار نیست و، از این رو، شاهد عدم مطابقت میان فاعل و فعل هستیم.

حسن گرسنه است. hasəno gušna (44)

### ۶-۳ بحثی در باب فاعل دارای حالت غیرفاعلی

همان‌گونه که مشاهده شد فاعل جملات غیرشخصی در گیلکی فاعلی اشتقاقی و دارای حالت غیرفاعلی است. عموماً داشتن حالت فاعلی از ویژگی‌های بارز فاعل بودن محسوب می‌شود. اگر فرض کنیم که هر عنصر دارای نقش نحوی خاصی دارای ویژگی‌های بارز است، آنگاه به پیروی از ریس (۲۰۰۱) در بررسی داده‌هایی از زبان هندی می‌توان فاعل بودن را مختصه‌ای دوشقی در نظر نگرفت. وی معتقد است که یک عنصر موضوع ممکن است درجه‌ای از خواص فاعل بودن را داشته باشد. این نظر شبیه آن چیزی است که دوتی (۱۹۹۱) در زمینه نقش‌های بارز (proto roles) گفته است. آنها معتقدند که نقش‌های معنایی مقولاتی مجرد نیستند، بلکه باید آنها را به صورت نقش‌های بارز در نظر بگیریم. آنها برای هر نقش معنایی، نمونه بارزی در نظر می‌گیرند که هر عضو از مجموعه نقش پذیران این نقش می‌تواند درجه‌ای از خصوصیات این نقش بارز را داشته باشد. به عقیده دوتی دو نوع اصلی نقش معنایی بارز وجود دارد: کنشگر بارز، کنش‌پذیر بارز. وی برای هر یک از این نقش‌های معنایی بارز مشخصه‌هایی معنایی قائل می‌شود. به این ترتیب، می‌توانیم به طیفی از کنشگرها و کنش‌پذیرها قائل شویم که

از کلیه مشخصه‌های معنایی مربوط به هر نقش معنایی بارز شروع شده و به کنشگر یا کنش‌پذیری منتهی می‌شود که فقط یکی از این مشخصه‌ها را داشته باشد. بررسی ویژگی‌های نحوی فاعل در بسیاری از زبان‌ها نشان می‌دهد که برخی از انواع عناصر موضوع حالت غیرفاعلی دارند، ولی چون برخی از ویژگی‌های نحوی فاعل‌های مسلم را دارند آنها را نیز فاعل محسوب می‌کنیم. سیگرسون (۲۰۰۱) جملاتی را از زبان روسی مورد توجه قرار می‌دهد و سپس آنها را با موارد مشابه در زبان‌های آلمانی و ایسلندی مقایسه می‌کند. وی در این زمینه جمله (45) را از زبان روسی، جمله (46) را از زبان آلمانی و جمله (47) را از زبان ایسلندی ارائه می‌کند:

- (45) mne uxodit' باید بروم.  
(46) mir ist kalt دارم یخ می‌زنم.  
(47) hennar var sakna دل‌تنگ او شده‌اند.

ریس (۲۰۰۱) نیز جملات مشابهی را از زبان هندی مورد بررسی ساختاری قرار می‌دهد که نمونه‌ای از آن در (48) آمده است. فاعل این جمله نیز دارای حالت غیرفاعلی است:

- (48) raam-ko raat-ko vijay-ko apnii ghar-m samhaalnaa padaa

رام می‌بایست در شب در خانه خودش از ویجی مراقبت کند.

بدین ترتیب، همان‌گونه که مشاهده می‌شود، وجود فاعل دارای حالت غیرفاعلی مختص گویش گیلکی نیست و در زبان‌های دیگر نیز یافت می‌شود.

### ۷-۳ خلاصه بحث و نتیجه‌گیری

در این پژوهش به بررسی ساخت دسته‌ای از جملات گیلکی پرداختیم که در آنها به دنبال گروه اسمی ابتدای جمله «را» می‌آید. فعل این گونه جملات جزو افعال حسی است. افعال حسی بر اساس چارچوب زیرمقوله‌ای خود به یک موضوع درونی با نقش معنایی تجربه‌گر نیاز دارند و بر اساس شواهدی نشان دادیم که افعال مذکور به فاعل خود نقش معنایی اطلاق نمی‌کنند. در چارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی چنین افعالی نامفعولی نامیده می‌شوند. افعال نامفعولی قادر به اطلاق حالت ساختاری به

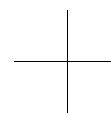
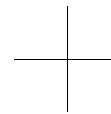
موضوع درونی خود نیستند؛ با وجود این، به دنبال گروه اسمی ابتدای این قبیل جملات «را» می‌آید. همچنین، در جملات مورد بحث میان گروه اسمی ابتدای جمله و فعل مطابقتی دیده نمی‌شود. برای این گونه جملات دو فرضیه در نظر گرفتیم. در تحلیل اول فرض کردیم که گروه اسمی ابتدای آنها یک فاعل زیرساختی است و بر اساس استدلال نحوی مبتنی بر تطابق فاعل و فعل این فرضیه را رد کردیم. در تحلیل دوم فرض کردیم که گروه اسمی ابتدای جملات مورد بحث مفعول زیرساختی است که مفعول مورد بحث برای برآوردن اصل فرافکنی گسترده در روساخت جابه‌جا شده و به جایگاه تهی فاعل رفته است و با ارائه استدلال‌های نحوی صورت‌های جانشین، توزیع قیده‌ها، و توزیع ضمیر مشترک این فرضیه را تأیید کردیم. در مورد نحوه اطلاق حالت مفعولی به گروه اسمی ابتدای جملاتی نظیر (17) به پیروی از چامسکی (۱۹۸۶) و بلتی (۱۹۸۸) فرض کردیم که فعل این قبیل جملات حالت ذاتی به موضوع درونی خود اطلاق می‌کند و تظاهر ساختواژی آن مانند حالت ساختاری مفعولی است. در مورد تطابق میان فاعل و فعل نشان دادیم که نشانه «را» به دنبال گروه‌های اسمی مورد نظر، در واقع، حرف اضافه‌ای است به معنی «به» و این کاربرد «را» در فارسی میانه نیز سابقه داشته است و هنوز هم در جملاتی نظیر «خدا را خوش نمی‌آید» دیده می‌شود. بدین ترتیب، تطابق میان فاعل و فعل در این گونه جملات تطابق میان یک گروه حرف اضافه‌ای در مقام فاعل و فعل جمله است.

### منابع

باطنی، محمدرضا (۱۳۴۸)، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران، امیرکبیر؛ دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۹)، «پیرامون رادر زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، س ۷، ش ۱؛ صادقی، علی‌اشرف (۱۳۴۹)، «رادر زبان فارسی امروز»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره مسلسل ۹۳؛ کریمی، سیمین (۱۳۷۰)، «نقدی بر پیرامون را»، مجله زبان‌شناسی، س ۸، ش ۱ و ۲؛ مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۶۳)، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشهد، دانشگاه فردوسی؛ ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۸)، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، تهران، بنیاد فرهنگ ایران؛ واحدی لنگرودی، محمدمهدی (۱۳۷۶)، «نگاهی به ساخت‌های فعلی مجهول با «شدن» در زبان فارسی»، مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری.

Allen, C.L. (1995), *Case Marking and Reanalysis*, Oxford University Press; Bellei, A. (1988), "The

Case of Unaccusatives", *Linguistic Inquiry*, Vol. 12, No. 1; BURZIO, L. (1986), *Italian Syntax, A Government and Binding Approach*, Dordrecht: Reidel; CHOMSKY, N. (1981), *Lectures on Government and Binding*, Foris: Dordrecht; — (1986), *Knowledge of Language: Its Nature, Origin and Use*, New York: Praeger; DOWTY, D. (1991), "Thematic Roles and Argument Selection", *Language* 67: 547-619; GHOMESHİ, J. (1986), *Projection and Inflection, A Study of Persian Phrase Structure*, Ph.D. Dissertation, University of Toronto; KARIMI, S. (1989), *Aspect of Persian Syntax, Specificity, and the Theory of Grammar*, Ph.D. Dissertation, University of Washington; — (1997), *Case and Specificity: Persian rā Revisited*, University of Arizona; MCCREIGHT, K.L. (1988), *Multiple Case Assignment*, Ph.D. Dissertation, The MIT Press; REES, B.J. (2001), *Improper Subjects in Hindi Experiencer Constructions*, University of Texas at Austin; SÍGURESSON, H.A. (2001), "To be an Oblique Subject: Russian vs Icelandic", *Natural Language and Linguistic Theory*, Vol. 20, No. 4: 691-724.



## خرما در فرهنگ مردم کرمان

عبدالنبی سلامی

### مقدمه

مقاله پیش رو دومین قسمت از مجموعه مقالات خرما در فرهنگ مردم جنوب ایران است. اولین قسمت آن با عنوان «خرما در فرهنگ مردم خشت و دلوار» دو منطقه از مناطق خرماخیز فارس (شهرستان کازرون) و بوشهر، در اولین شماره مجله گوش‌شناسی به چاپ رسید.

مقاله حاضر بحثی در فرهنگ مردم مناطق مختلف خرماخیز استان کرمان باز می‌کند و خرما را در فرهنگ مردم آن سامان مورد توجه قرار می‌دهد. مناطق گرمسیری استان کرمان (بم، جیرفت، کهنوج، شهداد، حاجی‌آباد، نرماشیر و طارم) از ادوار گذشته تا به حال در زمینه کاشت، داشت و برداشت خرما سابقه طولانی داشته‌اند.

اطلاعات گردآوری شده در مورد خرما در بم تحقیق میدانی نگارنده بوده<sup>۱</sup> و اطلاعات دیگر مناطق استان از آثار مختلف گردآوری شده است. اهم این آثار عبارت‌اند از:  
- اسلام نیک‌نفس دهقانی، بررسی گویش جیرفت و کهنوج، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۷۷؛  
- ابوالقاسم پور حسینی، فرهنگ لغات و اصطلاحات مردم کرمان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۷۰؛

---

۱) بر خود لازم می‌دانم که از آقایان محمدی و قنبری، گویشوران محترم بم، که اطلاعات ارزشمندی درباره خرما در بم در اختیارم نهادند، صمیمانه قدردانی کنم.

- د.ل. لویمر، فرهنگ مردم کرمان، به کوشش فریدون وهمن، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳؛
- منوچهر ستوده، فرهنگ کرمانی، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۵؛
- محمود صرافی، فرهنگ گویش کرمانی، انتشارات سروش، ۱۳۷۵؛
- مهری مؤید محسنی، گویش مردم سیرجان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۸۱؛
- ناصر بقایی، امثال فارسی در گویش کرمان، مرکز کرمان‌شناسی و شورای اسلامی شهر کرمان، ۱۳۸۱؛
- جواد برومند سعید، واژه‌نامه گویش بردسیر، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۷۰؛
- مریم معین‌الدین، تحلیل مضامین اجتماعی ضرب‌المثل‌های رایج در کرمان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۸۱.

## خرما در فرهنگ مردم کرمان

### ۱ اعتقادات

نخل در بین مردم سرزمین‌های خرماخیز از احترام و قداست خاصی برخوردار است. به همین دلیل آن را تا حدّ انسان معتبر می‌دانند و اصطلاحاتی که در مورد خرما به کار می‌برند همان اصطلاحاتی است که درباره انسان بر زبان می‌رانند. این تفکر، به اعتبار کلام حضرت علی<sup>ع</sup> است که فرمود:

ای مردم نخل خود را گرامی بدارید، چون نخل خرما از زیادی گلِ آدم آفریده شده است و در نزد خداوند درختی گرامی‌تر از خرما نیست.

مردم مناطق مختلف کرمان نیز در مورد نخل و خرما اعتقاداتی دارند که آگاهی از آنها خالی از لطف نیست.

- مردم بم و بالطبع مردم مناطق دیگر کرمان معتقدند که نخل از نظر راست‌قامتی، زمان بلوغ و جنسیت (نر و ماده بودن) به انسان شبیه است. بنابراین، دیگر خصلت‌های انسان را بدان نسبت می‌دهند.

- مردم معتقدند که جُنگ (Jong، پاجوش) سمت قبله درختِ مادرِ بهترین جُنگ برای تکثیر است و اگر جُنگ رو به قبله نباشد بعد از جداسازی و کاشت یا خشک می‌شود یا کج رشد می‌کند.



– همچنین، در مورد ساخت جارو و گره‌هایی که به برگ‌های نخل می‌زنند معتقدند که وقتی برگ‌ها را گره می‌زنند تا در یک سمت شاخه قرار گیرد، اگر به ازای گره‌ها ادای خیر و شر کنند و آخرین جفت گره‌ها با خیر تمام شود، آن را شگون می‌دانند و جارو را کامل می‌کنند و آن را در کارهای خانه به کار می‌گیرند. اما اگر هر دو گره آخر با شر تمام شود، آن را به اتمام نمی‌رسانند، زیرا معتقدند که بدشگون است و در عزاداری‌ها به کار برده می‌شود. حتی اگر یکی شر و یکی خیر باشد، خیر آن را به فال نیک می‌گیرند و جارو را کامل می‌کنند.

## ۲ ضرب‌المثل‌ها و تشبیهات

آفت یه چارک خُرمایه âfat-e ye çârak xormâ-ye بسیار پُرخور و شیرینی دوست است.  
خرما شیرین و دلِ کافر xormâ širin-o del-e kâfar به شخص شکمو می‌گویند که نمی‌تواند خورد و خوراک خود را رعایت کند.  
خرمای لَشت، همیشه به گشت xormâ-ye lašt, hamiše be gašt کنایه از کسی است که همیشه به گشتن و وقت‌گذراندن است.  
خر همیشه «خرما-گردو» نمی‌رینه xar hamiše ``xormâ-gerdu" nemirine همیشه سود عاید معامله‌گر نمی‌شود. ممکن است زیان هم ببیند.  
وَرِ خاطر یه اشکم خرما، می‌ره و جَرُم ver-e xâter-e ye eškam xormâ mire ve ja:rom به افرادی اطلاق می‌شود که برای شکم چه حرص‌ها که نمی‌زنند و چه کارها که نمی‌کنند.  
همچون دوشابِ گلو سوزی نیسته hamčun dušâb-e galu suz-i niste معادل آس دهن‌سوزی نیست. یا آن‌قدرها هم تعریفی نیست.  
مثل سی‌سی خوریک mesl-e sisi xurik کنایه از آدمی است که مویی مجعد و بسیار درهم دارد.  
مثل کُنگِ مُضافتی mesl-e kong-e mozâfti کنایه از جوان شاداب و فعال است.  
مثل جُلَّتِ خرما mesl-e jollat-e xormâ کنایه از آدم تنبل است که چون جُلَّتِ خرما سنگین و بی‌حرکت است و خیرش به کسی نمی‌رسد. (← جُلَّت در صنایع دستی)

## کاشت، داشت و برداشت خرما در استان کرمان

کاشت. جُنگ (پاجوش) که در پای درختان بالغ رشد می‌کند، نهال جدیدی است که در نقطه دیگری به‌عنوان یک درخت تازه کاشته می‌شود. جُنگ را باید تا حدود ۷ سال از مادر جدا نکرد تا کاملاً رشد کند و به اصطلاح بنیه پیدا کند. بعد از این مدت جُنگ کن

jong kan با مهارت آن را با متور mantur (دیلم، اهرم) طوری از مادر جدا می‌کند که به مادر و جُنگ آسیبی نرسد.

بعد از جدا کردن جُنگ، آن را در گودال مورد نظر قرار می‌دهند و دورش را با خاک خالص می‌پوشانند. نخل‌داران معتقدند که برای رشد نهال خاک شور از خاک رُسی و شنی مناسب‌تر است.

پس از کاشت تعدادی نهال که در یک قطار qatâr (ردیف) قرار می‌دهند، باریکه‌ای به نام گارت gârt (جوی) ایجاد می‌کنند و به آن آب می‌اندازند و هر ۴ تا ۵ روز یک بار نخل جوان را آبیاری می‌کنند. این نحوه آبیاری تا ۴ سال ادامه دارد. بعد زمین را شخم می‌زنند و کرت‌بندی می‌کنند. تقریباً سه چهار ردیف نخل در یک کرت قرار می‌دهند. در این موقع کرت را علف‌کاری می‌کنند و یا در آن جو ترش jov-e toroš می‌کارند و هر ساله در فروردین ماه درو می‌کنند. آبیاری کرت‌ها را هفتگی انجام می‌دهند.

در گذشته آبیاری نوبتی بود و تقسیم آب با تشت tašt صورت می‌گرفت. برای این منظور جامی را که در کف سوراخی داشت روی سطح آب درون تشت قرار می‌دادند، آب به مرور از سوراخ وارد جام و در یک زمان معین پُر می‌شد و در آب فرو می‌رفت. این زمان را یک واحد آبیاری به حساب می‌آوردند و این معادل مقدار آبی بود که از جوی اصلی به کرت مورد نظر هدایت می‌کردند. مثلاً کسی که سهم آبش ده تشت بود، در فاصله زمانی ۱۰ بار که جام پُر می‌شد و در آب تشت فرو می‌رفت، از آب جوی استفاده و کرت‌هایش را پُر آب می‌کرد. فاصله دو آبیاری را دمن demn می‌گفتند.

کار زمان‌بندی و مقدار آب سهم هر کس و نیز باز و بسته کردن راه آب‌های باغ‌ها بر عهده میراب بود.

در گذشته مالکیت زمین‌ها و نخلستان‌ها «ارباب رعیتی» بوده است. در واقع، همه چیز جز نیروی کار متعلق به ارباب بود و رعیت به صورت روزمزد روی زمین‌های اربابی کار می‌کرد و در پایان فصل کشاورزی مقداری گندم از مباشر ارباب دریافت می‌کرد.

اداره ملک اربابی، که معمولاً وسیع بود و کلان، از عهده یک نفر بر نمی‌آمد. بنابراین، هر ملک را به ۶ گاوبند تقسیم می‌کردند. هر گاوبند را یک مباشر همراه با یک چاروادار و تعدادی زیم zeym (کارگر ساده) اداره می‌کردند.

داشت. معمولاً پس از ۱۲ تا ۱۵ سال یک نهال به سن بلوغ می‌رسد و به ثمر می‌نشیند.

بسته به قدرت درخت از اطراف تاج و از میان شاخه‌های آن بین ۵ تا ۱۰ خوشه رشد می‌کند. نخل‌داران خوشه‌ها را به نسبت زمانی که از بو bu (اسپات) خارج می‌شوند، گرده‌افشانی می‌کنند. بدین صورت که چند برتلنگ barteleng (شاخه خوشه‌نر) را از خوشه جدا می‌کنند و در میان خوشه‌های ماده قرار می‌دهند و با رشته‌ای از برگ نخل دور آن را می‌بندند. در وقت گذاشتن برتلنگ در میان خوشه با انگشت چند ضربه به برتلنگ می‌زنند تا دانه‌های گرده روی خوشه ماده بریزد. نگه‌داری و مراقبت از خوشه خرما تا مرحله خرماچینی از اهم امور نخل‌داری است و هرچه در این امر وقت و دقت بیشتری صرف شود، محصول بیشتری عاید نخل‌دار می‌گردد.

حدود یک ماه بعد از گرده‌افشانی، خوشه به بار می‌نشیند. در نتیجه، حجم خوشه بسته زیاد می‌شود. معمولاً گره رشته‌ای که به دور خوشه بسته‌اند طوری است که با ازدیاد حجم خوشه و فشار آوردن به آن به راحتی باز می‌شود و خوشه آزاد می‌گردد. اگر گره باز نشود نخل‌دار باید از درخت بالا رود و گره را باز کند. در همین مرحله است که باید خوشه‌ها را از میان شاخه‌های نخل بیرون کشید و آن را به زیر تاج نخل رها کرد و با طنابی از جنس سیسی sisi (الیاف نخل)، انتهای خوشه را به شاخه‌ای بست تا در آینده سنگینی خوشه سبب شکستن آن نشود.

برداشت. تمامی دانه‌های خرما یک خوشه در یک زمان نمی‌رسند، بلکه بعضی زودتر و بعضی دیرتر نرم می‌شوند و می‌رسند. بنابراین، خرما را در چند مرحله برداشت می‌کنند. معمولاً به فاصله ۵ تا ۷ روز یک بار خرماچین به بالای درخت می‌رود و عده‌ای نیز در زیر درخت چادر می‌گیرند تا خرماچین، با تکان دادن شاخه‌های خوشه، دانه‌های رسیده را به درون چادر بریزد. ۲ تا ۳ بار این کار تکرار می‌شود و دست آخر برای برداشت دانه‌های باقی‌مانده روی درخت، خوشه‌بری می‌کنند. خوشه را می‌برند و آن را در زنبیلی که به طنابی وصل است به پایین می‌فرستند. در این مرحله چون خوشه را کامل می‌برند تعدادی از دانه‌ها نرسیده است. نخل‌داران دانه‌های نرسیده را در آفتاب قرار می‌دهند تا برسد. در گذشته خرماهای چیده شده را در جَلَّت jollat می‌ریختند و به بازار می‌بردند، اما امروزه خرما را در کارتن‌های کوچک به بازار عرضه می‌کنند.

معمولاً قبل از برداشت خرما یا در اولین روز برداشت، جشنی در باغ برگزار و گوسفندی قربانی می‌کنند و ضمن مراسم شکرگزاری، به کارگران نهار می‌دهند و یک

روز را به شادی می‌گذرانند. در این روز بچه‌ها نیز ضمن بازی با کنگرو kongeru (دانه‌های ریخته شده در زیر درخت) در جنگ و گریز کودکانه به هم می‌زنند و شادی می‌کنند.

## خرما در فرهنگ مردم بَم

### ۱ مراحل رشد خرما

کُشار košâr مرحله بعد از گرده‌افشانی. در این مرحله دانه‌ها به اندازه دانه نخود است. معمولاً دو دانه روی یک کلاهک قرار دارد.

کُنگرو kongeru مرحله بعد از کُشار. در این مرحله معمولاً از دو دانه مستقر بر یک کلاهک یکی می‌افتد و دیگری به اندازه آلبالو رشد می‌کند و از سبز روشن به رنگ سبز تیره متمایل می‌شود (هستک در کرمان). کُنگ kong دانه‌های سفت کاملاً رشد یافته، که از سبزی، بسته به نوع خرما، به زردی یا قرمزی یا قهوه‌ای گراییده‌اند. در این مرحله بعضی از انواع خرما شیرین و قابل خوردن است.

سرخال sarxâl مرحله بعد از کُنگ. در این مرحله سر خرما شروع به نرم شدن می‌کند (در کرمان آن را سر خط sar xat و سرخال sar xatâl می‌گویند).

کمر رس kamar ras در این مرحله نیمی از دانه نرم و نیم دیگر آن سفت است (← کمرپُر در کرمان). رطب rotab خرمای کاملاً نرم شده و شیرهدار. اگر این نوع خرما در محیطی مناسب نگهداری نشود، ترش می‌شود (← پیش خرما piš xormâ در کرمان).

خرما xormâ میوه کاملاً رسیده، آفتاب خورده، کم‌شیره. با چنین شرایطی می‌توان تا مدت طولانی آن را نگهداری کرد.

### ۲ نام انواع خرما

آلون âlun نوعی خرمای خشک که به آن قصب‌الون نیز می‌گویند.

بزمانی bazmâni نوعی خرمای کوتاه و زردرنگ. در شهاداد و نرماشیر نیز به دست می‌آید. مردم سیرجان آن را بزومنی می‌گویند و معتقدند که نهال آن را از بزمان ایران‌شهر آورده‌اند.

بلیس بنداز belis bendâz نوعی خرما.

خبیس xabis نوعی خرما.

خوریک xorik خرمایی با کنگ قهوه‌ای و دانه‌ای کوچک‌تر از کروت و مضافتی (← شمسایی) و (کنگ، در مراحل رشد خرما).

رَبی rabbi خرمایی است با کنگ زرد و خرمایی به رنگ کهربایی. در نرماشیر نیز به دست می‌آید.

سنگ اشکن sang eškan نوعی خرمای زرد، سخت و خشک و دراز اندام.

شاهونی šâhuni (شهوئی در سیرجان).

شمسای *šamsâyi* (← خوریک، شمس و شمسایه در کرمان).  
عالیشاهی *âlišâhi* نوعی خرما نامرغوب که بیشتر به مصرف خوراک دام می‌رسد.  
غرس *γars* یا قصر *qasr* خرما خشک با دانه‌های کشیده و کم‌رنگ.  
قند اشکنی *qand eškani* خرمایی قد کشیده با کُنگ زرد متمایل به سفید.  
کروت *karut* کنگ آن قهوه‌ای و خشک‌تر از مضافتی است. به همین دلیل برای صادرات بسیار مناسب است. نوع زرد آن در بم و نوع سیاه آن در شهداد و نرماشیر به دست می‌آید.  
کلیته *kalite* نوعی خرما که بیشتر در جیرفت کاشته می‌شود.  
گُند گوی *gond-e gov-i* نوعی خرما دانه‌درشت و شیرهدار.  
گوی *gavi* خرمایی گرد با کنگ قهوه‌ای.  
لوک *luk* خرمایی با کنگ قرمز و خرما سیاه‌رنگ و دانه‌درشت.  
مُضافتی *mozâfti* خرمایی مرغوب، شیرهدار و شکننده که در بم بیشتر از انواع دیگر کاشته می‌شود. کنگ آن قرمز و خود آن سیاه است.  
هلیله‌ای *halileyi* خرمایی دیررس است و در حدود اوایل زمستان می‌رسد. کُنگ آن زرد است و جزو خوشمزه‌ترین خرماهای منطقه است.

### ۳ خرما و خوراکی‌های آن

پارکو *parku* دانه‌های نامرغوب خرما را نصف می‌کنند و هسته‌اش را بیرون می‌آورند و بعد از قرار دادن آنها در آفتاب، خرما نرم‌شده را مصرف می‌کنند.  
چگمال *čagmâl* نوعی شیرینی است که از خرما و روغن تهیه می‌شود. خرما را در روغن سرخ می‌کنند و آن را چنگ می‌زنند تا به صورت خمیر درآید (← چیمال *čimâl* در سیرجان).  
چنگمال *čangmâl* غذایی متشکل از آرد بوداده، خرما و روغن. هر سه را مخلوط می‌کنند و چنگ می‌زنند تا خمیر شود. نام دیگر آن خرماچنگ *xormâčang* و تاب‌ریز *tâbriz* است.  
حلوا کشو *halvâ kešu* نوعی حلوا که از شیرۀ خرما و دانه‌های معطر بادیان تهیه می‌شود. وجه تسمیۀ این حلوا کشدار بودن آن است.  
حلوا کنجد *halvâ konjîd* نوعی حلوا که از شیرۀ خرما و کنجد تهیه می‌شود.  
حلوا کَنَف *halvâ kenaf* نوعی حلوا که از شیرۀ خرما و شاهدانه تهیه می‌شود.  
حلوا نخود *halvâ noxod* نوعی حلوا که از شیرۀ خرما و نخودچی تهیه می‌شود.  
خرما بریزو *xormâ berizu* غذایی که ماده اصلی آن خرماست. این اصطلاح بیشتر در کرمان کاربرد دارد.

دوشاب *dušâb* شیرۀ خرما.  
ظرفی *zarfi* خرما آفتاب‌خورده را در ظرفی می‌ریزند و مقداری بادیان و کنجد روی آن می‌پاشند باز

لایه‌ای دیگر خرما می‌ریزند و باز مقداری بادیان و کنجد به آن اضافه می‌کنند و به همین صورت لایه لایه خرما و کنجد و بادیان می‌ریزند تا ظرف پُر شود. بعد آن را فشار می‌دهند تا کاملاً فشرده شود. سپس آن را تا زمستان به حال خود می‌گذارند و مصرف می‌کنند.  
ضفتی zafti (← ظرفی).

عرق کریشکو araq-e kerishkô عرقی که از اسپات نخل نر می‌گیرند. این ماده بسیار معطر و خوش طعم است و از نظر طبی خاصیت دارد.

#### ۴ آفت‌های خرما

شیرو širu توده دوده مانند بدبویی که دور هسته خرما به وجود می‌آید و موجب فساد در خرما می‌گردد. علامت ظاهری آن لکه‌هایی است که روی دانه خرما دیده می‌شود.  
کراشک kerâšk سوسکی است که بین آخرین ردیف الیاف نخل و در زیر تاج آن لانه می‌کند. نوزادان این سوسک همزمان با رشد خوشه خرما در بهار از تخم بیرون می‌آیند و پای خوشه را می‌جویند. صدای جویدن آنها به قدری زیاد است که به گوش رهگذران نیز می‌رسد.

#### ۵ اجزای درخت نخل

برتلنگ barteleng شاخه‌ای از جنس شاخه‌های خوشه که خارج از کریشکو koriškô (اسپات) رشد می‌کند.

برنگی berengi پایه ستبر خوشه خرما.

بُن نخل bon-e naxl ریشه نخل.

پنیرو paniru مغز نورسته خوشه خرما.

بو bu ۱. اسپات خوشه خرما، ۲. نخل نر.

پیش piš شاخه برگ‌دار نخل (بلکه پیش balge piš در کرمان).

تالنگ tâleng یک شاخه از خوشه خرما.

جُنگ ĵong پاجوش درخت نخل (← پسیل pesil در کرمان).

جنگ بغلی ĵong-bayali جوانه‌ای که در قسمت پایین تنه خرما و از میان الیاف آن رشد می‌کند. این جوانه غیر از پاجوش است. معمولاً آن را می‌برند و برای سوخت به مصرف می‌رسانند، اما اگر رشد آن مناسب باشد، آن را جدا کرده، در جایی دیگر می‌کارند.

جنگلی ĵangali نخل خودرو.

خرما جُلّتی xormâ ĵollat-i خرمایی که در جُلّت به بازار عرضه کنند (← جُلّت).

خوشه برنگی xuše berengi شاخه خوشه که عاری از دانه خرما باشد.

دندل dendel هسته خرما (هستک در کرمان).  
زُنگ zong محل اتصال جُنگ به درخت مادر (← جُنگ) و (← قوز).  
سیخ مُک six mok خارهایی که در بیخ شاخه نخل قرار دارد. در طبیعت نخل این خارها، در واقع، عضو دفاعی به شمار می‌آید.  
سیسی sisi الیاف تنه نخل که در بُن شاخه‌ها به صورت بسیار درهم قرار دارد (← لیف در کرمان).  
قود qud تاج نخل، سر درخت نخل (← کود kud یا قوس qus در شهداد).  
قوز quz (← زنگ)  
کپشکی kapeški قسمت انتهایی شاخه که بعد از بریدن آن، روی تنه می‌ماند.  
کتاسکی ketâski بیخ ستمبر شاخه نخل (← تاسک در کرمان).  
کریشکو koriškô پوسته اسپات نخل نر که چون برسد شکاف برمی‌دارد و خوشه از آن خارج می‌شود (← بو)، (کاشکیلو در شهداد).  
کُل kol مغز سفید قسمت میانی تاج نخل که به دلیل طعم شیرین آن، مصرف خوراکی دارد.  
کلو kolô کلاهک دانه خرما.  
کلیسک kelisk درختی که در اثر کم‌آبی ضعیف و شاخ و برگ آن پژمرده باشد.  
لُت lot شاخه بدون برگ نخل. از این شاخه‌ها برای پوشاندن دیواره کپر و سقف کومه استفاده می‌شود.  
مُک mok درخت نخل.

## ۶ نخل و صنایع دستی در بم

بایزن bâbizan بادبز.   
بندلی bandali نوعی طناب بافته شده از سیسی (← سیسی).  
پتن patan رشته‌های سیسی که برای تهیه طناب استفاده می‌شود.  
پروند parvand وسیله بالا رفتن از درخت خرما.  
جارو jâru نوعی جارو که از پیش نخل (قسمتی از شاخه و برگ متصل به آن) ساخته می‌شود.  
جُلَّت jollat ظرف حصیری بزرگ و کیسه‌مانند که از برگ نخل بافته می‌شود. گنجایش این ظرف تا ۷۰ کیلوگرم خرما می‌فشرده است.  
چیلک čilok طنابی نازک بافته شده از سیسی نخل. از این طناب بیشتر برای بستن خوشه خرما استفاده می‌شود.  
حصیر hasir حصیر بافته شده از الیاف نخل. از این حصیر به‌عنوان زیرانداز استفاده می‌شود.  
رسپون سیسی respun sisi طنابی بافته شده از الیاف نخل. این طناب معمولاً ظخیم است و مقنّیان برای رفتن به داخل چاه و لنج‌داران در لنج از آن استفاده می‌کنند (رسموس سیس resmus sis در کرمان).  
سفتو saftu سبدی است مخصوص خواباندن مرغ بر روی تخم (← سفت در کرمان).

کتوک kotuk ۱. بافته‌ای از شاخ و برگ نخل برای پوشش سقف سایه‌بان‌ها و کلبه‌ها، ۲. اتاقک کوچک‌تر از کوار که با شاخه‌های نخل محصور می‌شود (← کوار).  
کوار kavâr سایه‌بانی که از شاخه‌های نخل ساخته می‌شود.  
نی ney طناب نازکی که از سیسی بافته می‌شود و برای مهار کردن گاو نر، آن را از پردهٔ بینی حیوان می‌گذرانند.

## ۷ واژه‌های جانبی خرما

بادریز bâdriz خرمایی که بر اثر وزش باد می‌ریزد (← پاریز).  
بادریز جَم کن bâdriz ja:m kon فردی که، به دنبال خرماچین‌ها، خرماهای ریخته‌شده در زیر درخت را جمع می‌کند. این وظیفه اغلب به عهدهٔ نوجوانان و جوانان خانواده است.  
بی‌دندل bi dendel خرمای بدون هسته (← چیل؛ چیلو čilu در کرمان؛ آلون alun در شهداد).  
پاریز pâriz (← بادریز).  
ترش پیت toroš pit خرمای نامرغوب (از هر نوع) که خوراک دام می‌شود. این خرما برای دام از ارزش غذایی زیادی برخوردار است.  
ته‌خوشه‌ای ta:xuše-yi مقدار خرمایی که بعد از مراحل خرماچینی، روی خوشه می‌ماند.  
جُنگ کن jong kan فردی که با مهارت جُنگ (پاجوش) را از درخت مادر جدا می‌کند.  
جو تَرش jô toroš نوعی جُو که در کرت‌های نخلستان کاشته می‌شود.  
چاروادار čârvâdar فردی که دارای چارپاست و در امور نخلستان وظیفهٔ جابه‌جایی محصول را دارد.  
چیل čil نوعی خرمای بدون هسته که در اثرگرده‌افشانی نادرست ریز می‌ماند و دیر می‌رسد (← بی‌دندل).  
چیلک‌باف čilok bâf بافندهٔ طناب از جنس سیسی.  
خرماپزون xormâ pazun فصل رسیدن خرما، فصل برداشت خرما.  
خوشه‌بُری xuše bori مرحلهٔ آخر خرماچینی که توأم با بریدن خوشه است (← برداشت خرما).  
دَم demn فاصلهٔ دو نوبت آبیاری هفت روزه.  
دندِلو dendelu کنایه از آلت رجولیت بچه.  
زیم zeym کارگر سادهٔ روزمزد در دورهٔ ارباب رعیتی.  
سه‌کوفه sekufe سه‌دانۀ خرما که دارای یک کلاهک باشند و بر یک پایه رشد کنند. این مورد در خرمای چیل صادق است (← چیل).  
علف‌کاری alaf kâri کاشت علف در کرت‌های نخلستان.  
قطار درخت qatâr-e deraxt یک ردیف درخت خرما.  
کده kade جدا کردن خرمای نامرغوب از مرغوب که یا به مصرف خوراک دام می‌رسد یا آن را سرکه می‌اندازند.



kerič کریچ محل گرفتن شیرۀ خرما (← گاش).  
gâš گاش محل مخصوص شیرۀ کشی خرما (← کریچ).  
gâvband گاوبند یک قسمت از شش قسمت مِلک اربابی در نخلستان.  
gerâzidan گرازیدن هرس کردن درخت نخل (← رازش در کرمان).  
gomorz گُمُرز شکرک روی دانۀ خرما (گُمُرسه gomorse در کرمان؛ گورسه geverse در شهداد؛ گمشته gomošte در بردسیر؛ رُس کردن ros kerdan در کرمان).  
lok لُک یک مُشت خرما.  
lale لَله ظرف ۵۰۰ تا ۸۰۰ گرمی خرما از جنس کارُتن.  
mâdari مادری ظرف مخصوص خرما که از لاله بزرگ‌تر است.  
mobâšer مَباشِر نماینده ارباب در امور نخلستان (در دورۀ ارباب رعیتی).  
moču xormâ مَچوخرما یک مُشت خرمای فشرده شده.  
nafar نفر واحد شمارش درخت خرما.

## خرما در فرهنگ مردم جیرفت و کهنوج

### ۱ نام انواع خرما

آلمهتری âlmehtari

آلیجت âlijat

برنی barni

پیمچ pimač یا پمچ pemč

خاروگ xârôg

خاسویی xâsuyi

خنیزی xanizi

خوش‌کُنگ xoškong

شاهنی šâhoni

شکری šakar-i

فرز farz

کُربنی korboni

کلاهُوک kolâhuk

کلیته kolite

گواردیال gôardiyâl

مردا سنگ mordâ sang

مضافتی mozâfti

نگار negâr

هللی halili

## ۲ خرما و خوراکی‌های آن

مَدَری madari نوعی حلوا که با کره و آرد و خرما تهیه می‌شود.

## ۳ آفت‌های خرما

تال tâl نوعی حشره که خوشه و شاخه‌های خرما را می‌جود (← کراشک در بم).

## ۴ اجزای خرما و درخت خرما

استک estak هسته خرما (← دِنِدِل در بم).

پریزگ perizg کلاهک دانه خرما (← کُلُو در بم).

پلنگ palang خوشه عاری از دانه خرما (← خوشه برنگی در بم).

پیش piš شاخه‌های برگدار خرما.

تگ tag شاخه درخت خرما.

تُهَم tohm نهال نخل (← جُنْگ در بم).

تیلنگ tileng شاخه‌های خوشه خرما (← تالنگ در بم).

خاروگ xârug درخت خرما خودرو (← جنگلی در بم).

خُرُوگ xorôg (← خاروگ).

دارک dârak تنه نخل بدون تاج.

سیس sis الیاف دور تنه درخت خرما (← سیسی در بم).

فسیل fasil درخت نخل.

کچلی kačali جوانه‌هایی که در قسمت پایین تنه درخت خرما سبز می‌شوند (جُنْگ بغلی در بم).

کُنْغ koneγ جوانه نورسته خوشه خرما که به پنیر می‌ماند و خوردنی است (← پنیر در بم).

گراهنک gerâhenk جوان‌ترین شاخه نخل که از وسط تاج می‌روید.

لُت lot شاخه بدون برگ نخل.

مُغ moy درخت خرما.

مُگ mog (← مَغ).

مُهک mohak ریشه درخت خرما.

## ۵ نخل و صنایع دستی در جیرفت و کهنوج

- بادیزن bādizan بادبز (← بایزن در بم).
- بندوک bandôk ریسمانی از جنس سیس (الیاف) نخل.
- پادزوک pâdarôk نوعی طناب بافته شده از الیاف خرما و موی دُم گاو. از این طناب برای بستن دام در یک جا استفاده می‌شود.
- پرند parand وسیلهٔ بالا رفتن از درخت نخل (← پروند در بم).
- پری pari سبد حصیری بافته شده از برگ نخل که برای نگهداری خرما به کار می‌رود. این ظرف دارای درپوشی به نام سرتک sartak است.
- تولک tulak سبدگرد بافته شده از برگ نخل. نوع بزرگ آن را کلندار kalandâr گویند (← کلندار).
- جامش jâmoš جارو از جنس شاخه‌های بدون دانهٔ خوشهٔ خرما.
- جتی jati نوعی حصیر بافته شده از برگ نخل (← همیرگ).
- چیلک čilok ریسمانی از الیاف خرما.
- دَرِ زیر dare زیر بافته شده از سیس (الیاف) نخل که در آن خرما نگهداری می‌شود.
- سواس sovâs نوعی کفش تهیه شده از الیاف نخل.
- سوند sevend بافته‌ای از برگ نخل برای پوشش سقف خانه (← کتوک).
- کاوار kâvâr خانهٔ تابستانی ساخته شده از چوب و شاخه‌های نخل.
- کتیل katel سبد بافته شده از سیس نخل. اندازهٔ بزرگ آن را پری pari گویند.
- کتوک kotuk کومهٔ ساخته شده از شاخ و برگ نخل.
- کروک koruk سبیدی از برگ نخل برای تخم‌گذاری مرغ‌های خانگی (← سفتو در بم).
- کلندار kalandâr نوعی سبد بزرگ بافته شده از برگ نخل، کوچک آن را تولک tulak گویند.
- کتوک kantuk کلبهٔ روستایی که پوشش آن از سوند sevend است (← سوند).
- کُوگ kôg سبیدی لبه‌دار که با طناب‌های ضربدری بدان استحکام می‌بخشند.
- کوند kund حصیری بافته شده از الیاف نخل (سیس) برای پوشش بدن چارپایان در زمستان.
- گیشنگ gišeng نوعی طناب ضخیم از جنس سیس (الیاف) نخل.
- ماهوری mâhuri نوعی خانهٔ چوبی از شاخه‌های نخل و گز.
- مهر mahr ۱. شاخهٔ نخل، ۲. حصیری که برای گرفتن شیرهٔ خرما روی گودالی پهن می‌کنند و خرما را روی آن می‌ریزند. شیره از حصیر عبور کرده، در ظرف زیر آن می‌ریزد.
- همیرگ hamireg نوعی حصیر از الیاف نخل. از این حصیر به‌عنوان زیرانداز استفاده می‌شود (← جتی).
- هندا handâ زنبیل بافته شده از برگ نخل. از آن برای پایین آوردن خوشه‌های خرما از درخت استفاده می‌شود.

## ۶ واژه‌های جانبی نخل و نخل‌داری

ایوار دادن ivâr dâdan گرده‌افشانی کردن نخل ماده.  
بیشک banešk شاخه‌های خشک شده و بی‌برگ خرما که در ساخت کُتوک kotuk به کار می‌رود (← کتوک)  
پچک pečak خرمای نرسیده که از وسط نصف کنند و برای نرم شدن در آفتاب قرار دهند.  
پن خرمایی pan-xormâyi انبار خرما.  
ترشک taršak خرمای کال ترش شده.  
تلک talk یک نیمه از برش طولی تنه خشک شده درخت نخل.  
توتوک tûtuk شاخه‌های پوسیده درخت نخل.  
چپر čeper شاخه‌های خشک شده روی درخت.  
چیل بودن čil budan خراب شدن خرمایی که بارور نشده باشد.  
خُمین xomin فصل برداشت خرما (← خرماپزون در بم).  
سَلینک salink خرمای نارس خشک شده.  
کال کردن kâl kerdan نصف کردن برگ‌های درخت خرما از طول.  
گراس دادن garâs dâdan بریدن و پاک کردن شاخه‌های خشک نخل از برگ.  
کُم kom عمل نصف کردن تنه درخت نخل از طول. داخل هر نیمه را خالی می‌کنند و به‌عنوان کانال برای عبور آب به کار می‌برند (← تلک).  
کُنت kont تنه افتاده درخت نخل.  
کُنگ kong خرمای نرسیده، قبل از نرم شدن.  
کوشک kušk مغز سفید پنیرومانند وسط تاج نخل. در قدیم آن را می‌خوردند (← کُل در بم).  
گرک garok پوششی که با شاخ و برگ نخل به دور نهال ایجاد می‌کنند تا نهال از گزند باد و باران و صدمات جانوران در امان باشد.  
لچارک ločârok مقدار خرمای له و مچاله شده.  
لُک lok یک مُشت خرما.  
مشتا moštâ محل گردآوردن خرماهای چیده شده.  
هنداکش handâ kaš کسی که خرماهای چیده شده را با هنداکش به مُشتا ببرد (← مُشتا و هنداکش)  
یارتنگی yârtengi خرمای نرم شده که پای درخت ریخته باشد.

## خرما در فرهنگ دیگر نقاط استان کرمان

### ۱ نام انواع خرما

پیازم piyârom نوعی خرمای زرد و شفاف در حاجی‌آباد سیرجان (خرما پیارون).

توچین tuč'in خرمای خشک مرغوب.  
رطب دوباره عزیز rotab dobâre aziz رطبی که در سال بعد، از خوشه‌های گرده‌افشانی نشده نخل  
بزمانی یا عبداللهی به دست می‌آید. این اصطلاح خاص شهادت است.  
زردون zardun نوعی خرما که در طارم به دست می‌آید.  
شیرگی širgi نوعی خرما که از نخل پُکو porku به دست می‌آید.  
عالیشاهی âlišâhi نوعی خرمای نامرغوب که اغلب خوراک دام می‌شود.  
عبداللهی abdollâhi نوعی خرمای زردرنگ که در «چهار فرسخ» به دست می‌آید.  
قصب qasb خرمای خشک (← زاهدی).  
قصب بندی qasb-e bandi نوعی خرمای خشک که گویا نهال آن را از بندرعباس آورده‌اند.  
قصب کربلایی qasb-e karbalâyi نوعی خرمای خشک که گویا نهال آن را از کربلا آورده‌اند.  
گروک goruk نوعی خرما.  
موسایی musâyi نوعی خرما.  
میزو mizô نوعی خرما.  
نای بند nây band نوعی خرما.  
نقلو noqlu نوعی خرمای ریز که در پلو کنند.  
نوشتنی neveštani نوعی خرمای خشک که پوستی چروکیده دارد و گویی روی آن نوشته شده است.  
همبر hamber خرمای خشک زاهدی.

## ۲ خرما و خوراکی‌های آن

تاب‌ریز tâbriz نوعی غذا که از روغن و خرما درست کنند (← چنگمال در بم).  
چنگمال ارده čangmâl arde نوعی چنگمال که در آن به جای روغن از ارده استفاده می‌شود.  
چیمال čimâl (← چنگمال در بم) درزرنند هم مصطلح است.  
حلوا ارده halvâ arde نوعی حلوا از شیرۀ خرما و ارده.  
خرما چنگ xormâ čang نوعی چنگمال.  
خرماست xormâst خرما و ماست.  
رنگینک ranginak نوعی غذا متشکل از خرما و روغن و آرد. برای تهیه آن هسته خرما را بیرون  
می‌آورند و به جای آن مغز گردو قرار می‌دهند و در بشقابی می‌چینند. سپس آرد بوداده را که در روغن  
به صورت خمیر نرم درآمده روی خرماها می‌ریزند و صاف می‌کنند.  
گلمبه kolombe شیرینی مخصوص کرمان. مواد آن آرد، روغن، گردو، خرما و ادویه معطر از قبیل جوز و  
قرنفل است. ابتدا لایه‌ای از خمیر پهن می‌کنند. مواد گردو و خرما و ادویه را، که قبلاً مخلوط شده، روی  
آن می‌ریزند و رویه دیگری از خمیر روی آن پهن می‌کنند و آن را قالب می‌زنند و بعد به تنور می‌برند تا

پخته شود. کلمه kolompe هم تلفظ می‌شود.  
کماج سین komáč sen کماچی است که با آرد سین (آرد جوانه گندم) و خرما درست می‌شود و به آن ادویه معطر نیز اضافه می‌کنند.  
مُچو moču غذایی است متشکل از نان خردشده و روغن داغ و خرما. مخلوط را چنگ می‌زنند تا به صورت مُشته کباب درآید.

### ۳ نخل و صنایع دستی

بغلی bayali شیشه بیضی‌شکلی که به دور آن پوششی از الیاف نخل قرار می‌دهند تا از صدمه در امان باشد.  
تنگ tang وسیله‌ای متشکل از چوب‌های ضربدری که برای گرفتن شیره خرما به کار می‌رود. در گذشته خرما را در جوال می‌ریختند و آن را میان دو تنگ قرار می‌دادند و با فشار تنگ شیره خرما از جوال بیرون می‌زد و درون ظرفی که زیر آن قرار داشت می‌ریخت.  
سیسو sisu ریسمانی بافته شده از سیس نخل. از این طناب در چرخو (چرخ نخ‌ریسی) استفاده می‌شود.  
مینال menâl طنابی که از سیس بافته می‌شود.

### ۴ واژه‌های جانبی خرما

بی‌دندلو bi dendelu نوعی خرمای ریز بی‌هسته.  
جازنگی jâznegi نخل رازش (هرس) râzeš نیافته.  
چنگولک čangulak کسی که خرما را زیر و رو می‌کند.  
خال انداختن xâl andâxtan پدید آمدن لکه‌هایی که قبل از رسیدن خرما روی آن ظاهر می‌شود و نوعی آفت است.  
خرمای سربلند xormâ-ye sar boland خرمایی با قامت بلند.  
خرما کرمو xormâ kermu خرمای کرم‌زده.  
خرمای گوسفندی xormâ-ye gusfandi خرمای نامرغوب که اغلب خوراک دام می‌شود.  
خَلت خرما xelat تفاله خرمایی که شیره آن را گرفته باشند.  
دست چسبو dast časbu کسی که دستش به شیره خرما آغشته باشد.  
دَقَل deqal خرمای نامرغوب که در اثر گرده‌افشانی نامناسب رشد کافی نکرده باشد.  
دُنْبَل donbal زن خرماچین که به دنبال خرماچین‌ها خرماهای ریخته شده را جمع می‌کند.  
دندل بازی dendel bâzi نوعی بازی با هسته خرما.  
رازش râzeš هرس.

ریشنگی rišengi خوشه‌های خرما که افشان و پراکنده باشد.

شیرینو širinu شیرهای که از زیر دانه‌های خرما می‌گیرند.

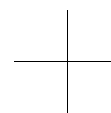
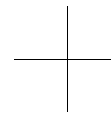
کلوشک klušk نخلی که از بی‌ابی شاخه‌های آن پژمرده و رو به خشکی باشد.

کُنگ kong خرمای رسیده، اما نرم نشده.

کنگلو kongelu خرمای ریز نرسیده و وازده.

نازار nâzâr نخل رازش نشده و خشکار گرفته (← رازش).

نوزار nôzâr نخلی که به تازگی رازش (رازیده) شده باشد.



## گذشته نقلی و بعید متعدی در سُغدی و شباهت آنها با برخی از گویش‌های ایرانی نو

بدرالزمان قریب / ترجمه میترا فریدی

گذشته نقلی و بعید متعدی در سُغدی با ستاک گذشته یا صفت مفعولی فعل اصلی و فعل کمکی *dār-* «داشتن» ساخته می‌شود (*dār-* در سُغدی به دلیل تغییر انسدادی‌های واکدار به سایشی است).

برای بیان گذشته نقلی متعدی، صورت‌های صرفی حال ساده *dār-* به صفت مفعولی، که در واقع ستاک گذشته است، اضافه می‌شود و برای گذشته بعید متعدی، صورت صرف شده ماضی غیرتام فعل کمکی *dār-* به کار می‌رود. مثال‌های گذشته نقلی اخباری، ستاک‌های سبک:

wyt(w) δ <sup>3</sup> r <sup>3</sup> m: /wit-u δārām/	دیده‌ام
wyt(w) δ <sup>3</sup> r <sup>3</sup> y: /wit-w δāre/	دیده‌ای
wyt(w) δ <sup>3</sup> rt: /wit-u δārt/	دیده است
ptywštw δ <sup>3</sup> rym: /patyušt-w δārēm/	شنیده‌ایم
wyt(w) δ <sup>3</sup> r <sup>3</sup> nt: /wit-u δārand/	دیده‌اند

همان‌طور که مثال‌ها نشان می‌دهد، *wit-* صفت مفعولی فعل *wēn-* گاه نقش ستاک سبک و زمانی نقش ستاک سنگین را ایفا می‌کند. اما معمولاً در متون قدیم‌تر *k(ə)rt-* صفت مفعولی فعل *kun-* «کردن، ساختن» ستاک سبک است:

<sup>2</sup> krtw δ <sup>3</sup> r <sup>3</sup> m /krtu δārām/	کرده‌ام
<sup>2</sup> krtw δ <sup>3</sup> r <sup>3</sup> y /krtu δāre/	کرده‌ای



<sup>3</sup>krtw δ<sup>3</sup>rt /krtu dārt/

کرده است  
 همچنین با ستاک سبک کوتاه‌شده:

<sup>3</sup>kδ<sup>3</sup>r<sup>3</sup>m / (a)kt-dārām/

کرده‌ام  
 مثال‌های ستاک‌های سنگین:

δβ<sup>3</sup>rt δ<sup>3</sup>r<sup>3</sup>m /δβārt dārām/

داده‌ام

δβ<sup>3</sup>rt δ<sup>3</sup>r<sup>3</sup>y /δβārt dāre/

داده‌ای

δβ<sup>3</sup>rt δ<sup>3</sup>rt /δβārt dārt/

داده است

fr<sup>3</sup>m<sup>3</sup>t δ<sup>3</sup>r<sup>3</sup>ym /frāmāt dārēm/

فرمان داده‌ایم

قانون هم‌وزنی مصوت‌ها در زبان سغدی به گونه‌ای است که پایانه صفت مفعولی ستاک‌های سبک در حالت «رایی» حفظ می‌شود، اما در ستاک‌های سنگین می‌افتد. این پایانه -u است که از پایانه ایرانی باستان \*-am\* به جا مانده است. همچنین، مثال‌های کمی از وجه التزامی وجود دارد:

<sup>3</sup>krtw δ<sup>3</sup>r<sup>3</sup>n: /krtu dārān/

کرده داشته باشم

<sup>3</sup>yt(w) δ<sup>3</sup>r<sup>3</sup>nt: /ēt dārānd/

دریافت داشته باشند

با صرف dār- در ماضی غیرتام، ماضی بعید متعدی ساخته می‌شود:

<sup>3</sup>yt(w) δ<sup>3</sup>rw: /ēt dāru/

دریافت کرده بودم

<sup>3</sup>yt- ستاک گذشته<sup>3</sup>s- (گرفتن) نقش ستاک سنگین را دارد. -<sup>3</sup>s از صورت آغازی ریشه<sup>3</sup>s- yam- و پیشوند -ā-، -ā-yasa-/ā-yata\* ساخته شده است. شناسه فعل کمکی /w/ u-، بازمانده شناسه ماضی غیرتام اول‌شخص مفرد ایرانی باستان است. مثال‌های بالا برگرفته از متون بودایی، مانوی و متون غیردینی است. در بیشتر متون مسیحی، -u پایانی ستاک می‌افتد و احتمالاً به دلیل همجواری دو صامت دندانی (صامت صفت مفعولی و صامت فعل کمکی)، پدیده همگونی رخ می‌دهد و، در نتیجه، d به صورت‌های /t، δ/ یا /θ ظاهر می‌شود:

wyδ<sup>3</sup>rm

دیده‌ام

qθ<sup>3</sup>rt

کرده است

ptywš<sup>3</sup>rm

شنیده‌ام

θbrd<sup>3</sup>rym

داده‌ایم

ptyš<sup>3</sup>d<sup>3</sup>rnt

دریافت کرده‌اند

در بعضی از موارد نادر -u پایانی حفظ می‌شود:

qtwdʳnt  
ptyštwdʳy

کرده‌اند  
دریافت کرده‌ای

(سیمز-ویلیامز (Sims-Williams 1985, 194)، فهرست کامل صرفی را در C2 داده است. او مثال‌های دارای -u را ستاک سنگین و دو مثال آخر را ستاک سبک می‌داند).  
در متن‌های دیگر نیز مثال‌های پراکنده‌ای از این همگونی وجود دارد، مانند <sup>3</sup>kδʳm (کرده‌ام) (VJ 1476). فعل -kwn، ستاک گذشته -krt(\*) از ایرانی باستان \*krta، در مثال‌های بسیاری مصوت اصلی‌اش /r/ را از دست می‌دهد.

زالمان نخستین دانشمندی است که این ساخت را تشخیص داد (Izvesija 1907, 555). او دریافت که عنصر دوم، فعل کمکی -dār است. اما، همچنان که بنویست پی برد (ESG, 49)، زالمان در مقایسه آن با xāj dērum (می‌ترسم) در زبان شُغنی، در اشتباه بود، زیرا در این مثال، فعل «داشتن» با اسم به کار رفته است. بنویست نیز این ساخت را بررسی کرده و آن را با عبارتی در زبان یغناپی که ماضی نقلی را با ارکتیو بیان می‌کند (pišaki riti sināyast) گره صورتش را شسته است) مقایسه کرده است (EGS, 48). اگرچه فعل کمکی بودن، عمدتاً -ah برای ماضی نقلی لازم سغدی و (wy)mʳt برای ماضی بعید لازم سغدی به کار می‌رود، گرشویچ مثال‌هایی از افعال لازم با فعل کمکی -δʳ می‌دهد: βwdʳnt (نزدیک شده‌اند)، wywsdʳt (سپیده دمیده است)، sʳcδʳt (لازم بوده است) در متون مسیحی، و <sup>3</sup>stwt δʳnt (مؤمن کرده شده بودند)، متعدی مجهول در متن سغدی مانوی (GMS, 872, n2).

تا آنجا که اطلاع دارم این مشخصه را هیچ‌یک از زبان‌های ایرانی میانه به استثنای زبان خوارزمی نشان نمی‌دهد. صمدی در این باره دو مثال آورده است: <sup>3</sup>ktk δʳymyn (ساخته‌ام) و <sup>3</sup>ȳδk δʳyδʳmy (رفته بود). (Samadi 1986, 296) نیز در: (Humbach 1989, 200, 3.2.2.5.6.1.2).

صمدی زیر ریشه mʳy (رفتن) (pp. 252-254) از ایرانی باستان \*ay همه ساخت‌هایی را که در خوارزمی به کار می‌رود به دست می‌دهد. مثال آخر، ماضی بعید (از نوعی گذشته استمراری، همچنان که هومباخ توضیح داده است)، احتمالاً به خط عربی در قنیه المینیه به این صورت آمده است: اودهیش ... ایدک ذاریدامی، که صمدی (p. 254) آن را به صورت به‌دنبال او رفته بود ترجمه می‌کند.

من همیشه علاقه‌مند به یافتن مثالی از این نوع ساخت متعدی (یا حتی لازم) با -dār در یکی دیگر از زبان‌های ایرانی بودم. زمانی که با یکی از دانشجویانم روی گویش

مازندرانی سنگ‌چال کار می‌کردم، تعدادی مثال پیدا کردم. پس از بررسی دیگر گویش‌های حاشیه دریای خزر مثال‌های بیشتری در رشت و اطراف آن و در بعضی از روستاهای گیلان و نیز در ساری، رامسر و تنکابن و حتی در برخی از روستاهای دورافتاده نزدیک چالوس و اطراف سوادکوه در مازندران شرقی پیدا کردم.

سنگ‌چال دهکده کوهستانی دورافتاده‌ای در جنوب شرقی دامنه سلسله‌جبال البرز، در ۴۷ کیلومتری جنوب شرقی آمل با چشم‌اندازی زیبا است. سال‌ها پیش بخشی از یک ناحیه بابل به حساب می‌آمد. اما از آنجا که جاده اصلی به دریای خزر (با مسافت حدود ۳۵ کیلومتر) از نزدیکی دهکده می‌گذرد، اهالی دهکده مایل بودند که جزو بخش چالوی آمل محسوب شوند<sup>۱</sup>.

گویش سنگ‌چال / سگ‌چال (Sagōčāl/Sangōčāl)، از نظر حوزه زبانی، متعلق به شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی نو و زیرگروه گویش‌های کرانه دریای خزر است. یکی از مشخصه‌های اصلی ساخت‌آوایی آن نبود صامت /z/ و وجود مصوّت /s/ به جای /c/ است، که مانند یک واجگونه بعد از همزه و در واژه‌های عربی به کار می‌رود. در این گویش، گذشته نقلی و بعید متعدی و لازم با فعل کمکی dār-/dāšt- ساخته می‌شود. مثلاً

ba-x•rd-dār-m•	خورده‌ام
ba-x•rd-dāšt-•-m•	خورده بودم

صورت کامل صرفی عبارت است از:

ba-x•rd-dār-m•	خورده‌ام
ba-xerd-dāy-ni	خورده‌ای
ba-xerd-dāy-n•	خورده است
ba-xerd-dāy-mi	خورده‌ایم
ba-xerd-dār-•n(n)i	خورده‌اید
ba-xerd-•-dār-•n(n)•	خورده‌اند
burd-dār-m•	رفته‌ام
burd-dāšt-•-m•	رفته بودم

مثال برای افعال متعدی و لازم، مصدر دو فعل xərdən (خوردن) و burdən (رفتن) است. یکی از تفاوت‌ها میان ماضی نقلی متعدی و لازم، کاربرد پیشوند ba- در

۱) این اطلاعات را یکی از دانشجویانم، آقای احمدی‌نسب، از اهالی دهکده سنگ‌چال، هنگام پژوهش درباره پایان‌نامه‌ای که من استاد راهنمایش بودم در اختیار من نهاد.

صیغه‌های متعدی است. تفاوت دیگر کاربرد ستاک حال فعل کمکی *dār-* در ماضی نقلی و صفت مفعولی *dāšt-* در ماضی بعید است.

صرف فعل کمکی *dār-* در زمان حال، در شمار مفرد  
*dār-m•, dāy-ni, dāy-n•*  
و در شمار جمع  
*dār-mi, dār•nni, dār•nn•*

است.

صرف فعل کمکی *dār-* در زمان گذشته، در شمار مفرد  
*dāšt•m•, dāšt-i, dāšt•*  
و در شمار جمع  
*dāšt•mi, dāšt•ni, dāšt•nn•*

است.

برای پیدا کردن ساخت مشابه، در گویش‌های دیگر کرانه دریای خزر، جستجو کردم. این مشخصه را پنج گویش دیگر طبری، دو گویش در نواحی شرقی، یک گویش در مرکز و دو گویش در غرب مازندران و سه گویش در گیلان نشان می‌دادند. در مازندران: ۱. ساری ۲. روستای کلیچ‌خان، نزدیک سوادکوه، در سه کیلومتری شیرگاه ۳. دهکده رودبارک، در دامنه علم کوه، در منطقه کلاردشت، اطراف نوشهر (کلباسی، ۱۳۷۱) ۴. تنکابن (سمائی، ۱۳۷۰) و ۵. رامسر (شکری، ۱۳۸۱). در این پنج ناحیه، ماضی نقلی و بعید متعدی دو ساخت را نشان می‌دهند:

(۱) مانند گذشته ساده. بنابراین، خوردن در ساری و رودبارک *xordan* و در کلیچ‌خانی *xerdan* این گونه صرف می‌شود: در ساری *ba-xord-eme*، در کلیچ‌خانی *ba-xerd-eme*، و در رودبارک *bo-xord-eme*، همه به معنی خوردم/خورده‌ام، در تنکابنی *ba-xārd-em* (خوردم/خورده‌ام). صرف فعل *gut* (گفتن) در رامسر *bo-gut-əm* (گفتم/گفته‌ام) است. (۲) با صفت مفعولی و فعل کمکی *dār-* در ماضی نقلی و *dāšt-* در ماضی بعید: صرف فعل خوردن در هر سه گویش را کلباسی (۱۳۷۱، ۴۲-۴۳) داده است. اینجا چند مثال از تحقیق ایشان را انتخاب کرده‌ام. (برای تنکابنی از آقای سمائی تشکر می‌کنم که یادداشت‌هایی از پایان‌نامه‌شان برای من فرستاده‌اند).

<i>bo-xord-e-dār-eme</i>	خورده‌ام	رودبارک
<i>ba-xord-e-dār-me</i>		ساری
<i>ba-xerd-dār-em[b]e</i>		کلیچ‌خانی
<i>bo-xārd-e-dār-em</i>		تنکابنی
<i>bo-xord-e-dār-ne</i>	خورده‌ای	رودبارک

<b>ba-xord-e-dār-ni</b>	ساری
<b>ba-xerd-dār-ni</b>	کلیج‌خانی
<b>bo-xārd-e-dār-i</b>	تنکابنی
	رودبارک (مانند دوم‌شخص مفرد)
خورده است	
<b>bo-xord-e-dār-ne</b>	ساری
<b>ba-xerd-dār-ne</b>	کلیج‌خانی
<b>bo-xārd-e-dār-e</b>	تنکابنی
<b>bo-xord-e-dār-emi</b>	رودبارک
خورده‌ایم	
<b>ba-xord-e-dār-mi</b>	ساری
<b>ba-xerd-dār-em[b]i</b>	کلیج‌خانی
<b>bo-xārd-e-dār-im</b>	تنکابنی
<b>bo-xord-e-dār-enne</b>	رودبارک
خورده‌اید	
<b>ba-xord-e-dār-neni</b>	ساری
<b>ba-xerd-dār-enni</b>	کلیج‌خانی
<b>bo-xārd-e-dār-id/θ</b>	تنکابنی
	رودبارک (مانند دوم‌شخص جمع)
خورده‌اند	
<b>ba-xord-e-dār-nene</b>	ساری
<b>ba-xerd-dār-enne</b>	کلیج‌خانی
<b>bo-xārd-e-dār-en</b>	تنکابنی

در رامسر، غربی‌ترین شهر مازندران، فعل فروختن به این صورت صرف می‌شود:

**bo-rute-dārem, bo-rute-dāri/e, bo-rute-dāre**  
**bo-rute-dārim, bo-rute-dārin, bo-rute-dāren**

پنج گویش مازندرانی تفاوت‌هایی را در ستاک، پیشوندها و شناسه‌ها نشان می‌دهند. ستاک حال در ساروی و رودبارکی **xord**، در کلیج‌خانی **xerd** و در تنکابنی **xārd** است. کلیج‌خانی، برخلاف سه گویش دیگر، که **xorde** و **xārde** را به کار می‌برند از یک صفت مفعولی مرخم استفاده می‌کند. رودبارکی پیشوند **bo-** را مطابق با قانون هماهنگی مصوت‌ها با ریشه **xor-** به کار می‌گیرد. رودبارکی در شناسه‌ها ساخت‌های یکسان برای دوم‌شخص و سوم‌شخص مفرد و نیز دوم‌شخص و سوم‌شخص جمع دارد. در ساروی همه شناسه‌ها مصوت نخست **e-** را از دست می‌دهند، در حالی که در دو گویش دیگر در دوم‌شخص و سوم‌شخص مفرد آن را از دست می‌دهند. در رامسر و تنکابن پایانه‌های صفت مفعولی، بیشتر مانند فارسی گفتاری است.

برای ماضی بعید، فعل کمکی **dāst-** در چهار گویش به کار می‌رود. در مورد تنکابنی هیچ مثالی پیدا نکردم. از آن‌جا که پیشوند و ستاک‌ها در ماضی نقلی یکسان هستند، اینجا

فقط صرف فعل *dāšt-* را، که در شناسه‌ها مانند گذشته ساده است، می‌دهیم.  
*dāšt-eme, dāšt-e/i, dāšt-i/e, dāšt-emi, dāšt-eni, dāšt-ene.*

رودبارکی در دوم‌شخص و سوم‌شخص مفرد *-e* و در دوم‌شخص و سوم‌شخص جمع  
*-enne* را نشان می‌دهد. در گویش رامسر

*dāšt-•m, dāšt-e, dāšt-i*  
*dāšt-im, dāšt-in, dāšt-•n*

در اینجا صرف ماضی بعید سه گویش نخست و ماضی نقلی را در پراتز برای مقایسه  
می‌دهیم. بنابراین، خورده بودند

*ba-xord-e-dāšt-ene, (ba-xord-e-dār-nene)*

در ساری

*ba-xerd-dāšt-ene, (ba-xerd-dār-enne)*

در کلیچ‌خانی

*bo-xord-e-dāšt-enne, (bo-xord-e-dār-enne)*

در رودبارکی

است. شناسه‌های گویش رامسری متفاوت از سه گویش دیگر هستند. به عنوان نمونه،  
صرف ماضی بعید فعل *gut-* (گفتن) را می‌دهیم.

*bu-gut-•dāšt-•m, bu-gut-•dāšt-e, bu-gut-•dāšt-i*  
*bu-gut-•dāšt-im, bu-gut-•dāšt-in, bu-gut-•dāšt-•n*

ماضی نقلی در رامسری برای فعل فروختن:

*bo-rut-•dār-•m, bo-rut-•dār-i/e, bo-rut-•dār-•*  
*bo-rut-•dār-im, bo-rut-•dār-in, bo-rut-•dār-en*

است. (شکری، ۲۰۰۲)

این پنج گویش طبری/مازندرانی، ماضی بعید متعدی دیگری با فعل کمکی *bu-*  
(بودن) دارند که در بسیاری از زبان‌های ایرانی، از جمله فارسی به کار می‌رود. به نظر  
می‌رسد که این ساخت را بیشتر از آن ساخت کهن‌تر با فعل کمکی *dār-/dāšt-* به کار  
گیرند. الگوی پیشوند و ستاک مانند فعل کمکی *dār-/dāšt-* است. در زیر صرف ماضی  
بعید فعل کمکی بودن داده شده است.

*bi-me, bi, bi[y]e, bi-mi, bi-ni, bi-ne*

ساری و کلیچ‌خانی

*bi-[y]ame, bi, bi-[y]a, bi-[y]ami, bi-[y]anne, bi-[y]anne*

رودبارک

*bām, bi, bā, bim, bin, bān*

رامسر

به استثنای کلیچ‌خانی، بقیه گویش‌ها میانوند *-e-* را بعد از ستاک و پیش از فعل کمکی  
دارند. به عبارت دیگر، کلیچ‌خانی صفت مفعولی مرتخم را به کار می‌برد. مثال

رودبارک *ba-xord-e-bi-[y]ame* (خورده بودم) (کلباسی، ۱۳۷۱، ۹۴۳).

در مقابل *ba-xord-e-dāšt-eme* با همان معنی.

و در رامسر *bo-gut-e-bām* (گفته بودم) (شکری ۱۳۷۴)،

در مقابل *bo-gut-•dāšt-•m* با همان معنی.

در گویش رودبارک، معمولاً ماضی نقلی با گذشته ساده ادغام می‌شود (ثمره ۱۳۶۷؛ کلباسی ۱۳۷۶) و نیز در گویش ساری (شکری ۱۳۷۴). معمولاً ماضی بعید، حتی متعدی، با فعل کمکی بودن به کار می‌رود. این اطلاعات نشان می‌دهد که ماضی نقلی و بعید با *dār-/dāšt-* در حال منسوخ شدن است. شکری (۱۳۷۴، ۱۲۱، ش ۸۴) مثال‌های کمی از ماضی نقلی و بعید با *dār-/dāšt-* در گویش ساری داده است. مثلاً *bazu°e dārme* (زده‌ام)، *baxorde dāste* (خورده بودم). در تنکابن ماضی بعید با *dāšt-* وجود ندارد. با پیش رفتن به سوی ساحل غربی دریای خزر، در گیلان، گویش‌های بیشتری با فعل کمکی *dār-/dāšt-* پیدا می‌کنیم: (۱) در رشت، (۲) در دستک، دهکده‌ای در آستانه اشرفیه، در سی کیلومتری لاهیجان، (۳) در حسن‌کیاده، ناحیه ساحلی بندر کیاشهر، در شرق بندر انزلی. استیلو<sup>۲</sup> با مرز قرار دادن سفیدرود، گیلکی شرقی و غربی را از یکدیگر متمایز ساخته است (EIR 2001, 660ff.). این سه گویش متعلق به هر دو شاخه است.

همان طور که در بالا ذکر شد، مشخصه مشابه را در این سه گویش گیلکی می‌توان دید. آنها دو نوع ماضی نقلی و بعید دارند.

(۱) ماضی نقلی مانند گذشته ساده:

رشت *bu-xurd-•m*

دستک و حسن‌کیاده *bu-xord-am* (خورده‌ام/خوردم).

شناسه‌های گذشته ساده در سه گویش عبارت است از:

رشتی (-i), (-id(i)), (-im), (-e), (-i), (-•m)

دستک (-an), (-in), (-im), (-•), (-i), (-am)

حسن‌کیاده (-ad), (-id), (-im), (-a), (-i), (-am)

پیشوند *bu-* در هر سه گویش یکسان است. ستاک *xurd* فقط در رشت و *xord* در دو گویش دیگر (مشترک با ساری و رودبارک) است. شناسه‌ها متفاوت هستند. تنها دوم‌شخص مفرد و اول‌شخص جمع در هر سه گویش یکسان هستند.

(۲) ماضی نقلی با فعل کمکی *dār- : dār-* (کلباسی)، *dār-* (سرتیپ‌پور) برای رشت؛

دستک: *dān-*، حسن‌کیاده: *-dār*. مثال با ماضی بعید فعل خوردن:

<i>bu-xord-e-dān-am</i> (خورده‌ام)	دستک
<i>bu-xurd-e-dar-•m</i>	رشت
<i>bu-xord-e-dār-ame</i>	حسن‌کیاده
<i>bu-xord-e-dān-i</i> (خورده‌ای)	دستک
<i>bu-xurd-e-dar-i</i>	رشت
<i>bu-xord-e-dār-i</i>	حسن‌کیاده
<i>bu-xord-e-dān-•</i> (خورده است)	دستک
<i>bu-xurd-e-dar-e</i>	رشت
<i>bu-xord-e-dār-a</i>	حسن‌کیاده
<i>bu-xord-e-dān-im</i> (خورده‌ایم)	دستک
<i>bu-xurd-e-dar-im</i>	رشت
<i>bu-xord-e-dār-imi</i>	حسن‌کیاده
<i>bu-xurd-e-dān-in</i> (خورده‌اید)	دستک
<i>bu-xurd-e-dar-id(i)</i>	رشت
<i>bu-xurd-e-dār-idi</i>	حسن‌کیاده
<i>bu-xord-e-dān-an</i> (خورده‌اند)	دستک
(مانند دوم‌شخص جمع)	رشت
<i>bu-xurd-e-dār-ade</i>	حسن‌کیاده

شایان ذکر است که در رشتی تغییر فعل کمکی *dar-* با از بین رفتن کشش و در دستکی *dān-* با تغییر از *r* به *n* است. شناسه‌های سه‌گوش به استثنای دوم‌شخص مفرد یکسان نیستند. حسن‌کیاده بلندترین شناسه‌ها را در اول‌شخص مفرد و سوم‌شخص جمع نشان می‌دهد.

سرتیپ‌پور در کتابش صرف ماضی نقلی فعل *xān-* (خواندن) را چنین آورده است:

*b•xānd•dār•m, b•xānd•dār•i, b•xānd•dār•e* (خوانده‌ام و غیره)  
*b•xānd•dār•im, b•xānd•dār•id, b•xānd•dār•idi*

تغییر مصوت پایانی پیشوند، بستگی به نخستین مصوت ستاک دارد.

ماضی بعید سه‌گوش گیلکی مانند پنج‌گوش مازندرانی یادشده در بالا، دو ساخت دارد: ساخت نخست، با فعل کمکی *bu-* (بودن) و دومین ساخت با *dār-* (داشتن). در این سه‌گوش، پیشوند و ستاک (صفت مفعولی) در ماضی بعید یکسان است. در اینجا صرف گذشته ساده فعل کمکی *dār-* و *bu-* داده شده است:

*dāšt-im, dāšt-i, dāšt-i, dāšt-im, dāšt-id(i), dāšt-id(i)* رشت



dāšt-am, dāšt-i, dāšt, dāšt-im, dāšt-in, dāšt-an  
 dāšt-am, dāšt-i, dāšt, dāšt-im, dāšt-id, dāšt-ad

دستک  
 حسن‌کیاده

شناسه‌ها در دوم‌شخص مفرد و اول‌شخص جمع در هر سه گویش یکسان هستند. گویش‌های دستک و حسن‌کیاده شناسه یکسان در اول‌شخص مفرد دارند و شناسه را در سوم‌شخص مفرد از دست می‌دهند. بنابراین، خورده بودیم در رشت bu-xurd-ə-dāšt-im و در دستک و حسن‌کیاده bu-xord-ə-dāšt-im است.

صرف گذشته ساده فعل bu- در سه گویش از این قرار است:

bu-m, b-i, bu, b-im, b-id(i), b-id(i)  
 bu-m, b-i, bu, b-im  
 b-in, bo-n  
 b-id, b-ad

رشت  
 دستک و حسن‌کیاده  
 دستک (برای دوم‌شخص و سوم‌شخص جمع)  
 حسن‌کیاده

بنابراین، صرف خورده بودیم با فعل کمکی bu- در شهرهای زیر بدین قرار است:

bu-xurd-ə-b-im  
 bu-xord-ə-b-im  
 (کلباسی)

رشت  
 دستک و حسن‌کیاده

سرتیپ‌پور (۱۳۶۹، ۵۴) ساخت ماضی بعید با فعل کمکی bu- (مصدر bu<sup>o</sup>ən) را ذکر کرده است. برای خوردن:

bu-xurd-ə-bum, bu-xurd-ə-bi, bu-xurd-ə-bu  
 bu-xurd-ə-bim, bu-xurd-ə-bid, bu-xurd-ə-bid

او ساخت ماضی بعید با فعل کمکی dāšt- را نیز آورده است. با فعل نوشتن nivištən:

bi-nivišt-ə-dāštīm, bi-nivišt-ə-dāšti, bi-nivišt-ə-dāšti  
 bi-nivišt-ə-dāštīmi, bi-nivišt-ə-dāštīdi

نوشته بودم و غیره  
 (دوم‌شخص جمع = سوم‌شخص جمع)

### نتیجه

تصور من بر این است که گویش سنگ‌چال در دهکده دورافتاده شرق مازندران، احتمالاً قدیم‌ترین مثال این ساخت را نشان می‌دهد. فعل کمکی dār-/dāšt- از ماضی نقلی و بعید متعدی به ماضی نقلی و بعید لازم، مانند سغدی در تعداد کمی مثال گسترده شده است. در گویش ساری، در شرق مازندران، بنا به نقل گویشوران شکری (← بالا)، اکنون ساخت با dār-/dāšt- منسوخ شده است. ماضی نقلی با گذشته ساده ادغام شده است و

ماضی بعید با بودن صرف می‌شود. ساری، از شهرهای بزرگ و مرکز مازندران، تحت تأثیر فارسی معیار است. انتظار می‌رود که ساخت ماضی نقلی و بعید با *dār-/dāšt-* به زودی از بین برود. اما کلیج‌خان در شرق (و رودبارک در مرکز مازندران، هردو در دامنه کوه)، به همراه گذشته ساده و فعل کمکی بودن، ساخت قدیم را حفظ کرده‌اند. در تنکابن و رامسر در غرب مازندران این نوع ساخت با *dār-* به کار می‌رود؛ در رامسر هر دو ساخت ماضی نقلی و بعید، اما در تنکابن تنها ماضی نقلی حفظ شده است.

در استان گیلان، و مرکز آن شهر بزرگ رشت، ساخت ماضی نقلی و بعید متعدی با *dār-/dāšt-* در حال منسوخ شدن است. گذشته ساده به جای ماضی نقلی و فعل کمکی بودن برای ماضی بعید به کار می‌رود. رشت نیز تحت تأثیر فارسی معیار است. اما در روستاهای دستک و حسن‌کیاده، در نواحی غربی کرانه دریای خزر، ساخت ماضی نقلی و بعید با *dār-/dāšt-* همچنان به موازات گذشته ساده و فعل کمکی بودن حفظ شده است.

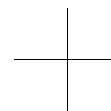
مسئله این است که چگونه این ساخت به چنین ناحیه گسترده‌ای میان کرانه‌های دریای خزر و دامنه‌های کوه البرز آمده است. سغدی یکی از زبان‌های ایرانی میانه شرقی و این گویش‌ها متعلق به شاخه شمال غربی خانواده زبان‌های ایرانی نو است. آیا این ویژگی میراثی ایرانی و باستانی است یا به وام گرفته شده است؟ همچنان که قبلاً متذکر شدم، هیچ مثالی مانند آن در زبان‌های ایرانی میانه و نو شرقی، به استثنای دو مثال در خوارزمی، نیافته‌ام. اگر یک ساخت دستوری وام گرفته شده باشد، چگونه از سغد به کرانه دریای خزر در ایران آمده است؟ آیا می‌توان فرض کرد که گروهی از بازرگانان سغدی جاده ابریشم، که قادر به عبور از مرز ایران ساسانی، به‌ویژه نواحی تحت حکومت حکام قدرتمند نبودند، به منظور ادامه راه به ساحل مدیترانه از طریق دریای خزر برای تجارت به این ناحیه آمدند و در اینجا اقامت کردند؟

همچنین درست است که بسیاری از زبان‌های هند و اروپایی اروپا این ساخت دستوری را برای ماضی نقلی و بعید به کار می‌برند، اما این مسئله ممکن است بیشتر تصادفی باشد تا میراثی مشترک. از این گذشته در زبان‌های اروپایی فعل کمکی صرف شده پیش از صفت مفعولی می‌آید.

## منابع

- احمدی‌نسب، ش. (۱۳۸۲)، بررسی گویش سنگجالی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران.
- ثمره، ی. (۱۳۶۷)، «تحلیل ساختاری فعل در گویش گیلکی کلاردشت»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ج ۲۶.
- سرتیپ‌پور، ج. (۱۳۶۹)، ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، گیلکان، رشت.
- سمائی، م. (۱۳۷۰)، بررسی گویش تنکابنی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران.
- شکری، گ. (۱۳۷۴)، گویش ساری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- قریب، ب. (۱۳۷۲)، «نظام فعل در زبان سغدی»، مجله زبان‌شناسی، ص ۲-۵۴.
- (۱۳۷۳)، فرهنگ سغدی (سغدی، فارسی، انگلیسی)، فرهنگان، تهران.
- کلباسی، ا. (۱۳۷۱)، «تنوع لهجه‌ها در گویش گیلکی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ص ۹۳۴-۹۷۶.
- (۱۳۷۶)، گویش کلاردشت، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- BENVENISTE, E. (1929), *Essai de grammaire sogdienne*, Paris.
- CHRISTENSEN, A. (1930), *Contribution à la dialectologie iranienne*, Kopenhag.
- GERSEVITCH, I. (1954), *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford.
- GHARIB, B. (1965), *Analysis of the Verbal System in the Sogdian Language*, Microfilm PhD Dissertation in Univ. of Pennsylvania.
- HUMBACH, H. (1989), "Choresmian", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. SCHMITT, Wiesbaden, pp. 192-203.
- ЛЕОФ, p. (1989), "Les dialectes caspiens et les dialectes du nord-ouest de l'Iran", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. SCHMITT, pp. 296-326.
- MACKENZIE, D.N., "The Choresmian Language", *Encyclopaedia Iranica*, ed. Ehsan YARSHATER, 5/5, 519.
- SAMADI, M. (1986), *Das Chwaresmische Verbum*, Wiesbaden.
- SIMS-Williams, N. (1989), "Sogdian", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. SCHMITT, Wiesbaden, pp. 173-192.
- (1985), *The Christian Sogdian Manuscript C2*, BTT 12.
- Stilo, D. (2001), "Gilan Languages", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 10, fasc. 6, ed. Ehsan YARSHATER, pp. 660-668.
- Shokri, G. (2002), «ساخت فعل در گویش رامسر», *Professor J. P. Asmussen Memorial Volume*, ed. M. AHANI, Kopenhagen, pp. 83-111.



## گذشته نقلی در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی\*

ایران کلباسی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

### مقدمه

درباره وجود شناسه سوم‌شخص مفرد در ستاک گذشته افعال ایرانی و استفاده از صفت مفعولی به جای ستاک گذشته در بعضی از لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی، نگارنده دو مقاله با عنوان‌های «شناسه سوم‌شخص مفرد در مصادر فارسی» و «تحلیل فعل ایرانی با دیدی نو» به رشته تحریر درآورده است که اولی در مجله فرهنگ (ویژه زبان‌شناسی)، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (۱۳۷۵)، چاپ شده و دومی در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد (۱۳۷۶) منتشر شده است.

در مقاله اول به این نتیجه رسیده‌ام که چون گونه‌ای از شناسه سوم‌شخص مفرد در ستاک گذشته افعال ایرانی وجود دارد شناسه سوم‌شخص مفرد در زمان گذشته ساده کلیه افعال ایرانی صفر (Ø) است، مانند raft-Ø («رفت» در فارسی معیار) و در مقاله دوم این نتیجه برابم حاصل شد که آن دسته از گویش‌های ایرانی که سوم‌شخص مفرد زمان گذشته ساده را با شناسه صفر به کار نمی‌برند، در حقیقت، به جای ستاک گذشته از صفت مفعولی استفاده می‌کنند، مانند buxurd-e («خورد» در گیلکی رشت).

در ارتباط با موضوع مقاله دوم باید گفت که غالب نوشته‌هایی که تا کنون درباره ساخت فعل در گویش‌های کرانه دریای خزر به رشته تحریر درآمده حاکی از آن است که

\* این مقاله در نخستین همایش ملی ایران‌شناسی که در خرداد ۱۳۸۱ به همت بنیاد ایران‌شناسی برگزار گردید به صورت سخنرانی ارائه شده است.

در بعضی از این گویش‌ها گذشته نقلی وجود ندارد و گویشوران آنها برای بیان گذشته نقلی از گذشته ساده استفاده می‌کنند.

نگارنده در مقاله حاضر با دسته‌بندی انواع ساخت‌های زمان گذشته ساده و گذشته نقلی در ۱۶۰ لهجه و گویش ایرانی در صدد دست یافتن به این نتیجه است که گویش‌های مورد اشاره برعکس آنچه تصور شده است، در حقیقت، برای بیان گذشته ساده از گذشته نقلی استفاده می‌کنند. به عبارت دیگر، این گونه گویش‌ها گذشته نقلی دارند ولی گذشته ساده ندارند.

در زیر در ابتدا ساخت گذشته ساده و گذشته نقلی را در فارسی میانه، به اختصار، بیان می‌کنیم، سپس انواع ساخت گذشته ساده و گذشته نقلی را در لهجه‌ها و گویش‌های مورد بررسی ارائه می‌دهیم و در پایان به نتیجه‌گیری می‌پردازیم.

### ۱. ساخت گذشته ساده و گذشته نقلی در فارسی میانه

در فارسی میانه، زمان گذشته ساده، در افعال لازم، با کمک فعل h- (بودن) ساخته می‌شده و در افعال متعدی ساخت ارگتیو<sup>۲</sup> به کار می‌رفته است:

raft hēm	۱-۱	رفتم
raft hē		رفتی
raft ø		رفت
raft hēm		رفتیم
raft hēd		رفتید
raft hēnd		رفتند

(۱) لهجه‌ها و گویش‌هایی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته‌اند عبارت‌اند از: ابیانه‌ای، افتری، بافتی، بندرعباسی، بلوچی لاشار، تاتی تاکستان، تاتی ینگلی امام، تالشی طاسکوه ماسال، تالشی میرزانق اردبیل، تویسرکانی، جیرفتی، حاجی‌آبادی، خوانساری، دری زردشتی یزد، دلیجانی، دماوندی، زابلی، زرنندی، سبزواری، سمنانی، سیرجانی، شاهرودی، فارسی اصفهان، فارسی تهران، فارسی تاجیکی، فارسی معیار، قاپنی، کاخکی، کردی روستای حریر، کردی سنندج، کردی کرمانشاه، کردی کلیانی، کردی مهاباد، گویش کلیمیان اصفهان، گویش کلیمیان همدان، گویش کلیمیان بروجرد، گیلکی املش، گیلکی حسن‌کیاده، گیلکی دستک، گیلکی رشت، لاری، لاری خنج، لری بختیاری اردل، لری بختیاری مسجدسلیمان، لری بویراحمد، لری بهبهان، لکی خواجهوندی کلاردشت، لکی دره‌شهر، لکی کاکاوندی قزوین، لنجانی، مازندرانی آمل، مازندرانی تنکابن، مازندرانی ساری، مازندرانی سوادکوه، مازندرانی کلاردشت، نائینی، نجف‌آبادی، واران، ورامینی (گونه پیشوا) و همدانی. (۲) برای آگاهی از ساخت ارگتیو ← کلباسی (۱۳۶۷) ص ۷۰-۸۷.

۱-۲	u-m	dīd	دیدم
	u-t	dīd	دیدي
	u-š	dīd	دید
	u-mân	dīd	دیدیم
	u-tân	dīd	دیدید
	u-šân	dīd	دیدند

گذشته نقلی افعال لازم در فارسی میانه<sup>۳</sup> با فعل کمکی *estâdan* (ایستادن) ساخته می‌شده و گذشته نقلی افعال متعدی نیز به کمک همین فعل و با ساخت ارگتیو بیان می‌شده است:

۱-۳	raft	estēm	رفته‌ام
	raft	estē(h)	رفته‌ای
	raft	estēd	رفته است
	raft	estēm	رفته‌ایم
	raft	estēd	رفته‌اید
	raft	estēnd	رفته‌اند

۱-۴	u-m	dīd	estēd	دیده‌ام
	u-t	dīd	estēd	دیده‌ای
	u-š	dīd	estēd	دیده است
	u-mân	dīd	estēd	دیده‌ایم
	u-tân	dīd	estēd	دیده‌اید
	u-šân	dīd	estēd	دیده‌اند

## ۲. انواع ساخت گذشته ساده در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی امروز

ساخت گذشته ساده را در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی مورد بررسی به انواع زیر تقسیم می‌کنیم:

۲-۱ شناسه + ستاک گذشته + پیشوند (۵ شخص)

∅ + ستاک گذشته + پیشوند (سوم شخص مفرد)

این ساخت را در گویش‌های قاینی، تاتی ینگلی امام، سبزواری، شاهرودی، گیلکی

(۳) برای اطلاع از ساخت فعل در فارسی میانه ← آموزگار و تفضلی (۱۳۷۳) ص ۶۶-۶۸.

املش و دماوندی در افعال لازم و متعدی و در گویش‌های کلیمیان اصفهان و خوانساری  
 در افعال لازم می‌توان مشاهده کرد:

bo-fruxt-om	فروختم (قاینی)
bo-fruxt-ø	فروخت (قاینی)
be-xerd-em	خوردم (تاتی ینگ‌ی امام)
be-xerd-ø	خورد (تاتی ینگ‌ی امام)
bo-xârd-om	خوردم (سبزواری)
bo-xârd-ø	خورد (سبزواری)
bo-xord-om	خوردم (شاهرودی)
bo-xord-ø	خورد (شاهرودی)
bu-xond-əm	خواندم (گیلکی املش)
bu-xond-ø	خواند (گیلکی املش)
be-gartâ-un	گشتم (گویش کلیمیان اصفهان)
be-gartâ-ø	گشت (گویش کلیمیان اصفهان)
be-resâ-n	رسیدم (خوانساری)
be-resâ-ø	رسید (خوانساری)

(۵ شخص) شناسه + ستاک گذشته + پیشوند ۲-۲

(سوم شخص مفرد) جنس مؤنث/ø + ستاک گذشته + پیشوند

این ساخت را در گویش‌های دلجانی، ابیان‌ای، تاتی تاکستان، سمنانی و واران‌ی در  
 افعال لازم می‌توان یافت:

ba-šd-on	رفتم (دلجانی)
ba-šd-ø	رفت [مذکر] (دلجانی)
ba-šd-a	رفت [مؤنث] (دلجانی)
ba-št-on	رفتم (ابیان‌ای)
ba-št-ø	رفت [مذکر] (ابیان‌ای)
ba-št-a	رفت [مؤنث] (ابیان‌ای)
â-niš-em	نشستم (تاتی تاکستان)
â-niš-ø	نشست [مذکر] (تاتی تاکستان)
â-niš-ε	نشست [مؤنث] (تاتی تاکستان)
be-ši-yun	رفتم (سمنانی)
be-šâ-ø	رفت [مذکر] (سمنانی)

be-ši-ya	رفت [مؤنث] (سمنانی)
hâ-xot-om	خوابیدم (وارانی)
hâ-xot-ø	خوابید [مذکر] (وارانی)
hâ-xot-a	خوابید [مؤنث] (وارانی)

(۵ شخص) شناسه + ستاک گذشته + پیشوند ۲-۳

(سوم شخص مفرد) ak/ø + ستاک گذشته + پیشوند

این مورد در گویش زابلی در افعال لازم و متعدی دیده شده است:

ba-froxt-o	فروختم
ba-froxt-ak/ø	فروخت

(۵ شخص) شناسه + ستاک گذشته ۲-۴

(سوم شخص مفرد) ak/ø + ستاک گذشته

این مورد در لهجه ورامینی (گونه پیشوا) دیده شده است و در افعال لازم و متعدی به

کار می‌رود:

goft-om	گفتم
goft-ak/ø	گفت

(۵ شخص) شناسه + ستاک گذشته ۲-۵

(سوم شخص مفرد) ø + ستاک گذشته

این ساخت را در غالب لهجه‌ها و گویش‌های مورد بررسی مانند فارسی اصفهان، بافتی، بلوچی لاشار، بندرعباسی، فارسی تاجیکی، تویسرکانی، فارسی تهران، جیرفتی، حاجی‌آبادی، لاری خنج، خوانساری، دری زردشتی، زرنندی، کردی کرمانشاه، کردی کلیائی، کردی سنندج، کردی مهاباد، لاری، لری بختیاری اردل، لری بختیاری مسجد سلیمان، لری بویراحمد، لری بهبهان، لکی خواجهوندی کلاردشت، لکی دره‌شهر، لکی کاکاوندی قزوین، لنجانی، نائینی، نجف‌آبادی و همدانی می‌توان یافت که در بعضی تنها در افعال لازم به کار می‌رود و در بعضی دیگر هم در افعال لازم و هم در افعال متعدی کاربرد دارد. در اینجا تنها به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنیم:

nešt-om	نشستم (بندرعباسی)
nešt-ø	نشست (بندرعباسی)
nešt-om	نشستم (جیرفتی)



nešt-ø نشست (جیرفتی)  
 (۵ شخص) گونه‌ای از «است» a + شناسه + ستاک گذشته ۲-۶  
 (سوم شخص مفرد) a + ø + ستاک گذشته

این مورد در گویش تالشی طاسکوه ماسال در افعال لازم دیده شده است:

šī-m-a رفتم  
 šī-ø-a → ša رفت  
 (۶ شخص) گونه‌ای از «است» a + ضمیر + ستاک گذشته ۲-۷

در گویش مذکور، این مورد در افعال متعدی دیده شده است:

vind-əm-a دیدم  
 vind-əš-a دید  
 (۶ شخص) ضمیر + ستاک گذشته ۲-۸

این ساخت در گویش‌های جیرفتی، لکی درّه‌شهر، لکی کاکاوندی قزوین، لری بهبهان، کردی روستای حریر، کردی مهاباد، کردی سنندج و بلوچی لاشار دیده شده و مخصوص افعال متعدی است:

xoward-om خوردم (جیرفتی)  
 xoward-i خورد (جیرفتی)  
 howârd-əm خوردم (لکی دره‌شهر)  
 howârd-i خورد (لکی دره‌شهر)  
 wârd-em خوردم (لکی کاکاوندی قزوین)  
 wârd-e خورد (لکی کاکاوندی قزوین)  
 dit-am دیدم (لری بهبهان)  
 dit-ay دید (لری بهبهان)  
 xwârd-em خوردم (کردی روستای حریر)  
 xwârd-i خورد (کردی روستای حریر)  
 hēnâ-m آوردم (کردی مهاباد)  
 hēnâ-y آورد (کردی مهاباد)  
 xwârd-em خوردم (کردی سنندج)  
 xwârd-i خورد (کردی سنندج)  
 wart-om خوردم (بلوچی لاشار)  
 wart-i خورد (بلوچی لاشار)

ستاک گذشته + ضمیر ۲-۹ (۶ شخص)

این مورد در گویش‌های لاری، لاری خنج، بندرعباسی، حاجی‌آبادی، نائینی و دری زردشتی دیده شده و مخصوص افعال متعدی است:

om-sâxt	ساختم (لاری)
oš-sâxt	ساخت (لاری)
om-di	دیدم (لاری خنج)
oš-di	دید (لاری خنج)
om-go	گفتم (بندرعباسی)
i-go	گفت (بندرعباسی)
om-puš i	پوشیدم (حاجی‌آبادی)
eš-puš i	پوشید (حاجی‌آبادی)
mu-wat	گفتم (نائینی)
šu-wat	گفت (نائینی)
om-xa	خوردم (دری زردشتی)
oš-xa	خورد (دری زردشتی)

ستاک گذشته + ضمیر + پیشوند ۲-۱۰ (۶ شخص)

این مورد در گویش ایبانه‌ای، گویش کلیمیان اصفهان، گویش کلیمیان بروجرد، گویش کلیمیان همدان، خوانساری، واران‌ی و دل‌بجانی دیده شده و مخصوص افعال متعدی است:

ba-m-vot	گفتم (ایبانه‌ای)
ba-y-vot	گفت (ایبانه‌ای)
be-m-puš d	پوشیدم (گویش کلیمیان اصفهان)
be-š-puš d	پوشید (گویش کلیمیان اصفهان)
be-m-ferâ t	فروختم (گویش کلیمیان بروجرد)
be-š-ferâ t	فروخت (گویش کلیمیان بروجرد)
be-m-xort	خوردم (گویش کلیمیان همدان)
be-š-xort	خورد (گویش کلیمیان همدان)
be-m-bert	بردم (خوانساری)
be-ž-bert	برد (خوانساری)
be-m-did	دیدم (وارانی)
be-š-did	دید (وارانی)
hâ-m-dâ	دادم (دل‌بجانی)

há-š-dá	داد (دلیجانی)
۲-۱۱	(۶ شخص)
ضمیر + ستاک گذشته + پیشوند	
این ساخت در گویش‌های افتری، تاتی تاکستان و سمنانی برای افعال متعدی به کار می‌رود و در گویش کاخکی هم در افعال لازم و هم در افعال متعدی کاربرد دارد:	
be-vât-om	گفتم (افتری)
be-vât-oš	گفت (افتری)
be-kerd-em	کاشتم (تاتی تاکستان)
be-kerd-eš	کاشت (تاتی تاکستان)
bu-kkuvât-an	زدم (سمنانی)
bu-kkuvât-eš	زد (سمنانی)
be-raft-om	رفتم (کاخکی)
be-raft-eš	رفت (کاخکی)
bi-yavord-om	آوردم (کاخکی)
bi-yavord-eš	آورد (کاخکی)

### ۳. انواع ساخت گذشته نقلی در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی امروز

ساخت گذشته نقلی را در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی مورد بررسی به انواع زیر تقسیم می‌کنیم:

۳-۱	(۵ شخص)
شناسه + صفت مفعولی + پیشوند	
∅	(سوم شخص مفرد)
∅ + صفت مفعولی + پیشوند	

این ساخت را در گویش‌های سبزواری و دماوندی در افعال لازم و متعدی و در گویش کلیمیان اصفهان و خوانساری در افعال لازم می‌توان مشاهده کرد:

bo-xârda-yom	خورده‌ام (سبزواری)
bo-xârda-∅	خورده است (سبزواری)
ba-duخته-m	دوخته‌ام (دماوندی)
ba-duخته-∅	دوخته است (دماوندی)
be-garta-un	گشته‌ام (گویش کلیمیان اصفهان)
be-garta-∅	گشته است (گویش کلیمیان اصفهان)
be-broftey-â n	گریه کرده‌ام (خوانساری)
be-broftey-∅	گریه کرده است (خوانساری)

(۵ شخص) شناسه + ستاک گذشته + پیشوند ۳-۲

(سوم شخص مفرد)  $\emptyset$  + صفت مفعولی + پیشوند

این ساخت را در گویش‌های شاهرودی و گیلکی املش در افعال لازم و متعدی و در گویش دری زردشتی و نائینی در افعال لازم می‌توان دید:

bo-xord-om خورده‌ام (شاهرودی)

bo-xorde- $\emptyset$  خورده است (شاهرودی)

bu-xond-am خوانده‌ام (گیلکی املش)

bu-xonde- $\emptyset$  خوانده است (گیلکی املش)

i-našt-e نشسته‌ام (دری زردشتی)

i-našta- $\emptyset$  نشسته است (دری زردشتی)

hε-nigišt-i نشسته‌ام (نائینی)

hε-nigište- $\emptyset$  نشسته است (نائینی)

(۵ شخص) شناسه + صفت مفعولی مرخم + پیشوند ۳-۳

(سوم شخص مفرد)  $\emptyset$  + صفت مفعولی + پیشوند

این مورد را در سمنانی می‌توان دید که مخصوص افعال لازم است:

be-šič-un رفته‌ام

be-šiči- $\emptyset$  رفته است

(۵ شخص) شناسه + صفت مفعولی + پیشوند ۳-۴

(سوم شخص مفرد) (گونه‌هایی از «است») e/a + صفت مفعولی + پیشوند

این مورد را در گویش‌های قاینی و تاتی ینگلی امام در افعال لازم و متعدی می‌توان

دید:

bo-xârde-yom خورده‌ام (قاینی)

bo-xârde-ye خورده است (قاینی)

be-xerdi-yam خورده‌ام (تاتی ینگلی امام)

be-xerdi-ya خورده است (تاتی ینگلی امام)

(۵ شخص) شناسه + صفت مفعولی + پیشوند ۳-۵

(سوم شخص مفرد) جنس مؤنث /  $\emptyset$  + صفت مفعولی + پیشوند

این ساخت در گویش‌های ابیان‌های، تاتی تاکستان و واران‌ی در افعال لازم دیده شده

است:

ba-štâ-ʔon	رفته‌ام (ایبانه‌ای)
ba-štâ-∅	رفته است [مذکر] (ایبانه‌ای)
ba-štâ-ʔa	رفته است [مؤنث] (ایبانه‌ای)
â-nište-ym	نشسته‌ام (تاتی تاکستان)
â-ništi-∅	نشسته است [مذکر] (تاتی تاکستان)
â-ništi-yâ	نشسته است [مؤنث] (تاتی تاکستان)
hâ-xote-yom	خوابیده‌ام (وارانی)
hâ-xotu-∅	خوابیده است [مذکر] (وارانی)
hâ-xote-se	خوابیده است [مؤنث] (وارانی)

(۵ شخص) شناسه + ستاک گذشته ۶-۳

(سوم شخص مفرد) ∅ + صفت مفعولی

این مورد در گویش‌ها یا لهجه‌های تویسرکانی، همدانی، ورامینی، سیرجانی و فارسی تهران در افعال لازم و متعدی به کار می‌رود. شایان ذکر است که جای تکیه در این گونه افعال معمولاً بر آخرین هجا قرار می‌گیرد:

bast-am	بسته‌ام (تویسرکانی)
baste-∅	بسته است (تویسرکانی)
basd-am	بسته‌ام (همدانی)
basde-∅	بسته است (همدانی)
goft-om	گفته‌ام (ورامینی)
gofte-∅	گفته است (ورامینی)
pušid-av	پوشیده‌ام (سیرجانی)
pušide-∅	پوشیده است (سیرجانی)
xord-am	خورده‌ام (فارسی تهران)
xorde-∅	خورده است (فارسی تهران)

(۵ شخص) شناسه + صفت مفعولی ۷-۳

(سوم شخص مفرد) ∅ + صفت مفعولی

این مورد در زابلی، در افعال لازم و متعدی، و در لری بهبهان، در افعال لازم دیده شده است:

xârda-o → xârdâ	خورده‌ام (زابلی)
xârda-∅	خورده است (زابلی)
šasc-yam	نشسته‌ام (لری بهبهان)

šase-ø نشسته است (لری بهبهان)  
(۵ شخص)  
۳-۸ شناسه + صفت مفعولی (مرخم)  
(سوم شخص مفرد)  
s/ø + صفت مفعولی

این ساخت در فارسی اصفهان، لنجانی و نجف‌آبادی در افعال لازم و متعدی دیده شده است:

pušid-am پوشیده‌ام (فارسی اصفهان)  
pušide-y پوشیده‌ای (فارسی اصفهان)  
pušide-s/ø پوشیده است (فارسی اصفهان)  
šenoft-am شنیده‌ام (لنجانی)  
šenoft-y شنیده‌ای (لنجانی)  
šenoft-s/ø شنیده است (لنجانی)  
xord-am خورده‌ام (نجف‌آبادی)  
xorde-y خورده‌ای (نجف‌آبادی)  
xorde-s/ø خورده است (نجف‌آبادی)

(۵ شخص)  
۳-۹ شناسه + صفت مفعولی  
(سوم شخص مفرد)  
ast + صفت مفعولی

این مورد در فارسی معیار و فارسی تاجیکی در افعال لازم و متعدی وجود دارد:

xorde-?am خورده‌ام (فارسی معیار)  
xorde-?ast خورده است (فارسی معیار)  
gufta-?am گفته‌ام (فارسی تاجیکی)  
gufta-?ast گفته است (فارسی تاجیکی)

(۵ شخص)  
گونه‌ای از «است» a + شناسه + ستاک گذشته ۳-۱۰  
(سوم شخص مفرد)  
a + صفت مفعولی

این ساخت در گویش‌های کردی کلیائی، کردی کرمانشاه و لکی خواجهوندی کلاردشت در افعال لازم و متعدی دیده شده است:

xwârd-em-a خورده‌ام (کردی کلیائی)  
xwârde-ya خورده است (کردی کلیائی)  
wat-em-a گفته‌ام (کردی کرمانشاه)  
wati-ya گفته است (کردی کرمانشاه)  
vârd-em-a خورده‌ام (لکی خواجهوندی کلاردشت)  
vârde-ya خورده است (لکی خواجهوندی کلاردشت)

(۵ شخص) (گونه‌ای از «است») a + شناسه + صفت مفعولی ۳-۱۱

(سوم شخص مفرد) a + صفت مفعولی

این مورد در تالشی طاسکوه ماسال در افعال لازم دیده شده است:

رفته‌ام šay-m-a  
 رفته است šay-a → ša

(۵ شخص) شناسه + صفت مفعولی ۳-۱۲

(سوم شخص مفرد) (گونه‌ای از «است») a + صفت مفعولی

این مورد در کردی مهاباد در افعال لازم دیده شده است:

افتاده‌ام kawtū-m  
 افتاده است kawtū-wa

(۵ شخص) (گونه‌هایی از «است») e/a/en + شناسه + ستاک گذشته ۳-۱۳

(سوم شخص مفرد) e/a/en + ∅ + ستاک گذشته

این ساخت را در گویش‌های کردی روستای حریر، بندرعباسی، لکی دره‌شهر و لکی کاکاوندی قزوین در افعال لازم و در گویش‌های لری بختیاری مسجدسلیمان و لری بویراحمد در افعال لازم و متعدی می‌توان مشاهده کرد:

دویده‌ام (کردی روستای حریر) dawī-m-a  
 دویده است (کردی روستای حریر) dawī-∅-ya  
 نشسته‌ام (بندرعباسی) nešt-am-(en)  
 نشسته است (بندرعباسی) nešt-∅-en  
 آمده‌ام (لکی دره‌شهر) hât-əm-a  
 آمده است (لکی دره‌شهر) hât-∅-a  
 بوده‌ام (لکی کاکاوندی قزوین) bi-m-a  
 بوده است (لکی کاکاوندی قزوین) bi-∅-ya  
 گفته‌ام (لری بختیاری مسجدسلیمان) goδ-om-e  
 گفته است (لری بختیاری مسجدسلیمان) goδ-∅-e  
 خوانده‌ام (لری بویراحمد) xond-em-e  
 خوانده است (لری بویراحمد) xond-∅-e

(۵ شخص) (گونه‌ای از «است») e + شناسه + ستاک گذشته ۳-۱۴

(سوم شخص مفرد) ak + ∅ + ستاک گذشته

این مورد در گویش لری بختیاری اردل در افعال لازم و متعدی دیده شده است:

xard-om-e	خورده‌ام
xard-ak-ø	خورده است
۳-۱۵	شناسه + eg + ستاک گذشته + (پیشوند) (۵ شخص)

(سوم شخص مفرد) (گونه‌هایی از «است») eg+ø/a + ستاک گذشته + (پیشوند)

این مورد در گویش‌های بلوچی لاشار و کردی سنندج در افعال لازم دیده شده است:

nest-eg-om	نشسته‌ام (بلوچی لاشار)
nest-eg-e	نشسته است (بلوچی لاشار)
da-nīšt-eg-em	نشسته‌ام (کردی سنندج)
da-nīšt-eg-a	نشسته است (کردی سنندج)

۳-۱۶ (۵ شخص) شناسه + agi + ستاک گذشته

(سوم شخص مفرد) agi + ast + ستاک گذشته

این مورد در لهجه‌ای از فارسی تاجیکی در افعال لازم و متعدی دیده شده است:

xurd-agi-yam	خورده‌ام
xurd-agi-yast	خورده است

۳-۱۷ (۵ شخص) شناسه + agi + st + ستاک گذشته

(سوم شخص مفرد) agi + st + ø + ستاک گذشته

این مورد نیز در لهجه‌ای از فارسی تاجیکی، در افعال لازم و متعدی، دیده شده است:

xurd-agi-st-am	(شاید) خورده‌ام
xurd-agi-st-ø	(شاید) خورده است

۳-۱۸ (۵ شخص) شناسه + est/ess + ستاک گذشته

(سوم شخص مفرد) est/ess + ø + ستاک گذشته

این ساخت در گویش‌های حاجی‌آبادی و لاری در افعال لازم دیده شده است:

nešt-est-om	نشسته‌ام (حاجی‌آبادی)
nešt-est-ø	نشسته است (حاجی‌آبادی)
xat-ess-em	خوابیده‌ام (لاری)
xat-ess-ø	خوابیده است (لاری)

۳-۱۹ (۵ شخص) شناسه + est + ستاک گذشته



Ø + صفت مفعولی (سوم شخص مفرد)

این مورد در گویش لاری خنج در افعال لازم دیده شده است:

ond-est-om آمده‌ام

onde-ø آمده است

۳-۲۰ شناسه + Ø + ستاک گذشته (۵ شخص)

Ø + Ø + ستاک گذشته (سوم شخص مفرد)

این مورد در گویش جیرفتی در افعال لازم دیده شده است:

nešt-o-hom نشسته‌ام

nešt-o-ø نشسته است

ضمیر + صفت مفعولی (مرخّم) + پیشوند ۳-۲۱ (۶ شخص)

این مورد در گویش‌های تاتی تاکستان، افتری و سمنانی، در افعال متعدی، و در

کاخکی، در افعال لازم و متعدی، دیده شده است:

be-kerdi-m کاشته‌ام (تاتی تاکستان)

be-kerdi-š کاشته است (تاتی تاکستان)

be-vâta-m گفته‌ام (افتری)

be-vâta-(š) گفته است (افتری)

bu-kkuvâč-an زده‌ام (سمنانی)

bu-kkuvâčey-š زده است (سمنانی)

be-rafte-yom رفته‌ام (کاخکی)

be-rafte-yes رفته است (کاخکی)

صفت مفعولی + ضمیر + پیشوند ۳-۲۲ (۶ شخص)

این مورد در ابیان‌های، گویش کلیمیان اصفهان، گویش کلیمیان بروجرد، گویش کلیمیان

همدان، خوانساری و واران‌ی در افعال متعدی دیده شده است:

ba-m-votâ گفته‌ام (ابیانه‌ای)

ba-y-votâ گفته است (ابیانه‌ای)

be-m-puš de پوشیده‌ام (گویش کلیمیان اصفهان)

be-š-puš de پوشیده است (گویش کلیمیان اصفهان)

be-m-ferâ te فروخته‌ام (گویش کلیمیان بروجرد)

be-š-ferâ te فروخته است (گویش کلیمیان بروجرد)

be-m-xorte خورده‌ام (گویش کلیمیان همدان)

be-š-xorte	خورده است (گویش کلیمیان همدان)
be-m-xortey	خورده‌ام (خوانساری)
be-ž-xortey	خورده است (خوانساری)
be-m-dido	دیده‌ام (وارانی)
be-š-dido	دیده است (وارانی)

(۶ شخص) صفت مفعولی + پیشوند + ضمیر ۳-۲۳

این مورد در گویش دری زردشتی یزد در افعال متعدی کاربرد دارد:

m-i-xarta	خورده‌ام
š-i-xarta	خورده است

(۶ شخص) صفت مفعولی + ضمیر ۳-۲۴

این ساخت در گویش‌های نائینی، لاری و لاری خنج در افعال متعدی دیده شده است:

mī-riye	خریده‌ام (نائینی)
šī-riye	خریده است (نائینی)
om-dede	دیده‌ام (لاری)
oš-dede	دیده است (لاری)
om-dede	دیده‌ام (لاری خنج)
oš-dede	دیده است (لاری خنج)

(۶ شخص) (گونه‌ای از «است») + en + ستاک گذشته + ضمیر ۳-۲۵

این مورد در حاجی‌آبادی و بندرعباسی در افعال متعدی دیده شده است:

om-puš id-en	پوشیده‌ام (حاجی‌آبادی)
oš-puš id-en	پوشیده است (حاجی‌آبادی)
om-goft-en	گفته‌ام (بندرعباسی)
i-goft-en	گفته است (بندرعباسی)

(۶ شخص) (گونه‌هایی از «است») + a/cn + ضمیر + صفت مفعولی ۳-۲۶

این مورد در کردی مهاباد، تالشی طاسکوه ماسال و لری بهبهان در افعال متعدی دیده شده است:

hēnâw-m-a	آورده‌ام (کردی مهاباد)
hēnâw-î-ya	آورده است (کردی مهاباد)

vinda-m-a دیده‌ام (تالشی طاسکوه ماسال)  
 vinda-š-a دیده است (تالشی طاسکوه ماسال)  
 esede-m-en گرفته‌ام (لری بهبهان)  
 esede-š-en گرفته است (لری بهبهان)  
 (۶ شخص) (گونه‌هایی از «است») a/ene + ضمیر + ستاک گذشته ۲۷-۳  
 این ساخت در کردی روستای حریر، لکی کاکاوندی قزوین، لکی درّه‌شهر و جیرفتی،  
 در افعال متعدی، دیده شده است:

xwârd-em-a خورده‌ام (کردی روستای حریر)  
 xwârd-e-ya خورده است (کردی روستای حریر)  
 wârd-em-a خورده‌ام (لکی کاکاوندی قزوین)  
 wârd-e-ya خورده است (لکی کاکاوندی قزوین)  
 dâšt-em-a داشته‌ام (لکی درّه‌شهر)  
 dâšt-i-ya داشته است (لکی درّه‌شهر)  
 xowar(d)-m-ene خورده‌ام (جیرفتی)  
 xowar(d)-š-ene خورده است (جیرفتی)  
 (۶ شخص) ضمیر + eg + ستاک گذشته ۲۸-۳  
 این مورد در بلوچی لاشار در افعال متعدی دیده شده است:

wart-eg-om خورده‌ام  
 wart-eg-i خورده است  
 (۶ شخص) (گونه‌ای از «است») a + ضمیر + eg + ستاک گذشته ۲۹-۳  
 این مورد در کردی سنندج در افعال متعدی دیده شده است:

xwârd-eg-m-a خورده‌ام  
 xwârd-eg-y-a خورده است  
 (۶ شخص) ضمیر + agi + ستاک گذشته ۳۰-۳

این مورد در لهجه‌ای از فارسی تاجیکی در افعال متعدی دیده شده است:  
 zad-agi-yam زده‌ام  
 zad-agi-yaš زده است  
 (۶ شخص) agi + ستاک گذشته + ضمیر آزاد ۳۱-۳  
 این مورد نیز در لهجه‌ای از فارسی تاجیکی در افعال متعدی دیده شده است:  
 man zad-agi زده‌ام

vay zad-agi

زده است

#### ۴. ساخت‌های یکسان برای گذشته ساده و گذشته نقلی

در گویش‌های مورد بررسی ساخت‌های زیر برای گذشته ساده و گذشته نقلی، هردو، به کار می‌روند و دارای انواع زیرند:

شناسه + ستاک گذشته ۴-۱ (۵ شخص)  
 شناسه + ستاک گذشته (سوم شخص مفرد)

این مورد در لهجه‌های بافتی و زرنندی در افعال لازم و متعدی دیده شده است:

kâšt-am	کاشتم، کاشته‌ام (بافتی)
kâšt-ø	کاشت، کاشته است (بافتی)
xord-am	خوردم، خورده‌ام (زرنندی)
xord-ø	خورد، خورده است (زرنندی)

شناسه + ستاک گذشته + پیشوند ۴-۲ (۵ شخص)  
 شناسه + ستاک گذشته + پیشوند (سوم شخص مفرد)

این ساخت در گویش کلیمیان بروجرد و گویش کلیمیان همدان در افعال لازم و در بسیاری از گونه‌های مازندرانی، مثلاً گونه‌های رایج در تنکابن، آمل، ساری، کلاردشت، سوادکوه، و گونه‌های گیلکی رایج در حسن‌کیاده، رشت و دستک در افعال لازم و متعدی به کار می‌رود:

be-šd-om	رفتم، رفته‌ام (گویش کلیمیان بروجرد)
be-šdo-ø	رفت، رفته است (گویش کلیمیان بروجرد)
be-mund-ân	ماندم، مانده‌ام (گویش کلیمیان همدان)
be-mundu-ø	ماند، مانده است (گویش کلیمیان همدان)
bo-xârd-om	خوردم، خورده‌ام (مازندرانی تنکابن)
bo-xârd-ø	خورد، خورده است (مازندرانی تنکابن)
ba-xærd-æmæ	خوردم، خورده‌ام (مازندرانی آمل)
ba-xærd-ø	خورد، خورده است (مازندرانی آمل)
ba-xord-eme	خوردم، خورده‌ام (مازندرانی ساری)
ba-xord-ø	خورد، خورده است (مازندرانی ساری)
ba-xord-eme	خوردم، خورده‌ام (مازندرانی کلاردشت)
ba-xorde-ø	خورد، خورده است (مازندرانی کلاردشت)

de-kāšt-emc	کاشتم، کاشته‌ام (مازندرانی سوادکوه)
de-kāšte-ø	کاشت، کاشته است (مازندرانی سوادکوه)
bu-xond-am	خواندم، خوانده‌ام (گیلکی حسن‌کیاده)
bu-xonda-ø	خواند، خوانده است (گیلکی حسن‌کیاده)
bu-xurd-əm	خوردم، خورده‌ام (گیلکی رشت)
bu-xurda-ø	خورد، خورده است (گیلکی رشت)
bu-xord-am	خوردم، خورده‌ام (گیلکی دستک)
bu-xorda-ø	خورد، خورده است (گیلکی دستک)
۴-۳	شناسه + (e)št + ستاک گذشته + پیشوند
ø	(سوم‌شخص مفرد) + صفت مفعولی + پیشوند
این مورد در گویش افتری در افعال لازم دیده شده است:	
be-nerá-št-i	نشستم، نشسته‌ام
be-nerá ?a-ø	نشست، نشسته است
۴-۴	(گونه‌ای از «است») + c + شناسه + صفت مفعولی
c	(سوم‌شخص مفرد) + صفت مفعولی
این مورد در تالشی میرزاتق اردبیل در افعال لازم دیده شده است:	
nešta-m-(e)	نشستم، نشسته‌ام
nešta-(yc)	نشست، نشسته است
۴-۵	(گونه‌ای از «است») + c + ضمیر + صفت مفعولی
در گویش مذکور، این مورد، در افعال متعدی دیده شده است:	
hârda-m-c	خوردم، خورده‌ام
hârda-š-c	خورد، خورده است

### نتیجه‌گیری

از بررسی ساخت‌های گذشته ساده و گذشته نقلی در ۶۰ لهجه و گویش ایرانی می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

۱. بعضی از لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی امروز، مانند فارسی میانه، برای ساخت گذشته نقلی از صورت‌هایی از فعل *estâdan* (ایستادن) استفاده می‌کنند، مانند *-st*، *-est*، *-ess*، *-st* و *-est*. ← شماره‌های ۱۷-۳ تا ۱۹-۳ و ۴-۳.

۲. در حالی که فارسی میانه تنها دو ساخت برای گذشته ساده و دو ساخت برای گذشته نقلی دارد لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی امروز که مورد بررسی قرار گرفته‌اند ۱۱ ساخت برای گذشته ساده، ۳۱ ساخت برای گذشته نقلی و ۵ ساخت مشترک برای گذشته ساده و گذشته نقلی دارند. ← شماره‌های ۱-۱ تا ۴-۱، ۲-۱ تا ۱۱-۲، ۱-۳ تا ۳۱-۳ و ۴-۱ تا ۵-۴.

۳. بعضی از گویش‌ها، مانند فارسی میانه، تنها افعال متعدی را به صورت ارگتیو بیان می‌کنند، مانند گویش کلیمیان اصفهان، گویش کلیمیان همدان، گویش کلیمیان بروجرد، خوانساری، دلجانی، ابیان‌ای، تاتی تاکستان، سمنانی، واران‌ی، تالشی طاسکوه ماسال، جیرفتی، افتری، لکی درّ شهر، لکی کاکاوندی قزوین، لری بهبهان، کردی مهاباد، کردی روستای حریر، کردی سنندج، بلوچی لاشار، لاری، لاری خنج، بندرعباسی، حاجی‌آبادی، نائینی، دری زردشتی و بعضی از لهجه‌های فارسی تاجیکی، ولی بعضی مانند گویش کاخکی هم افعال لازم و هم افعال متعدی را با ساخت ارگتیو می‌سازند. ← شماره‌های ۱۱-۲ و ۲۱-۳.

۴. تنها بعضی از گویش‌ها برای ساخت گذشته ساده از پیشوند تصریفی استفاده می‌کنند. ← شماره‌های ۱-۲ تا ۳-۲ و ۱۰-۲ و ۱۱-۲.

۵. تنها بعضی از گویش‌ها برای ساخت گذشته نقلی از پیشوند تصریفی استفاده می‌کنند. ← شماره‌های ۱-۳ تا ۵-۳ و ۲۱-۳ تا ۲۳-۳.

۶. نشانه جنس تنها در گویش‌های دلجانی، ابیان‌ای، تاتی تاکستان، سمنانی و واران‌ی دیده شده است. ← شماره‌های ۲-۲ و ۵-۳.

۷. شناسه سوم‌شخص مفرد در گذشته ساده همه لهجه‌ها و گویش‌های مورد بررسی صفر است، به‌جز آنهایی که به جای شناسه از ضمیر استفاده می‌کنند. ← شماره‌های ۱-۲ تا ۶-۲.

۸. پسوند -ak، پس از ستاک گذشته، تنها در گویش‌های زابلی و لری بختیاری اردل و نیز در لهجه ورامینی دیده شده است که می‌توان آن را نوعی پسوند صفت مفعولی ساز دانست. ← شماره‌های ۳-۲، ۴-۲ و ۱۴-۳.

۹. پسوندهای -cg، -agi و -o که پس از ستاک گذشته می‌آیند نیز نوعی پسوند صفت مفعولی ساز هستند. ← شماره‌های ۱۵-۳ تا ۱۷-۳، ۲۰-۳ و ۲۸-۳ تا ۳۱-۳.

۱۰. تنها در لهجه‌ای از فارسی تاجیکی کاربرد ضمیر آزاد به جای ضمیر پیوسته دیده شده است. ← شماره ۳۱-۳.

۱۱. پسوند -a، که گونه‌ای است از «است»، تنها در گذشته ساده تالشی طاسکوه ماسال، در افعال لازم و متعدی، دیده شده است. ← شماره‌های ۲-۶ و ۲-۷.

۱۲. در گذشته نقلی، تنها بعضی از گویش‌ها از گونه‌ای از «است» به صورت‌های -a، -c، -en، -ene، -s و -ast استفاده می‌کنند. ← شماره‌های ۳-۴، ۳-۸ تا ۳-۱۶، ۳-۲۵ تا ۳-۲۷ و ۳-۲۹.

۱۳. گروهی از لهجه‌ها و گویش‌ها در گذشته نقلی به جای صفت مفعولی از ستاک گذشته استفاده می‌کنند. ← شماره‌های ۳-۲، ۳-۶، ۳-۱۰، ۳-۱۳ تا ۳-۲۰، ۳-۲۵ و ۳-۲۷ تا ۳-۳۱.

۱۴. در گویش‌ها و لهجه‌هایی که برای گذشته ساده و گذشته نقلی ساخت‌های یکسان دارند، معادل این ساخت‌ها در ساخت‌های متفاوت گذشته ساده و گذشته نقلی نیز دیده می‌شود. مثلاً در نمونه‌های زیر:

۴-۱	معادل	۲-۵
۴-۲	معادل	۳-۲
۴-۳	معادل	۳-۱۹
۴-۴	معادل	۳-۱۱
۴-۵	معادل	۳-۲۶

۱۵. با توجه به معادله فوق در باره لهجه‌های بافتی و زرنندی که در گروه ۴-۱ قرار دارند می‌توان چنین اظهار داشت که این لهجه‌ها ساخت گذشته نقلی ندارند و به جای آن از گذشته ساده استفاده می‌کنند.

۱۶. و بالأخره با توجه به معادله فوق درباره گویش کلیمیان بروجرد، گویش کلیمیان همدان و افتری (در مورد افعال لازم) و بسیاری از گویش‌های کرانه خزر و تالشی میرزائق اردبیل (در مورد افعال لازم و متعدی) می‌توان چنین ادعا کرد که این گویش‌ها گذشته نقلی دارند و آنچه ندارند گذشته ساده است که به جای آن از گذشته نقلی استفاده می‌کنند.

### منابع شواهد

- آذری، فروغ (۱۳۷۸-۷۹)، بررسی مقایسه‌ای لهجه نجف‌آبادی و اصفهانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تحصیلات تکمیلی تهران (چاپ نشده).
- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۷۳)، زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، تهران: انتشارات معین.
- آهنی، محمدرضا (۱۳۷۲-۷۳)، بررسی گویش ایبانه از توابع نطنز، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- ابوطالب، آذر (۱۳۷۲-۷۳)، بررسی گویش تاتی در ینگه امام، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- اسفندیاری، مرتضی (۱۳۷۳-۷۴)، توصیف ساختمان فعل در گویش کردی کلیائی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- اشرفی خوانساری، مرتضی (۱۳۸۱)، «ویژگی‌های افعال در گویش خوانساری»، مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران، به کوشش حسن رضائی باغبیدی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۴۳-۵۹.
- امیریان بودالو، ربابه (۱۳۷۹-۸۰)، گویش تالشی میرزاتق استان اردبیل، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تحصیلات تکمیلی تهران (چاپ نشده).
- پناهی سمنانی، محمداحمد (۱۳۷۴)، آداب و رسوم مردم سمنان، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پورعابدی نائینی، حسن (۱۳۷۲)، گویش نائینی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- پورمند، خیرالله (۱۳۷۳-۷۴)، بررسی گویش لکی دره‌شهر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- پولادی درویش، میترا (۱۳۷۸-۷۹)، توصیف ساختمان فعل در گویش بهدینان مرکز شهر یزد، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تحصیلات تکمیلی تهران (چاپ نشده).
- جعفری، محمدجواد (۱۳۷۳-۷۴)، بررسی گویش سوادکوهی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (چاپ نشده).
- جلالی، واله (۱۳۷۹-۸۰)، مقایسه دو لهجه بافتی و زرنندی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تحصیلات تکمیلی تهران (چاپ نشده).
- جلالی امام، سیده لعیا (۱۳۷۹-۸۰)، بررسی گویش املشی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تحصیلات تکمیلی تهران (چاپ نشده).
- حکیمی، عبدالعظیم (۱۳۷۲-۷۳)، بررسی گویش شاهرودی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).

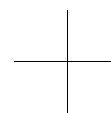
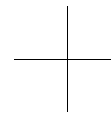


- خنجی، لطفعلی (۱۳۷۸)، دستور زبان لارستانی بر مبنای گویش خنجی، انتشارات دانشنامه فارس.
- ذوالفقاری، سیما (۱۳۷۶)، گویش بختیاری مسجدسلیمان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی (چاپ نشده).
- زمرّدیان، رضا (۱۳۶۸)، بررسی گویش قاین، انتشارات آستان قدس (معاونت فرهنگی).
- ساداتی، سید مجید (۱۳۷۴)، بررسی گویش دماوندی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- سرمست دستک، داود (۱۳۷۱)، گویش گیلکی حسن‌کیاده (کیاشهر)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (چاپ نشده).
- سلطانی‌نژاد، فرشته (۱۳۷۹)، مقایسه گونه‌های زبانی بافتی و جیرفتی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (چاپ نشده).
- سمائی، سید مهدی (۱۳۷۰)، بررسی گویش تنکابن، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- شکری، گیتی (۱۳۷۴)، گویش ساری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شهیدی، اشرف‌السادات (۸۰-۱۳۷۹)، بررسی دوگونه زبانی حاجی‌آبادی و سیرجان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تحصیلات تکمیلی تهران (چاپ نشده).
- شیرزادی‌تبار، بهرام (۷۵-۱۳۷۴)، گویش کردی کرمانشاه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- صفری، حسین (۱۳۷۳)، واژه‌نامه راجی، گویش دلیجان، ناشر: مؤلف.
- طاهری، عباس (۱۳۷۰)، گویش تاتی تاکستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی (چاپ نشده).
- عرب محمدحسینی، مریم (۸۰-۱۳۷۹)، لهجه ورامین (پیشوا)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (چاپ نشده).
- عیدی، رضا (۷۵-۱۳۷۴)، بررسی گویش بختیاری گونه اردل، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- فتحی، آذر (۱۳۷۱)، ساخت فعل در گویش بندرعباسی (لهجه محله پشت‌شهر)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- فلاح، علی محمد (۱۳۸۰)، گروه‌های نحوی در گویش آملی (مازندرانی)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی (چاپ نشده).
- کاکاوند، جهانگیر (۷۱-۱۳۷۰)، بررسی گویش لکی کاکاوندی قزوین، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- کنخائی، یحیی (۱۳۷۴)، بررسی گویش سکوه‌ای شیب‌آبی زابلی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی

- همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- کلباسی، ایران (۱۳۶۲)، گویش کردی مهاباد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- (۱۳۶۷ الف)، «دستگاه فعل در گویش لاری»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۲۱، ش ۱، ص ۱۴۵-۱۷۰.
- (۱۳۶۷ ب)، «ارگتیو در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، مجله زبان‌شناسی، سال ۵، ش ۲، ص ۷۰-۸۷.
- (۱۳۷۰)، فارسی اصفهانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- (۱۳۷۱)، «تنوع لهجه‌ها در گویش گیلکی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۲۵، ش ۴، ص ۹۳۴-۹۷۶.
- (۱۳۷۳)، گویش کلیمیان اصفهان (یک گویش ایرانی)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- (۱۳۷۴ الف)، «مقایسه‌ای میان گویش‌های کردی مهاباد، سنندج و کرمانشاه»، مجله علمی و پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال ۵، ش ۱۳ و ۱۴، ص ۵۹-۸۰.
- (۱۳۷۴ ب)، فارسی ایران و تاجیکستان (یک بررسی مقابله‌ای)، دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- (۱۳۷۵)، «شناسه سوم‌شخص مفرد در مصادر فارسی»، فرهنگ (ویژه زبان‌شناسی)، سال ۹، ش ۱، ص ۲۷-۳۵.
- (۱۳۷۶ الف)، گویش کلاردشت (رودبارک)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- (۱۳۷۶ ب)، «تحلیل فعل ایرانی با دیدی نو»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۳۰، ش ۱ و ۲، ص ۵۵-۶۸.
- محمدی اشیانی، فضل‌الله (۱۳۷۰)، مقایسه‌گویش لنجان اصفهان با فارسی رسمی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- مرتضوی، سید محمدباقر (۱۳۷۴)، بررسی و تحلیل واج‌شناختی و دستوری گویش بهبهان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- مقیمي، افضل (۱۳۷۳)، بررسی گویش بویراحمده، انتشارات نوید شیراز.
- مولوی کاخکی، حسن (۱۳۶۷-۶۸)، بررسی ساختمان دستوری گویش مردم کاخک، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- میرچراغی، سید فرهود (۱۳۶۹)، ساختمان دستوری گویش لکی یا خواجهوندی کلاردشت، انتشارات پرهام نشر.
- میرزاییگی، جهان‌شاه (۱۳۶۸)، ساختمان فعل در گویش کردی روستای حریر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- نژادصاحبی، علی‌رضا (۱۳۷۳)، بررسی گویش سبزواری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۷۳)، بررسی گویش تالشی دهستان طاسکوه ماسال، پایان‌نامه کارشناسی ارشد،

زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).  
ولائی، هما (۱۳۷۸-۷۹)، مقایسه دو لهجه همدانی و تویسرکانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تحصیلات تکمیلی تهران (چاپ نشده).  
همایون، همدخت (۱۳۷۱)، گویش افتری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.  
یوسفیان، پاکزاد (۱۳۷۱)، گویش بلوچی لاشاری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).

SAHIM, Haidch (1994), "The Dialect of the Jews of Hamedan", in *Irano-Judaica III*, pp. 171-181.  
YARSHATER, Ehsan (1989), "The Dialect of Borujerd Jews", in *AIO*, Edena Curaverunt L. De Meyer et E. Haerincq, II, pp. 1030-1045.



## واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به انار در گویش کلهری

ناصر ملکی (دانشگاه رازی کرمانشاه)

داریوش یارمرادی (دانشجوی کارشناسی ارشد)

گیلانغرب از توابع استان کرمانشاه است و در جنوب غربی آن قرار دارد. در جهت شمالی آن و در حد فاصل بین گیلانغرب و سرپل ذهاب منطقه‌ای به نام گلین واقع شده که سخنوران آن به گویش کلهری از زبان کردی تکلم می‌کنند.

منطقه گلین در کنار رودخانه کُفراور قرار گرفته که از شانه‌های سربه‌فلک‌کشیده کوه‌های قلاجه سرچشمه می‌گیرد. این رود پرآب و پیچ‌درپیچ نیاز کشاورزی منطقه را تأمین می‌کند. روستاهای منطقه در آغوش درّه واقع شده‌اند و کوه‌های بلند دیواره‌هایی مستحکم در دو طرف برافراشته‌اند. طبیعت این منطقه چشم‌انداز بکر و معصومانه‌ای دارد و اغلب مردم اوقات فراغت خود را در آغوش سرسبز آن سپری می‌کنند. وجه تسمیه گلین نیز به دلیل همین سرسبزی و خرم بودن آن است.<sup>۱</sup>

گلین با داشتن جمعیتی بالغ بر ۲۸۰۰ نفر، از چند روستای کوچک به نام‌های سرباغ‌گلین، نجارگلین، چمن‌گلین، شاهمرادی‌گلین و انجاورود گلین، به صورت به‌هم‌پیوسته تشکیل شده است.

معیشت اصلی مردم این روستاها باغداری است و با توجه به سلیقه ممتدشان در این پیشه تظاهرات و جلوه‌های بارز آن در آداب و رسوم، زبان و خلیقات این مردم منعکس

۱) سیمای شهرستان گیلانغرب، انتشارات منابع طبیعی، گیلانغرب ۱۳۷۸.

شده است. اینان کوچ کنندگانی بوده‌اند که به این روستاها کوچیده و در این منطقه کوهستانی سرسبز مسکن گزیده‌اند. هرچند به علت تحوّل و دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تعدادی از آنها به مناطقی دیگر در کردستان مهاجرت کرده‌اند، این سبب نشده است که از حرفه اصلی خود یعنی باغداری، به‌خصوص کاشت و پرورش انار، دست بردارند. انار از محصولات اصلی این منطقه محسوب می‌شود و میزان برداشت سالانه آن حدود ۵۰۰۰ کیلوگرم در هکتار است.<sup>۲</sup>

هدف از نگارش این مقاله گردآوری و طبقه‌بندی برخی از واژه‌ها و اصطلاحاتی است که در این گونه از گویش کلهری بر انواع انار، بخش‌های مختلف انار، درخت انار و محصولاتی که از انار به دست می‌آید دلالت می‌کند.

## ۱. انار، بخش‌های انار و مراحل رشد آن

ئنار enâr انار

ته تار tař اناری که بعد از چیدن تمام انارها هنوز بر درخت مانده باشد و، در اثر باران، شیرین و پوست آن کلفت شود.

ترش terf (انار) ترش

تکول tekweļ پوست خارجی انار که مدت زمانی از جدا شدن دانه‌ها از آن گذشته باشد.

تووک tu:k پوست خارجی انار

دانوکه و dānūkaw انار شیرینی که دانه آن پرآب و شیرین است.

دِگ de:reg تیغ انار

دِنگ daneg دانه انار

دهم تَره کیاین dam tarakyâc اناری که از فرط رسیدن دهانه (پوست) آن ترکیده باشد.

دهنی به سیدد dane:base:d زمان به وجود آمدن دانه.

رِشکه re/ka اناری که دانه آن نارس و سفید و کوچک است.

روه یله reweila انار ترش کوچک سبز با پوست محکم و سفت که دیگر قابل رسیدن نیست.

سوره یله süareila اناری صورتی‌رنگ که ممکن است شیرین یا ترش باشد.

سوزگ sawzeg انار سبز و نارس

سوه یلی نه وهل seweile awal اناری که از ۱۷ شهریور به بعد کمی قرمز می‌شود.

سوه یلی دوم seweile düem اناری که از ۱۷ مهر به بعد قرمزتر می‌شود.

۲) آمارنامه استان کرمانشاه، انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی استان کرمانشاه، کرمانشاه ۱۳۷۹.

سوه یلی سی م *seweile see:m* اناری که از ۱۷ آبان به بعد به کلی می‌رسد و قابل خوردن است.  
سه‌وزه‌ی گهر گول *sawzac gar kwel* انار بزرگ گردن کوتاه و تقریباً شیرین  
سیه *si:ya* انار سیاهی که پوست یا دانه آن باعث از بین رفتن تب شود.  
شیرین *fi:re:n* (انار) شیرین  
صه دی *sadi* اناری که نسبت به سایر انارها بزرگ تر است.  
قومچه *qomt/fa* غنچه  
قومی / گهره باریک *qomi* یا *garabâ:ri:k* اناری که گردن آن باریک باشد.  
کاروانی *kârwâni* انار سالم، با اندازه متوسط، که قابل بردن به کاروان برای فروختن باشد.  
کوه *ku*: مقداری انار که بر روی هم انباشته شده باشند.  
کله شیر *kaľa/fe:r* هر کدام از قسمت‌های داخلی انار که تعدادی دانه دور آن جمع شده است.  
گول هه‌ل پیچایه *gwel halpi:t/fâc:a* زمانی که غنچه به گل تبدیل می‌شود.  
گول *gwel* گُل  
گهر *gar* قسمت پایین تر از غنچه که در هنگام رسیدن انار معمولاً باریک است.  
گه نیای *ganyâc*: (انار) گندیده  
لازه شه *lâra/fa* اناری که آفتاب مقداری از پوست آن را قهوه‌ای کرده باشد.  
مالو کوه *mâlaw ku:a* زمانی که انارها کاملاً می‌رسند و مردم برای گریز از باران و سرما سیاه‌چادر برپا می‌کنند.  
میرت *mert* پوستهای نازک داخل انار  
مهریسی *mari:si*: انار شیرین بزرگ سبزرنگ با دانه سفید که مرغوب‌ترین نوع انار است.  
مهریسی بیچنجگ *mari:si: be:t/fendzeg* انار شیرین بزرگ که دانه آن کوچک و تقریباً نرم است.  
مزه خواهش *mazaxwa/f* انار دارای مزه خوش  
نه‌ه‌سی *nařasi*: نارس  
وه په‌تهو بو *wa pataw bü* اناری که مقداری از شاخه همراه آن بریده شده باشد.  
هورده *hürda* انار ریز

## ۲. درخت انار و بخش‌های آن

بِنجگه ریشه‌کن *bendze:ge: ri:fakan* جوانه درخت انار که بدون قلمه زدن و به طور طبیعی سبز شده باشد.  
به‌ن/ پهت *pat / ban* قسمتی از شاخه انار که هنگام چیدن با انار بریده شود.  
تول *tül* هر کدام از شاخه‌های صاف و راست و باریک انار را می‌گویند.  
توله مایه *tüle mâc:a* شاخه تیغ‌دار و قهوه‌ای رنگ انار که غیر قابل استفاده است.

داره نثار *däre enâr* درخت انار  
قه‌لم *qalam* شاخه بریده شده از درخت انار که هنوز جوان است.  
قه‌لم بر *qalam ber* شاخه‌ای از درخت انار که برای قلمه زدن بریده می‌شود.  
گه‌رد *gard* گرد انار که باعث تولید مثل می‌شود.  
لق *leq* شاخه‌ای که قسمتی از آن بریده شده باشد و برای پا گذاشتن بر روی آن یا آویزان کردن سبد انار به آن استفاده شود.  
ناوگه‌ر *nâwgar* قسمت V مانند که دو شاخه از آن منشعب شده باشد.  
هه‌ژل / سه‌رپه‌ل *sarepal / hažel* شاخه‌های انتهایی درخت انار که معمولاً باریک هستند و برای حصار دور باغ استفاده می‌شوند.

### ۳. وسایل ساخته‌شده از درخت انار

تول *tiil* شاخه‌های صاف و باریک و راست که برای گذاشتن در زیر خیار، پشم‌ریسی، حلاجی پنبه، درست کردن دوک و جدا کردن دانه از انار به کار می‌رود.  
توله نیره *tiile ne:ra* هرکدام از شاخه‌های صاف، سفید و باریک که برای سیخ کباب و ساختن سبد از آنها استفاده می‌شود.  
تپلا *te:lâ* چوب انار محکمی که یک سر آن برای فرو رفتن به زمین تراشیده می‌شود و برای نگه‌داشتن چین‌ها بر روی زمین به کار می‌رود.  
چله *t/çela* وسیله‌ای که از چوب انار تهیه می‌شود و به عنوان تکیه‌گاهی در اطراف سیاه‌چادر به کار می‌رود. یک سر آن به شکل V تراش داده می‌شود.  
چوو *t/çu* چوب انار که در ساختن دسته‌بیل، کلنگ، قندشکن، سه‌پایه مَشک و غیره استفاده می‌شود.  
چه‌نگله *t/çaŋla* سبیدی که از شاخه‌های صاف و سفید و باریک درخت انار درست می‌شود و در هنگام چیدن انار به کار می‌رود.  
چیللی *t/çi:le* هیزم درخت انار  
ده‌سه‌ل خورد *dasalxwerd* دسته مَشک: دو دسته که به دو سر مَشک می‌بندند و برای تکان دادن آن و تبدیل شیر به دوغ و کره به کار می‌رود.  
سنگ *seŋ* چوب باریک سرتیزی که به وسیله آن سیاه‌چادرها را به هم وصل می‌کنند.  
سون *sün* ستون: چوب انار محکمی به طول ۲/۵ متر که به عنوان تکیه‌گاهی در زیر سیاه‌چادر به کار می‌رود.  
سه‌وته *sawata* سبیدی که از *t/çaŋla* بزرگ‌تر است و برای جابه‌جا کردن مقدار انار بیشتری به کار می‌رود.  
ضمناً این سبد هم از شاخه‌های درخت انار درست می‌شود.  
قلانگ *qelânġ* وسیله چیدن انار به شکل قلاب که از چوب انار یا سایر چوب‌ها درست می‌شود.

کرتله *kerteĭa* سبدی به شکل بیضی که از چوب صاف انار تهیه می‌شود و برای نگه‌داری مرغ یا بزغاله به کار می‌رود.

گوچان *gwet/ān* عصایی که از چوب انار تهیه شود.

گوس کوت *gwes kwet* وسیله‌ای که از چوب انار تهیه می‌شود و حدود ۲ الی ۳ متر طول دارد و برای جدا کردن گردوها از درخت استفاده می‌شود.

ناومیهرگ *nāwmyareg* چوبی به طول یک متر که از درخت انار تهیه می‌شود و به وسیله آن دو دسته چوبی مَشک به هم وصل می‌شوند.

ههژل *hazel* شاخه‌های انتهایی درخت انار که در درست کردن به‌نیه *bane:a* (سد آب) و پوشاندن چنارهای بالاخانه به کار می‌رود.

#### ۴. محصولات غذایی و دارویی انار

ترشاؤ *ter/āw* نوعی غذا که برای تهیه آن ابتدا دانه انار را در آب نرم می‌کنند، بعد آن را خرد می‌کنند و در آب می‌ریزند. آن را می‌جوشانند تا کاملاً پخته شود. بعد از صافی رد می‌کنند و دانه آن را دور می‌ریزند و دوباره آب را می‌جوشانند و پیازداغ، زردچوبه، نمک، فلفل و مغز گردوی خردشده به آن اضافه می‌کنند.

ترش *ter/* دانه انار که پس از خشک شدن در آفتاب، در داخل مَشک برای استفاده سال آینده نگه‌داری می‌شود.

ته‌ؤسه‌وه‌ؤو *tawsewāfu*: تب‌بُر: پوست سیاه انار یا دانه اناری که پوستش سیاه است و باعث از بین بردن تب می‌شود. همچنین، برای کاهش درد و جلوگیری از ورم ناشی از زنبوردگی، آب انار ترش را با خاک مخلوط می‌کنند و بر روی جای نیش زنبور می‌مالند.

رپ *rep* رب انار: دانه‌های انار را با استفاده از *tiil* از پوست جدا می‌کنند و داخل گونی می‌ریزند. بعد گونی‌ها را داخل خوان *xwān* چوبی یا سیمانی می‌گذارند. پاهای خود را با آب و صابون می‌شویند و دانه‌های انار داخل گونی را با پا فشار می‌دهند و آب آن را می‌گیرند. آب گرفته شده را در یک دیگ و دانه‌ها را در دیگ دیگر می‌ریزند و محتوی هر دو دیگ را می‌جوشانند. دوباره آب دیگ محتوی دانه‌ها را می‌گیرند و داخل همان آب اصلی می‌ریزند. بعد از این مراحل دانه‌ها را دور می‌ریزند و آب انار به تدریج غلیظ می‌شود و به رب تبدیل می‌شود.

رپ ده‌س‌گوش *repe dasgu:f* ربی که مانند رپ تهیه می‌شود با این تفاوت که برای گرفتن آب دانه انار از دست به جای پا استفاده می‌کنند.

شله و ترش *felaw ter/* آش ترش که برای تهیه آن دانه ترش انار را می‌جوشانند و بعد از مدتی دانه را دور می‌ریزند و به آن برنج اضافه می‌کنند.

کارون ناشی *kārwan āfi* غذایی از آب انار و مغز گردوی خردشده که به سرعت آماده می‌شود.



کله‌جوش *kala dʒu:f* مانند مورد بالا تهیه می‌شود با این تفاوت که آب انار باید کمی جوشانده شود.

## ۵. واژه‌های متفرقه

**خوان** *xwân* وسیله‌ای که دانه‌های انار را داخل آن می‌ریزند و آب آنها را می‌گیرند.  
**خه‌رمان زیایی** *xarmân zyâe*: «خرمن زیاد»، اصطلاحی که رهگذران هنگام برخورد به مقدار زیادی انار به صاحبش می‌گویند.

**کونه** *kwena* مَشک مخصوص آب: پس از کندن موی پوست بز آن را نمک می‌زنند تا خشک شود. دو هفته آن را به همان حال می‌گذارند. بعد آن را در آب می‌گذارند تا نرم شود. **تکول** *tekweł* (← بخش ۱) خشک‌شده را خرد می‌کنند و آن را داخل پوست می‌ریزند و تا دو هفته آن را به همان حال می‌گذارند. بعد آن را می‌شویند و قابل استفاده می‌شود.

**کونه چال** *küana tʃâl* کهنه‌چال: چاله‌ای که در خاک می‌کنند و مقداری انار در آن پنهان می‌کنند، زیر و روی انارها را با خار و خاشاک می‌پوشانند. انارها به مدت ۶ ماه، به طور سالم، در آنجا نگهداری می‌شود.  
**هوو** *hu:f* وسیله‌ای است مانند دو گونی که به طور موازی به هم بافته باشند. این وسیله از موی بز تهیه می‌شود و برای جابه‌جا کردن انار به کار می‌رود.



## گوش‌های بشکردی، کُردشولی و کُمزاری

### ترجمه لیلا عسگری

مجموعه‌ای به نام *زبان‌های دنیا در مسکو* به زبان روسی منتشر شده است؛ جلد اول از زبان‌های ایرانی این مجموعه به گوش‌های ایرانی جنوب غربی اختصاص دارد. از آنجا که گوش‌های بشکردی، کُردشولی و کُمزاری از این گروه در ایران کمتر مورد تحقیق و بررسی واقع شده و تا حدودی ناشناخته‌اند، از میان دیگر گوش‌های جنوب غربی برای ترجمه برگزیده شدند.<sup>۱</sup>

### گروه گوش‌های بشکردی<sup>۲</sup>

و.و. موشکالو

۱. نخستین بار در کتاب فلایر (Floyer: 1882) از گروه گوش‌های بشکردی / بشاکردی (baškardī / bašākerdī) یاد شده است؛ اما بیشتر مطالب زبان‌شناختی این گروه از گوش‌ها که فلایر گرد آورده بود، از بین رفته است. گرشویچ در ۱۹۵۶ به بشکرد سفر کرد؛ مطالب او به‌طور کامل منتشر نشد، اما در برخی از آثارش از آنها استفاده کرد. در این مقاله از تحقیقات گ. مورگنشتیرنه و نیز پ.ا. شروو (لهجه هرمز و میناب) استفاده شده است.

۲. گروه گوش‌های بشکردی در منطقه بشاکرد، در نزدیکی سواحل خلیج فارس، در

(۱) در کتاب اصلی هر یک از این گوش‌ها در قالب مقاله‌ای مستقل آمده است.

2) Moshkalo, B.B., "Bashkardi grupa dialektov", in: *Yazyki mira: Iranskie yazyki. I. Yugo-zapadnye Iranskie yazyki*. Moskva: Indrik, 1997, pp. 194-198.

جنوب شرقی ایران پراکنده است.

۳. در واقع، گروه گویش‌های بشکردی بررسی نشده‌اند و حتی هم‌اکنون دستیابی به اطلاعاتی از شمار گویشوران آن ناممکن به نظر می‌رسد. بیشتر اهالی بشکرد زبان فارسی را می‌دانند، اما برای فارسی‌زبانان گویش بشکردی قابل فهم نیست.

گویش بشکردی از همه سو (جز از سمت شمال) در محاصرهٔ زبان بلوچی است. از این رو، به احتمال بسیار، گویشوران بشکردی به زبان بلوچی تسلط نسبی دارند.

۴. گروه گویش‌های بشکردی جایگاه تاریخی مستقلی را در میان دیگر گویش‌های جنوب غربی زبان‌های ایرانی به خود اختصاص داده است. این جایگاه، با توجه به بازتاب نشانه‌هایی از صامت‌های ایرانی باستان در گویش بشکردی، کاملاً آشکار است:

(۱) ایرانی  $d < *z'$ : بشکردی جنوبی *domestān* «زمستان» > ایرانی *\*zam* (به‌اضافهٔ *\*stāna-*؛ (۲) ایرانی  $h < *θ < *s'$ : بشکردی شمالی *pī* «تا» > ایرانی *\*paθyā*؛ (۳) ایرانی  $s < *θr$ : بشکردی جنوبی *yōpes* «آبستن» > *\*āpuθā-* ایرانی (۴) ایرانی  $st < *s't$ : بشکردی شمالی *rāst* ستاک مضارع (حال) فعل «فرستادن» قس. فارسی شمالی *ferest-*؛ (۵) ایرانی  $s/h < *θv < *s'u$ : گویش‌های هرمز و میناب «شپش».

با توجه به تحقیقات گرشویچ، زیرگونه‌های بشکردی به شکل زیر دسته‌بندی شده‌اند: رودباری شامل گویش / لهجه‌های جوس و اوزی که در بندرعباس رایج است، گویش / لهجهٔ هرمز و گویش‌های رودانی و برنتینی نزدیک شمال شرقی میناب و به‌ویژه گویش میناب یعنی مینابی؛

بشکردی شمالی شامل گویش / لهجهٔ شرق و جنوب میناب اطراف منطقهٔ ماژز، رامشک، گرون و درزه در شرق؛ سردشت، انگوه‌ران، بیوچ و بشنو در جنوب شرقی؛ دورکان، گشمیران و ماریچ در جنوب شرقی؛

بشکردی جنوبی شامل لهجه / گویش شاه بابک، گراهون، پیرو، پارمونت، گوافر است؛ ای. گرشویچ برخی از این گویش‌ها را پیژگی نامیده است.

از گروه گویش‌های بشکردی شمالی و جنوبی تقسیم‌بندی بسیار کلی‌تری وجود دارد: بشکردی شمالی: (۱) ایرانی  $-r < *t-$  *espir* «سفید» > ایرانی *\*spaita-* قس. بشکردی جنوبی *sepīt*؛ (۲) ایرانی  $-g < *u-$  *gin-* ستاک حال فعل «دیدن» > ایرانی ستاک حال *\*uaina-*. بشکردی جنوبی: (۱) ایرانی  $-x < *k-$  *verx* «گرگ» > ایرانی

\*urka- (۲؛ ایرانی -rtii-:š- mōš «مرد» > ایرانی -martia-؛ ۳) ایرانی -t-: -t-: katam «کدام» > ایرانی -katāma-، قس. بشکردی شمالی karōn «کدام».

در برخی از گویش‌ها ē/ī و ō/ū تبدیل به مصوت مرکب شده‌اند: گویش رامشک perūēšōn- ستاک حال «فروختن» > -frōšān-، گویش گرون pīēšter: «تا، پیش از» > -pēštar- در رودباری ē/ī > -ya/ye-: geryaw- ستاک حال «گریستن» > -grēw-.

۵. ویژگی‌های خاص آوایی-دستوری. اطلاعات آوایی به شکل پراکنده و گسسته مشخص شده است. از این رو، به دست دادن ویژگی‌های مصوت‌ها و صامت‌ها تا کنون میسر نشده است. با توجه به منابع موجود می‌توان برخی نکات درخور توجه را در زمینه آواشناسی تاریخی مطرح کرد:

الف) مصوت‌ها: ایرانی ū < \*ā- (بشکردی جنوبی pū «پا» > ایرانی -pād-؛ ایرانی ā < \*a- (بشکردی جنوبی mōš «مرد» > ایرانی -marta-؛ ایرانی ā/ō < \*a- (بشکردی شمالی sāl، بشکردی جنوبی sōr/sār «سال»؛ ایرانی ū/ū < \*au- (بشکردی شمالی duš، لهجه میناب dūš «دوش، دیشب» > ایرانی -dauš- «دیشب»؛ ایرانی e/ū/ū < \*au- (لهجه میناب rūz، بشکردی جنوبی res «خورشید» > ایرانی -rauča-؛ ایرانی ī < \*ai- (بشکردی شمالی espīr، بشکردی جنوبی sepīt «سپید»؛ ایرانی e < \*u- (بشکردی جنوبی yopes «آبستن» > ایرانی -āpus-). واژه‌هایی که با ā آغاز شده‌اند در بشکردی به جای آن y پس‌زبانی (پسین) ظاهر می‌شود. بشکردی جنوبی \*āpus > yopes، بشکردی جنوبی yāhmon «آسمان» > ایرانی -āsmān-، wās/yās «سنگ آسیاب»؛ بشکردی شمالی yāw، بشکردی جنوبی yāp «آب» > -āpa-.

ب) صامت‌ها: ایرانی \*k در موضع میان مصوتی x < sax «سگ»، > -saka-، بشکردی جنوبی doxūrt «قیچی» > -karta + do-؛ ایرانی \*t در موضع میان مصوتی < بشکردی شمالی r، بشکردی جنوبی t (بشکردی شمالی karōn، بشکردی جنوبی katam «کدام» > ایرانی -katāma-؛ ایرانی \*p در موضع میان مصوتی < بشکردی شمالی w، بشکردی جنوبی p (بشکردی شمالی yāw، بشکردی جنوبی yāp > ایرانی -āpa-؛ ایرانی \*rd < بشکردی شمالی l، بشکردی جنوبی r (sāl، sōr/sār «سال»؛ ایرانی hm < \*s m (لهجه میناب čehm، لهجه هرمزی čem > -čašman-؛ ایرانی č < در موضع میان مصوتی < بشکردی جنوبی s (res «آفتاب، خورشید» > -rauča-).

نوع ساخت هجای متداول V، CV، CVC است: بشکردی شمالی ā، لهجه میناب o «او»؛ بشکردی ī «این» لهجه میناب to «تو»، mā «ما»؛ بشکردی شمالی doh(t)، بشکردی جنوبی dek «دختر»، بشکردی sax «سگ».

اسم دارای مقوله‌های شمار و معرفه و نکره است. نشانه صرفی معرفه در بشکردی شمالی -c/-i- و در جنوبی -o- است: saxc (معرفه) «سگ»، deko (معرفه مشخص) «دختر». شمار جمع با کمک پسوندهای ā-، -ōn- در بشکردی شمالی و -an- در بشکردی جنوبی ساخته می‌شود: mōšōn/mōšā «مردها»، dekan «دختران».

ضمایر شخصی: اول شخص مفرد (لهجه هرمز و میناب): mā، بشکردی شمالی mon، بشکردی جنوبی men «من»؛ دوم شخص مفرد لهجه هرمز و میناب و بشکردی جنوبی to «تو»؛ سوم شخص مفرد لهجه هرمز و میناب o، بشکردی شمالی ā «او»؛ اول شخص جمع لهجه میناب mā، بشکردی جنوبی yamah؛ دوم شخص جمع لهجه میناب šomā «شما»؛ سوم شخص جمع لهجه میناب tšōn، بشکردی شمالی ā'ūn «آنها». افزون بر ضمایر شخصی، ضمایر شخصی متصل و پیش‌بستی که صورت مفرد آنها ادامه ضمایر متصل ایرانی باستان است نیز وجود دارد که در حالت اضافی-برای به کار می‌رفته است. در شمار جمع، ضمایر باستانی پسوند جمع اسم -ūn- می‌گیرند. ضمایر متصل عبارت‌اند از: اول شخص مفرد در بشکردی شمالی و جنوبی (o)m-، دوم شخص (e)t-، سوم شخص (-h, -y, -i)؛ اول شخص جمع بشکردی شمالی (لهجه میناب و هرمز) -mōūn- (mo-)، بشکردی جنوبی -an-، دوم شخص بشکردی شمالی -tōūn- (لهجه میناب et?)، بشکردی جنوبی (x)o-، سوم شخص بشکردی شمالی (-šōūn) (-šo)، بشکردی جنوبی (-c)š- . ضمایر پیش‌بستی به صورت نشانه خاص شخص و شمار عامل (فاعل منطقی) با فعل کمکی «باید» به کار برده می‌شوند: لهجه بندرعباس و میناب m'ā vā «من باید»، t'ā vā «تو باید»، š'ā vā «او باید».

ضمایر اشاره: hamī, ī «این». نشان دادن ویژگی کاربرد ضمایر اشاره با برخی واژها در لهجه میناب ضروری به نظر می‌رسد: ām-/om-/hō-rūz «امروز»، hōsāl «امسال»، بشکردی شمالی hōmsāl «امسال».

فعل مشخصه‌های باب، وجه، زمان، شمار و شخص دارد. باب فعل: معلوم و مجهول و وجه فعل: اخباری، التزامی، امری است. مفهوم زمان فعل‌های صرف شده (خودایستا)

معمولاً با نمود فعل بسیار آمیخته است. تقابل زمان اولیهٔ افعال با دو ستاک نشان داده می‌شود: زمان مضارع (ستاک حال)، حاصل تحول ستاک مضارع ایرانی باستان و ماضی (ستاک گذشته) حاصل تحول صفت مفعولی مختوم به \*-ta ایرانی باستان. از ستاک مضارع وجه امری، زمان حال-آینده، وجه اخباری و التزامی ساخته می‌شود. از ستاک گذشته فعل نیز انواع زمان گذشته ساخته می‌شود. شمار دقیق صورت‌های زمانی-نمودی افعال در گویش بشکردی نامشخص است.

زمان حال-آینده وجه اخباری با افزودن پیشوند a-(ä-) و شناسه‌های شخصی به ستاک مضارع ساخته می‌شود: بشکردی شمالی a-īn-om، بشکردی جنوبی a-vīn-īn «می‌بینم». زمان حال استمراری از مصدر (-en + ستاک گذشته) با کمک پیشوندهای فعلی در بشکردی شمالی a-(ä-)، در گویش بندرعباس -nä، در بشکردی جنوبی -be و فعل اسنادی (= با شناسهٔ شخصی) ساخته می‌شود: بشکردی شمالی a-kerdén-om، بشکردی جنوبی be-kért(én)in «دارم می‌کنم». زمان گذشته از ستاک گذشته ساخته می‌شود. ساختار زمان گذشتهٔ افعال لازم و متعدی و نیز ساختمان جملهٔ آنها با یکدیگر متفاوت است: بدین‌سان که جملهٔ افعال لازم فاعلی و جملهٔ افعال متعدی ارگتیو است. برای افعال متعدی در همهٔ زمان‌های گذشته ویژگی ارگتیو وجود دارد: بشکردی شمالی mon-et dīst-om، جنوبی men-et dīt-īn «تو مرا دیدی». در زمان گذشته به ستاک گذشتهٔ افعال لازم شناسه‌های شخصی افزوده می‌شود که در این صورت شخص و شمار آنها با فاعل منطقی مطابقت دارد. شناسهٔ سوم شخص مفرد صفر است: wox «(او) آمد» (> ایرانی \*-ā(x)ta). گذشتهٔ نقلی از صفت مفعولی (= ستاک گذشته به همراه پسوند) بشکردی شمالی -o(h)/-ih/-ch، بشکردی جنوبی -x) با الحاق فعل اسنادی (ربطی) ساخته می‌شود. مشخصهٔ افعال متعدی در زمان گذشته ساختار ارگتیو است: بشکردی شمالی: šōn xwardī- جنوبی eš xūx- «آنها نوشیده‌اند (این را)». بشکردی شمالی -mon-disteh-en، جنوبی -an dīx-en «ما دیده‌ایم (آنها را)». زمان گذشتهٔ بعید با افزودن -ar- در بشکردی شمالی و نیز -at- (دقیقاً «بود») در بشکردی جنوبی به ستاک گذشته و در افعال متعدی با افزودن فعل اسنادی ساخته می‌شود: بشکردی شمالی (لهجهٔ میناب) neštare «نشسته بود»، بشکردی شمالی bastar-en، بشکردی جنوبی bāxat-en «بسته بودند». زمان حال استمراری و امری از ستاک مضارع با افزودن پیشوند -be (نیز

بشکردی جنوبی (e-) و شناسه شخصی ساخته می‌شود. شناسه‌های شخصی زمان حال-آینده وجه اخباری و التزامی با یکدیگر مطابقت دارند:

بشکردی جنوبی		بشکردی شمالی		
مفرد	جمع	مفرد	جمع	
-in	-om/-ām	-īm/-īm	-om	اول شخص
-ō/-ō	-ah(t)	-ī	-ī	دوم شخص
∅	-c(h)n/-ā	-endi/-endi	-c/-ā, -(c/ā)n	سوم شخص

فعل اسنادی به معنی «بودن، داشتن»: بشکردی جنوبی heš و neš، گذشته فعل «بودن»: بشکردی شمالی ar- (سوم شخص مفرد a)، لهجه میناب hästäre، بشکردی جنوبی (h)at-.

از میان حروف اضافه تنها (بشکردی، لهجه هرمز و میناب) -ä، بشکردی شمالی -ci، جنوبی a- «از» (> ایرانی \*hača) شناخته شده است.

اطلاعات و منابع کافی برای ارائه مشخصه‌های ترکیب واژگانی گویش لهجه بشکردی موجود نیست؛ اما آشکار است که هسته اصلی واژگان آن واژه‌هایی با پیشینه ایرانی است.

## منابع

- FLOYER, E. A., *Unexplored Baluchistan*, London, 1882; GERSHEVITCH, I., *Dialect variations in early Persian*, *Transactions of the Philological Society*, London, 1964; —, "Iranian chronological adverbs", *Indo-Iranica*, Wiesbaden, 1964; —, "Out door terms in Iranian", *A locust's leg. Studies in honour of S. H. Taqizadeh*. London, 1962; —, *Philologia Iranica*, selected and ed. by N. Sims-Williams, Wiesbaden, 1985; —, "Sissoo at Susa", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, London, 1957, 19; —, "The Sogdian word for 'advice, and some Mury documents", *Central Asiatic Journal*, 1962, vol. 7, No. 1; —, "Travels in Bashkardia", *Journal of the Royal Central Asian Society*, 1959, vol. 46; MORGENTHAU, G., "Balochi miscellanea", *Acta Orientalia*, 1948, XX; —, "Neu-iranische Sprachen", *Handbuch der Orientalistik von Spaler... Iranistik Abschnitt I. Linguistik*, Leiden; Köln, 1958, Bd. 4; REDARD, G., "Other Iranian Languages", *Current Trends in Linguistics*, The Hague, Paris, 1970, vol. 6; SKJÆRVØ, P. O., "Languages of Southeast Iran: Laxta ni, Kumzari, Baškardī", *Compendium Linguarum Iranicarum*, Wiesbaden, 1989; —, "Notes on dialects of Minab and Hormoz", *Norsk Tidsskrift for Sprogvidenskap*, Oslo, 1975, No. 29.

### زبان/گویش کردشولی<sup>۳</sup>

آ.آ. کریمووا

۱. نام کردشولی شاید با منطقه کردشول، که اهالی آن به کردشولی صحبت می‌کنند، ارتباط داشته باشد. ۲. زبان/گویش کردشولی به گویش‌های لُری و بختیاری شباهت و با فارسی معاصر نیز مطابقت دارد.

مصوت‌های آن عبارت‌اند از: a, o, u, ä, e, i. در نوشته‌های موجود این صامت‌ها ضبط شده است: انسدادی: p, b, t, d, k, g, ç, ğ, m, n؛ سایشی: f, s, z, y, x, ç, h؛ زنجری: r. در این زبان/گویش چند ویژگی آوایی در مقایسه با زبان فارسی امروز (معاصر) دیده می‌شود: ۱) مصوت i در جایگاه u فارسی (تاریخی: u, ü) آمده است: di «دود» قس. بختیاری dī، فارسی dud (فارسی کلاسیک dūd)؛ bud-/bid-، قس. بختیاری bīd-، فارسی bud- (فارسی کلاسیک būd-). گذشته فعل «بودن»؛ mi «مو»، قس. بختیاری mī، فارسی mu (فارسی کلاسیک mōy)؛ m در جایگاه b فارسی: zemun «زبان»، فارسی zābān (قس. گویش لری ممسنی kāmūtār، فارسی kābutār «کبوتر»؛) št در جایگاه st فارسی: xākeštār «خاکستر»، فارسی xākestār؛ h در جایگاه x فارسی: hune «خانه»، فارسی xāne (قس. گویش لری ممسنی، بختیاری hūnā)؛ افزوده شدن k در واژه mušk «موش»، فارسی muš؛ ظاهر شدن x قبل از š در واژه päxšc «پشه»، فارسی päš(š)c (قس. لهجه لری ممسنی päšā «پشه»؛) dānu: d «دندان»، فارسی dāndān قس. گویش لری فیلی dino.

مفعول مستقیم (اسم یا ضمیر) با پسوند -e مشخص می‌شود: mo to-n-e didām «من تو را دیدم» (قس. لری، بختیاری -ä، -e گونه‌های گویشی فارسی -o، -e).  
ضمایر این گویش عبارت‌اند از: «من» mo، «تو» to، «ما» mā، «شما» šā، «آنها» išā؛ ضمیر پرسشی: kujä «کجا؟».

افعال از دو ستاک ساخته می‌شوند: ستاک حال و ستاک گذشته. مانند فعل «گفتن» goftān در وجه اخباری (ستاک حال -go، ستاک گذشته -god: ۱. زمان حال-آینده: اول شخص مفرد -i-go-m؛ ۲. زمان گذشته ساده: اول شخص مفرد -god-äm، سوم شخص

3) KERIMOVA, A. A., "Kurdshuli yazyk/dialekt", in: *Yazyki mira: Iranskie yazyki. I. Yugo-Zapadnye Iranskie yazyki*, Moskva: Indrik, 1997, pp. 193-194.



مفرد god؛ اول شخص جمع god-im، دوم شخص جمع god-id، سوم شخص جمع god-en؛ ۳. زمان گذشته کامل (ماضی بعید): اول شخص مفرد godä bud-um؛ ۴. زمان آینده: xä-am bu-gum «خواهم گفت»؛

۳. زبان/گویش کُردشولی در جنوب غربی ایران در حوالی منطقه پاسارگاد به ثبت رسیده است. اطلاعاتی درباره تعداد گویشوران کُردشولی در دست نیست.

۴. کُردشولی زبان روزمره شمار اندکی از قومی است که به شیوه نیمه کوچ‌نشینی به سر می‌برند.

### منابع

ORANSKIĪ, I. M., *Iranskie yazyki v istoricheskom osveshchenii*, M., 1979; MORGENSTIERNE, G., "Stray notes on Persian dialects", *Norsk Tidsskrift for Sprogvidenskap*, 1960, 19.

### زبان/گویش کُمزاری<sup>۴</sup>

ای. ک. مالچانوا

۱. نام زبان/گویش کُمزاری با کُمزارهای ایرانی‌نژاد در سواحل عرب‌نشین خلیج فارس ارتباط دارد.

۲. زبان/گویش کُمزاری متعلق به گروه جنوب غربی زبان‌های ایرانی است. در گستره پراکندگی کُمزاری، عربی زبان رسمی است. ارتباط مستمر ایرانیان کُمزاری با عرب‌ها پیدایش مجموعه با اهمیتی (بیش از ۳۰ درصد) از واژه‌های عربی در واژگان کُمزاری و نیز پدیده تداخل آوایی (biškār از واژه کهن تر piškār «پیشکار»، hain از واژه کهن تر āhan «آهن» و غیره) در آواهای آن را سبب شد. در نحو کُمزاری شباهت‌هایی با زبان عربی دیده می‌شود که احتمالاً به سبب رشد همگرایی این زبان‌ها است. مانند ساختارهایی با معنی «داشتن» با حرف اضافه حالت بایی: wā-me («با من») «من دارم»، قس. عربی مَعَهُ «با او» و نیز در ترکیب صفت و موصوف که در زبان عربی، صفت از لحاظ شمار و معرفه یا نکره بودن با اسم مطابقت می‌کند.

4) Molchanova, E.K., "Kumzari yazyk/dialekt", in *Yazyki mira: Iranskie yazyki. I. Yugo-Zapadnye Iranskie yazyki*, Moskva: Indrik, 1997, pp. 191-193.

از ویژگی‌های آوایی کمزاری وجود *h* حلقی و *r*، *d* برگشته است، که متأثر از زبان‌های خارجی (عربی، اردو) است. پدیده خاص آوایی کمزاری «ر» شدگی است، مانند: *dur* «دود»، *kāram* «کدام؟»، که با *dūd* «دود» و *kadām* «کدام» فارسی کلاسیک مطابقت می‌کند. در حوزه صامت‌ها این زبان ویژگی‌های تاریخی زبان‌های ایرانی جنوب غربی را نمایان می‌سازد:

*d* > فارسی باستان *d* (اوستایی *z*): *dan-* «دانستن»؛ *s* > فارسی باستان *ḍ* (اوستایی *ḍ*)  
*pas*: «پسر»؛ *s* > فارسی باستان *s* (اوستایی *sp*): *γōs(an)* «گوسفند»؛ *z* > فارسی باستان و اوستایی *ḷ*: *bizen* «بزن»، و غیره.

ساخت زبان کمزاری صرفی-تحلیلی است. اسم‌ها فاقد حالت و جنس‌اند و مقوله‌های زیر پسوند می‌گیرند:

شمار (جمع *-ā*، *-en/-an*) مانند: *sōγ* «سگ»، *say-en/say-ā* «سگان، سگ‌ها»، (از جمله معرفه‌ها) *zānk-en gāp-an* «زنان بزرگ»؛ *z* (معرفه/نکره) نشان معرفه *-ō*، *zank-ē* «خانه»، *xānaye* «خانه‌ای» (نکره)؛ *murtke* «مردی» (نکره)؛ *zankē* «زنی» (نکره)، *zankō* «زن» (معرفه)؛ *sōγ* «سگ»، *sōgō* «آن سگ» (معرفه)، *čōm* «چشم»، *čōmō* «چشم» (معرفه). توماس خاطر نشان می‌کند که برخی از واژه‌ها با پسوند *-ō* استثناء هستند: *zamiyō* «زمین»، *intā fō* «آفتاب»، *sultānō* «سلطان». افزون بر آن *bungō* «غروب» (با *bāng* «بانگ» فارسی کلاسیک به معنای «اذان» مطابقت دارد) و غیره. ترکیبات اضافی با نشانه پسایند *-a/-e/-i* (پس از مصوت‌ها *-ye*) نشان داده می‌شود.

مقوله زمان افعال با دو ستاک حال و گذشته، مانند: *fōšn*، *fōšnid-* «فروختن»، بیان می‌شود. بر اساس شواهد، ماضی نقلی سوم شخص مفرد مختوم به *se*، و سوم شخص جمع مختوم به *-sen* است: *zurse* «زده است»، *zursen* «زده‌اند». نیز گذشته کامل با سازه *-at* ساخته می‌شود: *burxat* «بوده بود». وجه و احتمالاً جهت فعل با پیشوندهای فعلی بیان می‌شود: *bi-zen* «بزن»، *me suwāl ti-kum* «من سؤال می‌کنم»، اما وجه امری بدون پیشوند فعلی به کار برده می‌شود: *čōr* «بشوی»، *čōrai* «بشوید». *xōr* «بخور، بنوش» (بر اساس حرف‌نویسی توماس). شخص و شمار با شناسه‌های شخصی بیان می‌شود (با توجه به تحقیقات پ. ا. شروو). زمان حال وجه اخباری و وجه التزامی اول

شخص مفرد: -um، دوم شخص مفرد -i، سوم شخص مفرد -a (توماس -ch آورده است)؛ اول شخص جمع -im (-um)، دوم شخص جمع -e، سوم شخص جمع -en است، مانند: me suwāl tik-um «من سؤال می‌کنم»، i-tik suwāl «تو سؤال می‌کنی»، ye suwāl tik-e «او سؤال می‌کند». صورت‌های متصل فعل ربطی عبارت‌اند از: اول شخص مفرد -(a)m، دوم شخص مفرد -ī، سوم شخص مفرد -(n)e؛ اول شخص جمع -im، دوم شخص جمع -e، سوم شخص جمع -en. حالت منفی افعال با ادات نفی پسایند nā ساخته می‌شود (nā tikum suwāl me «من سؤال نمی‌کنم»). در این زبان/گویش صورت مصدری وجود ندارد.

در کمزاری ساختار جمله فاعلی است: ye buzurdiš me «او مرا زد». ساخت ارگتیو تنها در شناسه سوم شخص مفرد گذشته افعال لازم و متعدی حفظ شده است. شناسه سوم شخص مفرد در افعال لازم -∅ و در افعال متعدی -iš (برگرفته از ضمیر شخصی متصل) است: hāmed «آمد»، اما fōšnid-iš «فروخت»، xōrd-iš «خورد»، čist-iš «شست». در فارسی محاوره‌ای صورت‌های مشابه این ساخت رایج است (gereft-äš «گرفتش»، raft-äš «رفتش»، قس. صورت‌های ادبی gereft «گرفت»، raft «رفت»). گذشته از آن هر دو ساخت در قیاس با یکدیگر جایگاه یکسانی دارند: یعنی burwad «فرار کرد» به صورت burwad-iš «فرار کردش» نیز اشاره شده است، همچنین tursid-iš «ترسیدش».

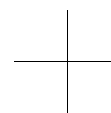
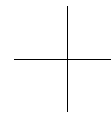
ضمایری که شروو اشاره کرده، عبارت‌اند از: ضمایر شخصی (به شکل متصل نیز به کار برده می‌شوند): -me/me «من»، -to/to «تو»؛ -ye/(ī)ye «او»، -ma<sup>h</sup>/ma<sup>h</sup> «ما»، -šuma<sup>h</sup>/šuma<sup>h</sup> «شما»، -šen/šen، ye، yakāna «آنها»؛ ضمایر اشاره: Iye «این»، جمع ān، ya'an «آن»، جمع ānana؛ ayšinéna «اینها»، ašinéna «آنها»؛ ضمایر پرسشی و قیدها: čam-bō «چرا؟»، gāyā «کجا؟»، kāram «کدام؟»، kāyī «چه وقت؟»؛ حروف اضافه: bāy(ā) «بدون»، jāgā «به جای»، naxā «به وسیله، با، در»، pe/pī «از»، päyye «پس از، در پی»، tāyyur «تا»، wā «با»، حرف اضافه پسایند (?) -bō «برای، به خاطر» (čam-bō «چرا؟»)، حرف ربط پیرو: kā «اگر».

۳. زبان/گویش کمزاری (با توجه به اطلاعات دهه ۱۹۳۰) در امارات متحده عربی، شبه‌جزیره مسندم، کُمزار (یا کُمزار)، دبی، خُصَب و جزیره لارک رایج است، گویشوران

آن، ایرانی‌های ساحل‌نشین طایفه شحوح هستند.  
۴. زبان/گویش کمزاری، ظاهراً زبان مراوده بین اقوام است. گویشوران آن دو زبانه‌اند  
و برای مراوده‌های خارجی و رسمی به زبان عربی سخن می‌گویند.

### منابع

MOLCHANOVA, E. K., "Kumzari-arabskieazykovye kontakty", *Irano-afrazijskieazykovye kontakty*, M., 1987; SkjÆRVØ P. O., "Languages of Southeast Iran: La restan, Kumzari, Baskardi", *Compendium Linguarum Iranicarum*, Wiesbaden, 1989 (همان‌جا مطالعات تاریخی مختصری آمده است); THOMAS, B., *The Kumzari Dialect of the Shihuh Tribe, Arabia*, Asiatic Society Monographs, London, 1930, vol. XXI.





## نقدی بر فرهنگ گویش دشتستانی

هوشنگ برمکی

فرهنگ گویش دشتستانی، گویش سرزمین دلیران (ریشه‌شناسی، نمونه متن، برابره‌های گویشی لاری و لکی)، داریوش اکبرزاده، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پازینه، تهران ۱۳۸۱، ۱۴۰ صفحه.

این کتاب، چنان که از عنوان طولانی‌اش برمی‌آید، علاوه بر داشتن مجموعه‌ای از واژه‌های گویش دشتستانی، ریشه‌شناسی و نیز برابره‌های آن واژه‌ها را در دو گویش لاری و لکی نیز در بر دارد.

اما، چرا لاری و لکی؟ آیا میان این دو گویش و گویش مورد بحث کتاب، یعنی دشتستانی، پیوندی برقرار است که مؤلف آنها را برای نشان دادن این پیوند برگزیده است؟ یا به عبارت دیگر، از مجموعه گویش‌های رایج در نوار زاگرس، دو گویش یادشده، چه ویژگی‌هایی دارند که پیوند مورد نظر را باز می‌نمایانند؟

مؤلف، در یادداشتی با عنوان «سخن نگارنده»، پس از ذکر نکاتی درباره سرچشمه‌های گفتاری و نوشتاری زبان و ادب پارسی، اهمیت شناسایی گویش‌ها، و نیز وصف دشتستان، «اهمیت بررسی گویش‌های کشور، به‌ویژه گویش دشتستانی به دلیل نگهداری بسیاری از واژگان و ساختارهای کهنسال زبان پارسی» را «بهانه‌ای برای انجام این کار مهم» دانسته، و افزوده است: «در این پژوهش، نخست به گونه‌ای فشرده درباره جغرافیا، پیشینه تاریخی، یادگارهای باستانی، کیش‌ها و آیین‌ها، بازی‌ها و سپس ویژگی دستوری و تحول آوایی و ویژگی واک و واکه (کذا؟) در این گویش سخن می‌رود» (ص ۱۱).

این که مؤلف چنین مجموعه‌ای را «پژوهش» نامیده، چند و چون بسیار دارد. با نمونه‌هایی که در زیر، و از جنبه‌های گوناگون، خواهد آمد، می‌توان به داوری نشست که در این اثر، تا چه حد اصول پژوهش رعایت شده است.

در بخش جغرافیا، مؤلف با استناد به یک مأخذ (نفیسی، ۱۳۶۹) می‌کوشد تصویری از تحولات زمین‌شناختی منطقه مورد بحث ارائه دهد. تا آنجا که راقم این سطور می‌داند، سعید نفیسی در زمینه ادبیات فعالیت داشته است و اگر احیاناً در یکی از کتاب‌هایش (که در اینجا مشخص نشده، زیرا در منابع نیامده!) مطالبی درباره زمین‌شناسی ایران گفته باشد، ارجاع به آن - دست کم برای مؤلف کتاب حاضر که اثر خود را پژوهش خوانده - کار چندان شایسته‌ای نیست. بقیه مطالب این بخش (سه صفحه)، که در پی معرفی جنبه‌های گوناگون دشتستان است، ارجاعی ندارد، جز یک مورد (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵) که آن هم در فهرست نیامده است.

بخش «پیشینه تاریخی» هم صرفاً یادداشت‌هایی پراکنده، و عمدتاً بدون مأخذ، درباره موضوعات فرعی است و مؤلف در ارائه تاریخچه‌ای پیوسته از مهم‌ترین تحولات منطقه ناتوان مانده است. بخش «یادگارهای جاوید باستانی» هم چنین وضعیتی دارد. در مبحث «دین و آیین» خواننده با مجموعه‌ای از گفته‌های پراکنده و متناقض - و البته باز هم بدون مأخذ و مرجع - رویارو می‌شود، که با نثری بسیار ابتدایی و حتی نادرست ارائه شده است؛ عباراتی نظیر «دین مردم دشتستان اسلام و برکیش تشیع‌اند» (ص ۲۴) نمونه‌ای از نثر سراسر کتاب است. و این هم نمونه‌ای از همین دست، از بخش پیشین: «باید بدانها.. را نیز نام برد» (ص ۲۲).

در همین بخش «دین و آیین»، مؤلف، نخست شروه‌خوانی را به دو نوع شاد و ناشاد تقسیم می‌کند و می‌افزاید که «بدون گمان (!) افزودن شروه ناشاد در دوره‌های اخیر انجام گرفته است»، اما چند سطر پایین‌تر شروه را آیینی می‌داند از روزگاران کهن، که «به‌ویژه به هنگام از دست دادن عزیزی یا مرگ کسان» خوانده می‌شده است!

نمونه دیگر تناقض‌گویی‌های این‌چنینی، در مبحث همراهی موسیقی با شروه دیده می‌شود: «به گمانی (کذا!) شروه‌خوانی در زمان کهن با موسیقی نیز همراه بوده باشد (!) و سپس به دلیل‌های دینی و اجتماعی آن ساز و موسیقی نابود گردید». جمله بعدی این گفته را نقض می‌کند: «در بعضی از بخش‌های دشتستان آیین شروه‌خوانی با نی هفت‌بند همراه است» (ص ۲۴-۲۵).

از دیگر ویژگی‌های جاری و ساری در سراسر متن کتاب، واژه‌سازی و اصطلاح‌سازی مؤلف است. وی از جمله می‌نویسد: «از دیگر آیین‌های بسیار زیبا و پژوهشمند...» (ص ۲۵). تا آنجا که نویسنده این سطور می‌داند، پسوند «-مند»، معمولاً در ترکیب با اسم، صفت دارندگی می‌سازد، همچنان که «دانشمند» به معنای «دارنده دانش» است، و «نیرومند» به معنای «دارای نیرو». بدین ترتیب، از نظر ایشان آیین‌های مورد نظر «دارای پژوهش» (!؟) هستند.

اظهار نظرهای قطعی بدون پشتوانه علمی، بدون مأخذ، و حتی مبتنی بر تصورات شخصی را در جای‌جای کتاب می‌توان دید. نمونه: «بی‌گمان قوم لر به‌عنوان یکی از گروه‌های آریایی ایرانی پس از حرکت از خاستگاه شمالی خود سرتاسر نوار غربی را درنوردید تا به دریای پارس رسید. در این کوچ، دسته‌هایی از گروه لر در سرتاسر نوار غربی...» (ص ۲۶). بدین ترتیب، به باور ایشان «بی‌گمان» قوم لر از همان زمان مهاجرت آریایی‌ها گروهی متمایز بوده‌اند، یا، به بیان دیگر، در همان خاستگاه آریاییان، قوم لر، به‌صورت مستقل وجود داشته است، و صدا البته برای اثبات این مدعا نیازی هم به ارائه گواه و مدرک نیست!

در بخش دگرگونی آوایی گوش دشتستانی، مؤلف به مقولاتی اشاره می‌کند که بر اساس استنتاج ایشان از چند نمونه (و حتی در یک مورد فقط یک نمونه، آن هم نام نوعی مورچه) بوده، و با همین اندک نمونه‌ها خود را موفق به نشان دادن پیوند میان این گوش و گوش‌های لاری و لکی یافته است.

اغلب تحولات مورد اشاره مؤلف - مثلاً تبدیل l به r و برعکس، در گوش‌های دیگر، و حتی در فارسی عامیانه هم (مثلاً «بلگ» به جای «برگ») دیده می‌شود؛ و از آن رایج‌تر، حذف صامت پایانی است که در فارسی گفتاری فراوان (مثلاً «چش» به جای «چشم») دیده می‌شود.

در همین بخش به اظهار نظر جالب دیگری برمی‌خوریم: «باید یادآوری کرد که در این گوش با تبدیل یک حرف یا آوای نخستین و پایانی یک واژه معنی خاصی از آن به دست می‌آورند: سرود و سرور، کار و گاری» (ص ۲۹). آیا این تغییر، که گاه سبب پیدایش جفت‌های کمینه می‌شود، خاص این گوش است؟ این توضیحی بدیهی و عام است، درست مانند آن است که بگویند: «در این گوش با جابه‌جا شدن مصوت‌ها، واژه دیگری به دست می‌آید!»

مؤلف می‌نویسد: «پیش از این نگارنده بر این گمان بود که -san- گونه دیگری از e/istan با حذف -t-

است. اکنون و با بررسی بیشتر بر این باورم که -san- را می‌توان بازمانده‌ی شناسه‌ی مصدرساز اوستایی -0na- دانست...» (ص ۳۱). این اظهار نظر چنین می‌نمایاند که ایشان پیش‌تر آن گمان خویش را بر پایه‌ی استنتاج‌های علمی یافته و در جایی مطرح کرده بوده‌اند و اینک با بررسی بیشتر در تصحیح فرضیه‌ی پیشین خود کوشیده‌اند! اشتقاق پسوند -san- از -0na- اوستایی موضوع ساده‌ای نیست که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت. این اظهار نظر دلایل بسیار استواری می‌خواهد که مؤلف محترم از ارائه‌ی آنها خودداری کرده است. آیا هر تصور شخصی، موهوم و بی‌اساس را باید مطرح کرد، آن هم در کتابی که مؤلفش مدعی پژوهشی بودن آن است؟

در کتاب حاضر نشانه‌های جمع‌گویی دشتستانی -l- و -al- معرفی شده‌اند. از چند مثال ارائه شده برای این بخش یکی هم zangal (زنان) است. با جدا کردن نشانه‌ی جمع از این واژه آنچه می‌ماند zang یا zanga است. آیا به‌راستی در گویش دشتستان یکی از این دو واژه برای «زن» به کار می‌رود؟ در این صورت تکلیف اصطلاح زنک (zanak) (ص ۹۸) چه می‌شود؟ و پسوند -ak- به کدام اسم (zan, zang, یا zanga) چسبیده است؟ واقعیت این است که در این گویش هم، مانند برخی از گویش‌های خویشاوندی آن، -y/gal- نیز از نشانه‌های جمع است.

اما بخش اصلی کتاب مجموعه‌ی واژه‌هایی است که مؤلف آنها را در چند فهرست آورده است. فهرست نخستین به بررسی واژه‌هایی اختصاص دارد که «تنها به عنوان نمونه ریشه‌شناسی شده‌اند» (ص ۱۱). این که نمونه‌های این بخش بر چه اساسی، و از میان چه تعداد واژه گردآوری شده‌ی ایشان گزینش شده‌اند و معیار گزینش چه بوده، پرسشی است که خواننده پاسخ آن را در کتاب نمی‌یابد. مؤلف حتی خود را ملزم ندیده که توضیح دهد ریشه‌شناسی چند واژه پراکنده و ارائه‌ی معادل آنها (و نه الزاماً صورتی مرتبط با آن واژه‌ها) در زبان‌ها و گویش‌های مختلف، از زبان نروژی کهن گرفته تا لهجه شیرازی، چه دردی را دوا می‌کند و چگونه پیوند مورد نظر ایشان را نشان می‌دهد.

در پاره‌ای از موارد، معادل‌های ذکر شده از زبان‌ها و گویش‌های مختلف، نه ارتباط معنایی دارند و نه شباهت صوری؛ و نه حتی تحولی قاعده‌مند را نشان می‌دهند.

در فصل دوم واژه‌نامه «تنها واژگانی آمده است که دارای نمونه‌ی متنی‌اند، ولی امکان ریشه‌شناسی آنها نبوده است، یعنی دارای ریشه‌شناسی درستی نیستند و یا نیازی به ریشه‌شناسی ندارند زیرا تکرار



گذشته می‌شد» (ص ۱۱-۱۲). باید پرسید: آیا از نظر مؤلف واژه *xaš* به معنای «خوش» بی‌ریشه است؟ اگر ایشان به همان *MPH* که مأخذ بسیاری از ریشه‌های ارائه شده در کتاب حاضر بوده است مراجعه می‌کردند، قطعاً آن را در فهرست بی‌ریشه‌ها یا بی‌نیاز از ریشه نمی‌آوردند.

در همین بخش می‌توان به وام‌واژه *tomā te* اشاره کرد که از انگلیسی وارد بسیاری از گویش‌های جنوب ایران شده است، و بدین ترتیب، همچون بسیاری از وام‌واژه‌های دیگر، که حتی در فارسی هم رواج دارند، کمکی به نشان دادن پیوند مورد نظر مؤلف نمی‌کند.

و سرانجام، در سومین فهرست این واژه‌نامه «تنها به آوانویسی و برابرگذاری پارسی واژگان گویش دشتستانی» بسنده شده است، زیرا این واژه‌ها یا فارسی شده‌اند یا قابل ریشه‌شناسی و نمونه‌متنی (!) نبوده‌اند (ص ۱۲، تأکید از ماست). یکی از مدخل‌های این بخش که پیش‌تر در بخش نخست (ص ۵۵-۵۶) ریشه‌شناسی شده، «کبکاب سرخ» است. در آنجا - و در زمره واژه‌های اصیل این گویش - مؤلف کوشیده بود آن را با «کی» و «کیانی» ارتباط دهد و آن را «خرمای بزرگان» (!) معرفی کند، ولی در اینجا واژه‌ای فارسی شده یا بی‌ریشه تلقی شده است.

حاصل پرداختن به جنبه‌های مختلف - و در واقع کاستی‌های - کتاب حاضر، به راستی که مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد، پس با ذکر نکته‌ای دیگر سخن را به پایان می‌بریم: وجود شماری غلط چاپی، برای هر کتاب، اغلب پذیرفتنی است، اما در کتاب‌هایی از این دست که املائی دقیق واژه‌ها، اهمیت خاصی دارد، و برای اثری که مدعی پژوهشی بودن است، همان شمار اندک هم قابل قبول نیست. کتاب حاضر علاوه بر نادرستی‌های گوناگون یاد شده، که برای هرکدام فقط نمونه‌هایی ارائه شد، غلط‌های چاپی فراوانی هم دارد. این موضوع نشان می‌دهد که این کتاب نه فقط ویرایش بلکه حتی برای اصلاح غلط‌ها هم بازخوانی یا - به قول اهل فن - نمونه‌خوانی نشده است. از کتابی که در مرحله تدوین آن، ارجاع به منابع، محلی از اعراب ندارد و فهرست ناقص و پرغلط و سرهم‌بندی شده منابع پایانی هم اغلب جنبه تزئینی دارد، البته جز این هم نمی‌توان انتظار داشت.



## فرهنگ واژگان تبری

بهرز محمودی بختیاری

فرهنگ واژگان تبری، ویرایش جهانگیر نصری اشرفی، احیاء کتاب، تهران ۱۳۸۱، جلد ۵.

زبان مازندرانی (که به «تبری [طبری]» هم مشهور است)، از زبان‌های ایرانی شمال غربی است که به لحاظ جغرافیایی جزو زبان‌های کرانه دریای خزر به شمار می‌رود. طبق آمار سال ۱۹۹۳م، ۳۲۶۵۰۰۰ نفر در ایران به یکی از گویش‌های این زبان سخن می‌گویند (اتنولوگ). قلمرو و رواج مازندرانی را می‌توان به چهار منطقه زیر تقسیم کرد:

۱. شهرهای رامسر، تنکابن، کلاردشت، چالوس و نوشهر؛

۲. آمل، نور و محمودآباد؛

۳. بابل، قائم‌شهر، سوادکوه و ساری؛

۴. نکا، بهشهر و بندرگز.

آنچه در متون زبان‌شناسی ایرانی تحت نام گویش مازندرانی از آن یاد می‌شود کل استان مازندران را شامل نمی‌شود، بلکه عمدتاً حوزه جغرافیایی بین گرگان و چالوس را در بر می‌گیرد.

از نظر منابع در دسترس برای مطالعه مازندرانی، این گویش را باید از گویش‌های خوش‌اقبال ایرانی دانست؛ چرا که در مقایسه با دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، از این گویش منابع بیشتری در دسترس است. از جمله قدیم‌ترین اسناد گویشی اشعار «دیواره وز» شاعر معاصر عضدالدوله دیلمی (قرن ۴هـ) به گویش مازندرانی است که در تاریخ

طبرستان ابن اسفندیار (قرن ۷هـ) آمده است. در کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران از سید ظهیرالدین مرعشی (قرن ۹هـ) نیز می‌توان برخی قطعات، ابیات و جملات طبری را مشاهده کرد. همچنین در قابوسنامه نمونه‌هایی از مواد گویشی مازندرانی دیده می‌شود. مفصل‌ترین متن کهنی که از این گویش در اختیار داریم، ترجمه مقامات حریری به گویش طبری است که به نظر می‌رسد در سال ۶۰۰هـ تألیف شده باشد و اکنون در کتابخانه ملی ملک نگهداری می‌شود. علاوه بر آن، از میان منابعی که در شناخت واژگان این گویش به ما کمک می‌کنند، می‌توان به تحفة المؤمنین، حکیم مؤمن تنکابنی (قرن ۱۱هـ) اشاره کرد که در آن نام‌های جانوران، گیاهان و درختان مختلف به مازندرانی آمده است. منبع دیگر، نصاب طبری است که در زمان محمدشاه قاجار به فرمان اردشیر میرزا، فرمانفرمای طبرستان، توسط امیر تیمور قاجار سروده شده است و ۸۰۰ واژه طبری و معانی آنها را در بر می‌گیرد. این کتاب تحت عنوان واژه‌نامه طبری به کوشش دکتر صادق کیا منتشر شده است (برای کسب اطلاعات بیشتر، نک: مقدمه کتاب و نیز مقاله منشی‌زاده، ۱۹۶۹م). در سال‌های اخیر، هم محققان ایرانی و هم خاورشناسان غربی مطالعه این گویش را پی گرفته‌اند. یکی از قدیم‌ترین منابع به همت محققان غیرایرانی «مقاله‌ای در باب گویش‌های مازندران و گیلان» ملگونوف (۱۸۶۸م) است (نک: منابع). کایگر زبان‌شناس آلمانی نیز مقاله مفصلی در کتاب *Grundriss der iranischen Philologie* در باب گویش‌های کناره دریای خزر و ویژگی‌های واج‌شناسی تاریخی آنها دارد. علاوه بر آن، دو مورگان و لمبتن نیز در این زمینه آثاری منتشر کرده‌اند.<sup>۱</sup> در ایران نیز فعالیت‌های مشابهی صورت گرفته است. میرزا شفیع مازندرانی و برنهارد دارن در سال‌های ۱۲۷۷ و ۱۲۸۳هـ دیوان امیر پازواری را به نام کنزالاسرار مازندرانی در سنت پترزبورگ منتشر کردند. از میان آثاری که در سال‌های اخیر منتشر شده‌اند، واژه‌نامه مختصر فرهنگ مازندرانی (۱۳۵۶ش)، نوشته اسماعیل مهجوری، گیاهان شمال ایران، تألیف احمد پارسا، واژه‌نامه مازندرانی، تألیف محمدباقر نجف‌زاده بارفروش، فرهنگ عوام آمل تألیف مهدی پرتوی آملی، گویش ساری (مازندرانی)، تألیف گیتی شکری را می‌شناسیم. کتاب مورد بررسی ما (فرهنگ واژگان تبری) جدیدترین منبعی است که تا

۱) برای توضیح بیشتر، نک. کیا (۱۳۲۵)، مقدمه، ص ۱-۲۳ و شکری (۱۳۷۴)، ص ۸-۲۶.

کنون منتشر شده است و در بخش‌های بعدی به بررسی آن می‌پردازیم. فرهنگ واژگان تبری کاری است در ۵ جلد به همراه لوح فشرده. صفحات زیادی پیش از شروع فرهنگ به معرفی هیئت مؤسسان، سرپرست، سرمؤلفان، مؤلفان همکار، دستیاران، گویشوران و گردآورندگان اختصاص یافته که به نظر این نگارنده، بیش از حد طولانی است. در کارهای عظیمی چون لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین نیز به ذکر اسم افراد و سمت آنها در طرح به صورت فهرست اکتفا شده است. آنچه در این مجموعه باعث تأسف و دریغ است، وجود فقط یک پژوهشگر از میان دانش‌آموختگان رشته زبان‌شناسی، آن هم با عنوان «مؤلف افتخاری» است. این در حالی است که اتفاقاً تعداد شایان توجهی از فارغ‌التحصیلان این رشته مازندرانی هستند و پایان‌نامه‌های خود را هم پیرامون گویش مازندرانی نوشته‌اند. در این کتاب نه از آنها استفاده شده است و نه در فهرست منابع، نامی از پایان‌نامه‌هایشان به چشم می‌خورد.

نویسندگان در مقدمه (صفحهٔ چهل و پنج) حوزهٔ گسترش مازندرانی را برشمرده‌اند و آن را به دوازده منطقهٔ گویشی به شرح زیر تقسیم کرده‌اند:

۱. استارآباد شرقی، ۲. استارآباد غربی، بهشهر و هزار جریب، ۳. ساری و هزار جریب، ۴. سوادکوه و قائم‌شهر، ۵. بندپی و بابل، ۶. لاریجان و آمل، ۷. نور و نوشهر، ۸. عباس‌آباد، ۹. چالوس، ۱۰. تنکابن مرکزی، ۱۱. دماوند و قصران باستانی، ۱۲. گیلان شرقی (صفحهٔ چهل و نه - پنجاه).

نویسندگان تذکر داده‌اند که با تنظیم ۷۴ موضوع به دسته‌بندی واژه‌هایی پرداخته‌اند که البته ۲۰ عنوان اول آن می‌توانست در فرهنگ واژگان تبری نباشد؛ مانند نام‌های تاریخی منطقه، حکومت‌های تاریخی پیش از اسلام و پس از اسلام، نام آثار و ابنیه و امثال آنها. در باب این اثر، ذکر نکاتی چند لازم می‌نماید:

۱. متأسفانه یکی از اشکالات موجود در تمامی واژه‌نامه‌های گویشی در این کار نیز وجود دارد و آن آوردن واژه‌های فارسی در این واژه‌نامه‌ها است. البته باید گفت که انصافاً چنین نمونه‌هایی در فرهنگ واژگان تبری زیاد نیست؛ اما، به هر حال، نمونه‌هایی چون «پالان‌دوز» (ص ۳۹۴) «ریحون» (ص ۱۲۶۰)، «ریش» (ص ۱۲۶۱)، «سردروازه» (ص ۱۳۴۶) و «گازامبور» [گازامبر] (ص ۱۷۴۷) در متن دیده می‌شود.

۲. آنچه مطالعه واژگان این گویش را جذاب‌تر می‌کند، ذکر واژه‌هایی است که در نگاه اول تکراری به نظر می‌رسند و، در نتیجه نفوذ فارسی به این گویش راه یافته‌اند؛ اما جالب این است که برخی از آنها معانی کاملاً متفاوتی با صورت فارسی‌شان دارند، مانند čamuš به معنای «پای‌پوش لاستیکی یا چرمی کشاورزان» (ص ۹۰۸)، qul به معنای «ناشنوا» (ص ۱۵۲۷)، xeyârak به معنای «خریزه نرسیده» [که البته در کرمانی هم به کار می‌رود] (ص ۱۰۳۲) و ferfere به معنای «وسیله‌ای برای کلاف کردن نخ» (ص ۱۵۳۵).

۳. نکته دیگر آن است که به‌طور مشخص معلوم نیست که «واژه پایه» هر مدخل از کدام گویش است، که دیگر واژه‌ها با آن سنجیده می‌شوند. معمولاً گویشی را به‌عنوان گویش معیار برمی‌گزینند و دیگر گویش‌ها را با آن مقایسه می‌کنند.

۴. در چاپ اول یک جلد از این اثر، واژه‌ها به‌صورت جداول کنار هم عرضه شده بودند که نام گویش نیز در بالای هر جدول ذکر شده بود. در این اثر کثرت اختصارات نشانه ارجاعات، با توجه به تعدد گویش‌های مورد مطالعه، باعث ملال و گیجی خواننده می‌شود. نگارنده چنین مشکلی را در هنگام بهره‌گیری از فرهنگ سمنانی - سرخه‌ای - لاسگردی - سنگسری - شه‌میرزادی منوچهر ستوده هم داشته است، هرچند که به نظر می‌رسد چنین وضعیتی گاه اجتناب‌ناپذیر باشد.

۵. با وجود این، کتاب به‌صورت بسیار مرغوب و نفیس عرضه شده است. قلم حروف عمدتاً مناسب است و اشکالات چاپی و آوانگاشتی هم کمتر به چشم می‌خورد.  
۶. برخی اعلام مندرج در جلد چهارم (ص ۲۳۰۷-۲۳۳۰) حاوی اطلاعات مفیدی برای خواننده است.

۷. جلد پنجم بخشی دارد که با همه محاسنش متأسفانه به نسبت، بخش کوچکی از کار است و خواننده شیفته‌ای چون این نگارنده را مغبون می‌کند: دستور زبان و مصادر (ص ۲۵۹۳ - ۲۸۷۳)

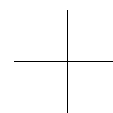
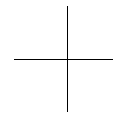
۸. در فهرست منابع، بخشی به نام «پایان‌نامه‌ها» آمده و در آن فقط به ۵ پایان‌نامه ارجاع داده شده است، که هیچ کدام از پایان‌نامه‌های زبان‌شناسی نیستند. تورقی در کتاب‌شناسی‌های پایان‌نامه‌های زبان‌شناسی (مانند چکیده پایان‌نامه‌های زبان‌شناسی اثر نرجس جواندل صومعه‌سرایبی و فهرست پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری در زمینه گویش‌های ایران اثر محمد امین ناصح) مقدار قابل توجهی از این پژوهش‌ها را معرفی

می‌کنند که جا داشت در این اثر به کار گرفته شوند. با وجود این، فرهنگ واژگان تبری اثری ارزنده و منبع بسیار مهمی در مطالعات مازندرانی به شمار می‌رود. این اثر تجلی همکاری گروهی است که متأسفانه در ایران رواج چندانی ندارد و برگ دیگری از کارنامهٔ مردمان دانش‌دوست و گویش‌پژوه مازندران است.

### منابع

شکری، گیتی (۱۳۷۴)، گویش ساری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۰)، نگاهی به گویش‌نامه‌های ایرانی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ کیا، صادق (۱۳۲۵)، واژه‌نامهٔ تبری، تهران، ایران‌کوده.

Melgunov, G. (1868), "Essai sur les dialectes de Mazenderan et du Guilan, d'après la prononciation locale", *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, pp. 195-224; Monchi-Zadeh, D. (1969), "Contributions to Iranian Dialectology, Explanation of Verses in Old Tabari", *Orientalia Suecana XIII*, pp. 163-182.



## گبی درباره‌گیله‌گب

محرم رضایتی کیشه‌خاله (دانشگاه گیلان)

گیله‌گب (فرهنگ گیلکی-فارسی)، فریدون نوزاد، انتشارات دانشگاه گیلان ۱۳۸۱، ۴۸۹ صفحه.

تدوین واژه‌نامه‌های گیلکی سابقه نسبتاً طولانی دارد. اولین کوشش موفق در این زمینه، فرهنگ گیلکی از منوچهر ستوده است که در سال ۱۳۳۲ خورشیدی، به همت انجمن ایران‌شناسی، به چاپ رسید. بعد از این کتاب، گام‌های مهمی در تألیف واژه‌نامه‌های گیلکی برداشته شد که خوشبختانه برخی از آنها به زیور طبع نیز آراسته شده‌اند. از جمله این آثار می‌توان واژه‌نامه‌گوش گیلکی<sup>۱</sup>، فرهنگ گیل و دیلم<sup>۲</sup>، ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی<sup>۳</sup> را نام برد.

گیله‌گب، بی‌تردید مفصل‌ترین فرهنگ‌نامه‌ای است که تا کنون درباره‌گوش گیلکی نوشته شده و به شکل منقح‌تری روانه بازار شده است. مؤلف فاضل آن، آقای فریدون نوزاد، خود، از محققان برجسته گیلانی است. این واژه‌نامه به گوش گفتاری و نوشتاری مردم رشت و پیرامون آن اختصاص دارد. در دیباچه کتاب، مؤلف به اختصار مطالبی درباره‌ زبان، زبان معیار، گویش و لهجه

۱) واژه‌نامه‌گوش گیلکی به انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی، احمد مرعشی، انتشارات طاعتی، چاپ اول، رشت ۱۳۶۳.

۲) فرهنگ گیل و دیلم، محمود پاینده، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران ۱۳۶۶.

۳) ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، جهانگیر سرتیب‌پور، نشر گیلکان، چاپ اول، رشت ۱۳۶۹.

آورده و کوشیده است گیلکی را یک زبان و، گونه رشتی را زبان معیار گیلکی معرفی کند و در پایان این بخش ضمن تشکر از آقایان یوسف‌پور و تسلیمی، استادان محترم دانشگاه گیلان، یادآوری نموده که ویرایش متن، تعیین مقوله‌های دستوری و آوانویسی کتاب به همت آنها صورت پذیرفته است.

ویراستاران محترم نیز، در گفتاری جداگانه به چگونگی تنظیم مطالب و شیوۀ ویرایش کتاب پرداخته‌اند. از جمله دربارۀ ترتیب مدخلها، شیوۀ آوانویسی واژه‌های ساده و مرکب، منشأ کلمات دخیل، لغات مترادف و هم‌خانواده، هویت دستوری کلمات و تجزیه و تحلیل مدخلها، توضیحات نسبتاً مشبعی داده‌اند و در پایان این بخش، مصدرهای رفتن = šo:n و برداشتن = 'usâdøn را در زمانها و صیغه‌های مختلف صرف کرده‌اند.

گیله‌گب علاوه بر لغات گیلکی امروز، برخی واژه‌ها و اصطلاحات گیلکی قدیم، واژه‌های دخیل و لغات مشترک را نیز دربر می‌گیرد. ابتدا به ویژگی‌ها و فواید این اثر، که به‌حق از آثار ارزشمند در حوزه گویش‌شناسی گیلکی است، می‌پردازم، سپس به برخی کاستی‌ها و اشکالات آن اشاره می‌کنم. به آن امید که در چاپ‌های بعدی مورد توجه قرار گیرد.

بارزترین ویژگی و مزیت این کتاب، نثر روان، یکدست و، در عین حال، استوار آن است، امری که در برخی از فرهنگنامه‌ها کمتر بدان اهتمام داشته‌اند. آوانویسی به شیوۀ تقریباً درستی انجام پذیرفته است چنان‌که پژوهشگران غیر گویشور نیز می‌توانند واژه‌ها را به آسانی تلفظ کنند.

خصوصیت دیگر این کتاب کمیت آن است. گیله‌گب حدود ۶۰۰۰ واژه یا به تعبیری دقیق‌تر، مدخل دارد و از این نظر، مواد آن از دیگر فرهنگنامه‌ها افزون‌تر است و اطلاعات ارزشمند و مفصلی پیرامون پاره‌ای از غذاهای سنتی، مشاغل، بازی‌ها و سرگرمی‌های محلی، باورها، و آداب و رسوم قومی و... می‌دهد.

گیله‌گب صرفاً به معانی قاموسی و اولیه کلمات، ترکیبات و تعبیرات بسنده نکرده، بلکه در بسیاری از موارد، به وجوه دیگر معانی، یعنی مفاهیم مجازی و کنایی، هم نظر داشته است. در حوزه معانی اولیه هم از مفاهیم متعدد واژه‌ها غفلت نورزیده است. هرچند، گاه، با افزونی مترادفات، به اطناب غیرضرور نیز گراییده است.



تعیین هویت دستوری کلمات در فرهنگنامه‌های گیلکی سابقه نداشته است. در گیله‌گب ضمن توجه به این مسئله، مرز واژه‌ها و تکواژها نیز مشخص شده است. البته از این امر در موارد متعددی غفلت شده است.

شواهد شعری از مختصات دیگر این اثر است. مجموعاً به حدود ۴۰۰ بیت شعر گیلکی از شاعرانی چون افراشته، میرزا حسین کسمایی، کریم یمینی، ابراهیم فخرایی، ابراهیم سراج، شرفشاه دولابی، علی ریحانی، میرزا کوچک جنگلی، علی فروحی، اسماعیل پورسعید، و همچنین خود نویسنده، به خط فارسی و آوانوشت لاتینی استشهد شده است. اما به اشعار افراشته، عنایت بیشتری نشان داده شده است. همچنین به اشعار تنی چند از شاعران پارسی‌گوی، نظیر خاقانی، نظامی، مسعود سعد، مولوی، رودکی، فخرالدین گرگانی، ایرج‌میرزا از طریق برخی مراجع، به مناسبت‌هایی استناد گردیده است.

صرف نظر از نامصور بودن گیله‌گب - امری که حتی در اولین فرهنگنامه گیلکی، ولو به طور محدود و مختصر، بدان اهتمام شده بود و ویراستاران محترم نیز، به عنوان یک ایراد، به آن اشارت کرده‌اند - اکنون به طرح برخی از اشکالات و کاستی‌های این اثر می‌پردازم:

محسوس‌ترین اشکال گیله‌گب، در نگاه نخست، استنادات و شواهد شعری فراوان، به‌ویژه، در شیوه استشهد است. چنان که می‌دانیم برخی از لغات و ترکیبات، معنی واحد و آشکاری دارند. اما بسیاری دیگر، ضمن معنی اولیه، ممکن است مفاهیم ثانوی متعددی، اعم از اصطلاحی، مجازی و کنایی داشته باشند و حتی در سطح دلالت نخستین نیز، محدود به یک معنی نباشند و یا این که به مفاهیم متروک و مهجور دلالت کنند. در موارد اخیر است که استفاده از شواهد، هم به اقتضای حال خواننده، و هم به لحاظ ایضاح، تثبیت، و تأکید مطلب، امری ضروری به نظر می‌رسد.

در گیله‌گب، ملاک و نگرش خاصی در نقل شواهد نمی‌یابیم. اغلب واژه‌های چندمعنایی، بدون شاهد آمده‌اند. اما به عکس، برای بسیاری از لغات با مفهوم واحد و مشخص یک و حتی دو شاهد شعری نقل شده است. شگفت آن‌که هیچ‌یک از شواهد کتاب معنی نشده‌اند و عملاً از حیز انتفاع خوانندگان غیرگویشور خارج‌اند. به نظر می‌رسد استنادات شعری این اثر، صرفاً نوعی ادای دین به سخنوران تلقی شده است،

چنان‌که در انتهای مقدمه، مؤلف محترم اظهار امیدواری کرده است که در چاپ‌های بعدی از شعر شعرای دیگر نیز استفاده نماید.

در گیله‌گب به ندرت می‌توان اشعار عامیانه یافت. شواهد غیرشعری این اثر نظیر امثال و جملات منثور، حداکثر از ۴۰ مورد تجاوز نمی‌کند.

مسئله بعدی، مدخل قرار دادن صیغه‌های فعلی است، موضوعی که در فرهنگ‌نویسی فارسی، شیوه‌ای متعارف و مقبول نیست. ذیل اغلب مصدرها، صیغه‌هایی از افعال، به عنوان مداخل فرعی آمده است. البته روش مشخصی در گزینش ساخت و حتی عدد فعل‌ها دیده نمی‌شود، چنان‌که صیغه‌های فعلی، بین یک تا دوازده، متغیر است.

هرچند در گیله‌گب سعی شده است اصل و منشأ واژه‌های دخیل مشخص گردد، در عین حال، پاره‌ای لغات ترکی، عیناً، یا با تحول آوایی و معنایی، بدان راه یافته، اما اشاره‌ای به بیگانگی آنها نشده است. از جمله:

**bâš**: چیره، برتر... (در ترکی: سر)؛ **bâji**: زن گدای غیرگیلکی... (در ترکی: خواهر)؛ **'orâq**: گونه‌ای داس... (در ترکی: به همین مفهوم)؛ **dâqdân-vâqdân**: سخن نادرست... (جزء اول در ترکی: از کوه)؛ **sâq**: تندرست... (در ترکی: به همین مفهوم)؛ **sânju**: سینه‌پهلوی... (در ترکی به صورت **sânji**: دل‌پیچه)؛ **bunjâq**: سند مالکیت... (در ترکی: به همین مفهوم)؛ **sâruq**: بقیچه... (در ترکی: به همین مفهوم)؛ **qoro-quš**: گونه‌ای عقاب... (جزء اول با تحول آوایی **gara**) (در ترکی: سیاه)؛ **qazanj**: ذخیره، پس‌انداز... (در ترکی: به همین مفهوم)؛ **yâmân**: بیماری خاص اسب و چارپایان... (در ترکی: بد و زشت)؛ **quroq**: علفزار حفاظت‌شده... (در ترکی: به همین مفهوم) و...

گیله‌گب، بنا بر نظر مؤلف، مجموعه واژه‌های نوشتاری مردم رشت و پیرامون آن است، اما گاه، واژه‌های اختصاصی شهرهای شرق، غرب و شمال رشت هم به آن راه یافته‌اند. مثلاً موارد زیر را نیز می‌توان در آن دید:

**شکاتم š•kât•m** در تداول لاهیجانی‌ها به خورده‌ریزه‌های چوب که بزرگ‌تر از تراشه باشند گویند.

اگرده **'agerd•** شیرینی بومی ویژه ماسوله و بسیار مطبوع و دلنشین.

همچنین نقل شواهد از دیوان شرفشاه، از شعرای گیلکی زبان قرن هشتم دویلاب (منطقه‌ای در شهرستان رضوان‌شهر)، نشان می‌دهد واژه‌های گیلکی دیگر مناطق نیز در آن راه پیدا کرده‌اند، مگر آن‌که چنین واژه‌هایی از لغات مشترک گیلکی باشند.

برخی از توضیحات کتاب بسیار مفصل است و ارتباطی به فرهنگ و گویش گیلکی ندارد. مثلاً بیش از دو صفحه (چهار ستون)، درباره‌ی شانه‌به‌سر از کتب مختلف ذکر شده که صرفاً اندکی از آن به فرهنگ و باورهای مردم گیلان ارتباط دارد و یا در توضیح یکی از معانی عراده (به نقل از فرهنگ فارسی معین) آمده است: «قسمت زیرین هواپیما که چرخ‌ها به آن پیوسته و هنگام فرود آمدن هواپیما نخست بر روی زمین قرار می‌گیرد». به نظر نمی‌رسد در گویش گیلکی این معنی مستعمل باشد.

نکته‌ی آخر این که دیباچه گیله‌گب از نظر شیوه نگارش، استواری و رسایی نثر با متن فرهنگنامه چندان تناسبی ندارد. مسلماً تحریر دوباره آن در چاپ‌های بعدی بر ارزش کتاب بسیار خواهد افزود. برای نمونه، جمله‌ای نقل می‌شود:

به‌کارگیری شماری از واژه‌ها، ساختار جمله و کلامیش با باریک‌بینی و نگاهداشت بنیادهای دستوری، و روانی گفتار و خوش‌آهنگی بیان و برخوردار از توان تفاهم میان به‌کارگیرندگان باشند در یک گستردگی خرد یا کلان جغرافیایی، زبان مردم آن گستره جغرافیایی به شمار است. (ص سه).

البته مسائلی که در طرح اشکالات این اثر برشمردیم، ممکن است کم و بیش در هر اثر دیگری نیز وجود داشته باشد، اما در جنب فواید این کتاب ارزشمند، بی‌تردید وزنی ندارد و از اهمیت آن چیزی نمی‌کاهد. به امید توفیق بیشتر برای مؤلف فاضل گیله‌گب.

□

## نامه آفرینش

حبیب برجیان

نامه آفرینش: از کتب پنجگانه تورا، به کوشش گورگین ملیکیان، زیر نظر گارنیک آساطوریان، انتشارات مرکز ایران‌شناسی در قفقاز، ایروان ۲۰۰۱، ۱۲۰ صفحه.

نامه آفرینش، یا «سفر پیدایش»، نخستین بخش از عهد عتیق و مشتمل است بر سرگذشت آفرینش و قصص آدم و فرزندانش، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و یوسف. از عهد عتیق چندین ترجمه فارسی به خط عبری در دست است. قدیم‌ترین ترجمه‌ها عبارت از پاره‌های ناقصی است از شش نسخه کتابت شده در زمانی پیش از عصر مغول، که هنوز انتشار نیافته است (دانشنامه ایرانیکا، ذیل Bible). کهن‌ترین نسخه‌های کامل اسفار پنجگانه، دست‌نویس‌های محفوظ در کتابخانه‌های واتیکان و بریتانیا (مورخ ۵۰۷۸ از آفرینش = ۷۲۹ هـ و ۱۳۱۹ م) است که هر دو را هربرت ه. پیپر<sup>۱</sup> به خط عبری و بدون آوانویسی منتشر کرده است (اورشلیم، ۱۹۷۲، ۱۹۷۳).

کتابی که در این جا مورد گفتگو است برگردان نسخه واتیکان به خط فارسی است و به منظور تدریس تاریخ زبان فارسی به دانشجویان کرسی ایران‌شناسی دانشگاه دولتی ایروان فراهم آمده است. این ترجمه از دیدگاه تاریخ زبان فارسی واجد اهمیت بسیار است. دکتر ملیکیان در مقدمه تفصیلی کتاب زمان نگارش آن را سده‌های پنجم و ششم هجری برآورد کرده است. با وجود این، زبان ترجمه با زبان معیار وقت متفاوت و از

1) HERBERT H. Paper

کهن‌گرایی لغوی و دستوری سرشار است. چنان‌که ژیلبر لازار نشان داده غرض از ترجمه‌های فارسی کتاب مقدس دریافتن و از بر کردن اصل عبری بوده است. در بازنویسی متن به خط فارسی دکتر ملیکیان به درستی روش حرف‌نویسی، و نه آوانویسی، را اختیار کرده، بدین شرح که یکایک حروف عبری متن را به معادل آنها در خط فارسی برگردانیده است. بدین ترتیب، املاهای کلمات با شیوه مرسوم خط فارسی تفاوت‌هایی پیدا کرده که چشمگیرترین آنها واوها و یاهای زاید است. سبب این است که در خط عبری حرف واو، علاوه بر کاربرد مرسوم، برای نشان دادن مصوت‌پسین بسته کوتاه (ضمه) و حرف یاء برای مصوت‌پیشین بسته کوتاه (کسره) نیز به کار می‌رفته است. برای نمونه، شکل حرف‌نویسی شده [w] «بوز» برابر املاهای معیار «بُز» و آوانویسی تاریخی buz است و [ʔ] «نیگه» برابر شکل معیار «نگه» و تلفظ تاریخی nighah است. کتاب از نظر گویش‌شناسی گفتنی‌های فراوان دارد که برخی در مقدمه یادآوری و فهرستی از لغات دشوار نیز به پایان کتاب افزوده شده است. در این جا به چند نکته ناگفته اشاره می‌شود:

– ابهام در تلفظ کلماتی که با «خو» آغاز می‌شوند: املاهای «خوورشید» (ص ۸۴) و «خووفسیدن» (ص ۱۱۵) حاکی از پایداری خوشه صامت-xw است، حال آن که از «خاند» (خواند) نتیجه معکوس به دست می‌آید، و تلفظ «خودای» و «سخون» معلوم نیست.

– احتمالاً فاء اعجمی: «ابراشته»، «ابزودند»، «آبورد» (آورد).

– دال به جای ذال: «بیگودرانید»، «پدیروفت»، «ندر» (نذر).

– ضمه به جای کسره یا فتحه: «بی‌شود» (بشود)، «سویاه» (سپاه)، «رووش» (روش؛ در معنای «گردش»).

– پسوند «-یگ» به جای ag- پهلوی: «بریگ» (بره)، «ستاریگان» (ستارگان)، «برهنگان» (برهنگان)، «روزگار» (روزگار).

– پایداری wi- به صورت bi- در برابر صورت فارسی دری با «گ» در آغاز کلمه: «بنجشک» (گنجشک)، «بیان» (گیان، خیمه).

– تفاوت با فارسی معیار در صامت‌های پایانی: «شکفت» (شکاف، غار)، «نومایش» (نمایش)، «نفست» (نفس)، «استروند» (سترون)، «فریید» (فربه)، «سبود» (سبوی)، «دریاه» (دریا).

– فراوانی ماده‌های جعلی: «دورانیدن» (بیرون کردن)، «تنجانیدن» (نوشاندن)، «گوشودانیدن» (گشودن)، «فریبانیدن» (فریفتن)، «یابیدن» (یافتن)، «گوهراندن» (زدودن).  
– پسوندهای فعلی: «بود باران فرود آید ابر آن زمین چهیل روزان و چهیل شبان» (هفتم، ۱۳).  
– کاربرد وسیع «اباز»: «شودند اباز نح (نوح) بکشتی» (هفتم، ۱)، «باقی مانده آمد خاصا نح و آنچی اباز و اوی در کشتی» (هفتم، ۲۳).

– نبودن ضمیر مشترک (بنگرید به متن ذیل).

– لغات جالب: «چندیدن» (گریختن)، «دوشکیزه» (دوشیزه، قس: «کیجا» در مازندرانی)، «زیحستن» (زیستن)، «زیحانیدن» (زندگی دادن)، «دستمبوی» (مهر گیاه)، «پرزین» (خار و خاشاک، قس: پرچین)، «گرم شدن» (ناراحت شدن)، «ابدان کردن» (ساختن)، «امبوییدن» (بو کشیدن)، «پرماسیدن» (لمس کردن)، «موزنده» و «موزیدگار» (خزنده). نیز «اوصطورلاب» در معنای «بت، صنم».

– لغات عبری: «بصلوتا» (نماز)، «ملاخ» (ملک، فرشته). نیز املاهای عبری کلمات، مانند «پرعه» (فرعون) و «یوسپ» (یوسف)، که گاه به کلمات فارسی نیز سرایت کرده: «آپرین» (آفرین).

– نام‌های جغرافیایی: «خوزستان» برای عیلام، «موصل» برای آشور.

اینک، برای نمونه، نه آیه از بند سی‌وهفتم با حرف‌نگاری فارسی از کتاب نقل می‌شود و سپس آوانگاری محتمل آن آورده می‌شود:

۱. و بی‌نیشست یعقب در زمین ماوی جای پدر اوی در زمین شام. ۲. اینان هند توولودها یعقب یوسپ پوسری هفت‌ده ساله بود شوبانی کونا اباز برادران اوی بگوسپندان و اوی بورنایی کونا اباز پوسران بلهه و اباز پوسران زلیه زنان پدر اوی و بی‌آورد یوسپ مر عیب ایشان و بد بیدر ایشان. ۳. و یسرال دوستر داشت مر یوسپ از همه پوسران اوی کی پوسری خردمند هست اوی ببوی و بی‌کرد باوی دورعهی ابریشومین. ۴. و بی‌دیدند برادران اوی کی اویرا دوستر داشت پدر ایشان از همه برادران اوی و دشمن داشتند اویرا و نه مورد بودند بسخون گوفتن اباز اوی سلامت. ۵. و بوشاسپ دید یوسپ بوشاسپ و آگاه کرد برادران اوی و بی‌ابزودند نیز دشمن داشتن اویرا. ۶. و گوفت بایشان بی‌اشنووید نون آن بوشاسپ این آنچی بوشاسپ دیدم. ۷. و اینک ایما بسته بنا آن بسته در میان آن دشت و اینک برخاست بسته من و انیز ایستیده آمد ای اینک گرد اندر گشتندی بسته شوما و سجده بوردندی بسته من. ۸. و گوفتند باوی برادران اوی‌ها ملیکی تو خومانایی بملیکی راندن ابر ایما یا پادوشاهی

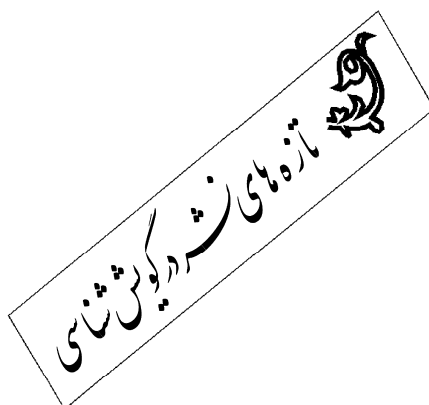
تو پندارایی بیادوشاهی راندن بایما و بی‌بزودند انیز دوشمن داشتن اویرا ابر بوشاسپها اوی و ابر سخونان اوی. ۹. و بوشاسپ دید انیز بوشاسپی دیگر و وسپ کرد اویرا ببردان اوی و گفت اینک بوشاسپ دیدم بوشاسپ هنوز و اینک خورشید و مهتاب و یازده ستاریگان سجده بران بمن.

1 u binišast Ya`qūb dar zamīni māwi(?) jāyi pidari ōy dar Šām. 2 ēnān hand tawalludhā [yi] Ya`qūb: Yūsuf pūsarē haft-dah sāla būd, šubānī kunā abāzi barā darā ni ōy ba gōspandā n, u ōy burnā`yī kunā abāzi pūsarā ni Bilha u abāzi pūsarā ni Zilfa, zanāni pidari ōy. u biāβurd Yūsuf mar `aybi ēšān u bad[ī ēšān] ba pidari ēšān. 3 u Isrā`lī dōstar dāšt mar Yūsuf az hama pūsarā ni ōy, kī pūsarē xradmand hast ōy ba bōy (?), u bikard ba ōy dur`ahē abrišumēn. 4 u bidīdand barā darā ni ōy kī ōyrā dōstar dāšt pidari ēšān az hama barā darā ni ōy, u dušman dāštand ōyrā, u nē murād būdand ba saxun guftan abāzi ōy salāmat. 5 u būšāsp dīd Yūsuf būšāsp u āgāh kard ba barā darā ni ōy, u biaβzōdand anēz dušman dāštani ōyrā. 6 u guft ba ēšān: ``bi-ašnuwēd nūn ān būšāsp; ēn ānčī būšāsp dīdam: 7 u ēnak imā basta banāān (?) basthā dar mayāni ān dāšt, u ēnak barxāst basta[yi] man u anēz ēstīda āmad, u ēnak gird andar gaštandē bastahā [i] šumā o sajda burdandē ba basta[yi] man". 8 u guftand ba ōy barā darā ni ōy: ``hā malik-ē tō xumānāyī ba malikī rāndan abar imā yā pādūšāhī tō pindārāyī ba pādūšāhī rāndan ba imā", u biaβzōdand anēz dušman dāštani ōyrā abar būšāsp[hā] [yi] ōy u abar saxunāni ōy. 9 u būšāsp dīd anēz būšāspē di/ēgar u wisp kard ōyrā ba barā darā ni ōy u guft: ``ēnak būšāsp dīdam būšāsp hanūz, u ēnak xwaršēd u mahtāb u yāzdah stārīgān sajda barā n ba man".

اینک ترجمه بندهای مذکور به فارسی امروز از ترجمه فارسی کتاب مقدس، فراهم آمده در انگلستان، نقل می‌شود:

۱. و یعقوب در زمین غربت پدر خود یعنی زمین کنعان ساکن شد ۲. اینست پیدایش یعقوب چون یوسف هفده‌ساله بود کله را با برادران خود چوبانی می‌کرد و آن جوان با پسران بله و پسران زلفه زنان پدرش میبود و یوسف از بدسلوکی ایشان پدر را خبر میداد ۳. و اسرائیل یوسف را از سایر پسران خود بیشتر دوست داشتی زیرا که او پسر پیرئ او بود و برایش ردائی بلند ساخت ۴. و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان او را بیشتر از همه برادرانش دوست میدارد از او کینه داشتند و نمیتوانستند با وی بسلامتی سخن گویند ۵. و یوسف خوابی دیده آنرا برادران خود بازگفت پس بر کینه او افزودند ۶. و بدیشان گفت این خوابی را که دیده‌ام بشنوید ۷. اینک ما در مزرعه بافها می‌بستیم که ناکاه بافه من بر پا شده بایستاد و بافهای شما کرد آمده به بافه من سجده کردند ۸. برادرانش بوی گفتند آیا فی الحقیقه بر ما سلطنت خواهی کرد و بر ما مسلط خواهی شد و بسبب خوابها و سخنانش بر کینه او افزودند ۹. از آن پس خوابی دیگر دید و برادران خود را از آن خبر داده گفت اینک باز خوابی دیده‌ام که ناکاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند.





### کتاب

نجیبی فینی، بهجت، بررسی گویش فینی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۱، ۱۴۵ صفحه.

شهر فین یکی از شهرهای استان هرمزگان و از جنوبی‌ترین شهرهای ایران است. مؤلف - که خود از گویشوران فینی است - پس از معرفی صامت‌ها و مصوت‌های این گویش (ص ۱۳-۱۵)، به اختصار به برخی از نکته‌های دستوری گویش فینی پرداخته (ص ۱۹-۳۹) و سپس چند ضرب المثل (ص ۴۱-۴۳) و چند چیستان (ص ۴۵) را از این گویش نقل کرده است. بخش اصلی کتاب واژه‌نامه گویش فینی به همراه آوانویسی و ترجمه فارسی است که از صفحه ۴۷ آغاز می‌شود و تا پایان کتاب ادامه می‌یابد.

حسن رضایی باغبیدی

برازجانی، طیبیه، سیری در گویش دشتستان، انتشارات راهگشا، شیراز ۱۳۸۲، ۶۶۹ صفحه. شهرستان دشتستان از شهرستان‌های استان بوشهر و مرکز آن شهر برازجان است. مؤلف پس از مقدمه‌ای کوتاه درباره انگیزه خود در تألیف کتاب

و چگونگی فراهم آوردن اطلاعات (ص ۱۱-۱۴)، مطالب کتاب را به سه بخش تقسیم می‌کند. بخش نخست تحت عنوان «سخنی چند در باب دشتستان» (ص ۱۹-۸۲) در واقع پیش‌درآمدی نسبتاً طولانی درباره تاریخ، جغرافیا و فرهنگ دشتستان و برازجان است. در بخش دوم، با عنوان «دستور» (ص ۸۳-۲۱۶)، ویژگی‌های دستوری گویش دشتستانی به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. بخش سوم، که مفصل‌ترین بخش کتاب است و «واژگان» (ص ۲۱۷-۶۶۳) نام دارد، واژه‌نامه دشتستانی به فارسی است. در این بخش واژه‌های دشتستانی به ترتیب الفبای فارسی مرتب شده‌اند و پس از هر واژه آوانویسی و ترجمه و توضیح آن آمده است. برای روشن‌تر شدن معنی برخی از واژه‌ها کاربرد آنها در یک یا چند جمله نشان داده شده است. در ذیل برخی از مداخل ضرب‌المثل‌ها و شرح برخی از آداب و رسوم و بازی‌های محلی را نیز می‌توان یافت. پایان بخش کتاب فهرست منابع و مآخذ (ص ۶۶۵-۶۶۹) است.

ح. ر. ب.



جلالیان به گویش یزدی، بدون آوانویسی (ص ۳۰۶-۳۳۲)، ۳. مثل‌های یزدی (ص ۳۳۳-۳۹۴)، ۴. نقد دکتر علی‌اشرف صادقی بر چاپ نخست (ص ۳۹۵-۴۰۱) و ۵. نقد حسین مسرت بر چاپ نخست (ص ۴۰۲-۴۱۴).

ح. ر. ب.

**KAMANDÂR FATTAH, Ismaïl, "Les dialectes kurdes méridionaux, étude linguistique et dialectologique", Acta Iranica 37, Leuven 2000, XXII + 919 pp.**

این اثر به گفته مؤلف حاصل ربع قرن پژوهش در مناطق جنوبی کردستان ایران و عراق است. مؤلف پس از مقدمه‌ای جامع در معرفی زبان کردی و گویش‌های شمالی، مرکزی و جنوبی آن (ص ۱-۷۴) به توصیف تطبیقی بسیار مفصلی از گویش‌های کردی جنوبی می‌پردازد. برخی از مهم‌ترین مناطقی که مؤلف در بررسی خود به توصیف گویش رایج در آنها پرداخته است عبارت‌اند از: ایلام، بدره، بیجار، بیستون، چمچمال، دینور، سر پل ذهاب، قروه، قصر شیرین، کرمانشاه، گُلپایه، مهران و هرسین (در ایران)، و خانقین، دو شیخ، زُرباطیه، مندلی و ورمزیار (در عراق).

در فصل مربوط به آواشناسی و واج‌شناسی (ص ۲۳۷-۷۵)، پس از توصیف واج‌های هر گویش، به مباحثی چون دگرگونی‌های آوایی، خوشه‌های صامتی، چگونگی برخورد آوایی با واژه‌های دخیل عربی، برخی از فرایندهای آوایی و جایگاه تکیه پرداخته شده است.

فصل مربوط به صرف (ص ۲۳۸-۶۶۵) به

ملکوتی، سیدعلی، *فرهنگواره کنایی و امثال قمی، کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)*، قم ۱۳۸۲، ۱۶۰ صفحه. کتاب - چنان که از عنوانش پیداست - مجموعه‌ای از کنایات و ضرب‌المثل‌های رایج در فارسی قمی است. مؤلف کتاب را به دو بخش «کنایات» (ص ۱۳-۸۴) و «مثل‌ها» (ص ۸۵-۱۵۶) تقسیم کرده است. هر بخش با پیشگفتاری درباره کنایه و ضرب‌المثل آغاز می‌شود. ضرب‌المثل‌های کتاب شماره‌گذاری شده و تعداد آنها ۶۴۲ است. در بخشی با نام «افزوده‌ها» (ص ۱۵۷-۱۵۸)، مؤلف ۱۶ ضرب‌المثل دیگر را، که بعداً به آنها دسترسی یافته، ذکر کرده است. بخش پایانی کتاب فهرست منابع و مأخذ (ص ۱۵۹-۱۶۰) است. متأسفانه واژه‌های کتاب آوانویسی لاتینی ندارند و تنها اعراب‌گذاری شده‌اند. با وجود این، تلفظ دقیق برخی از واژه‌ها برای خواننده مقدور نیست.

ح. ر. ب.

**افشار، ایرج، واژه‌نامه یزدی، به کوشش محمدرضا محمدی، انتشارات ثریا، تهران ۱۳۸۲، چهل + ۴۱۴ صفحه.**

این کتاب در واقع چاپ دوم کتابی با همین نام است که در سال ۱۳۶۹ از سوی کتابفروشی تاریخ در تهران منتشر شده بود. در این چاپ جدید، تعداد واژه‌های کتاب افزایش یافته، همه واژه‌ها آوانویسی شده و بخش‌های جدیدی به کتاب افزوده شده است. پیوست‌های این چاپ عبارت‌اند از: ۱. واژه‌های برخی از پیشه‌های سنتی در یزد (ص ۲۸۳-۳۰۵)، ۲. اشعار دکتر عبدالحسین

است که جای تعجب بسیار دارد. کتاب دارای مقدمه‌ای کوتاه (ص 7-1) و سه بخش است. بخش نخست (ص 11-281) دستور توصیفی هشت گویش قُهرودی، آبوزیدآبادی، آبیان‌های، تاری، آردستانی، نائینی، آنارکی و ورنه‌ای است و شامل نظام واجی (ص 12-33)، نظام واژ-واجی (ص 34-57)، نظام صرفی (ص 58-267) و نظام واژه‌سازی (ص 268-277) این گویش‌ها می‌شود. به علاوه، اشاراتی مختصر به نظام واجی گویش بادرودی (ص 31) و برخی از ویژگی‌های دستوری آن (ص 278-281) در این کتاب یافت می‌شود.

بخش دوم (ص 283-569) برگزیده متونی از هشت گویش فوق‌الذکر به همراه ترجمه فرانسوی آن متون است.

بخش سوم (ص 571-686) واژه‌نامه هر یک از هشت گویش به ترتیب الفبای لاتینی است.

لازم به ذکر است که هیچ‌یک از گویش‌هایی که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته‌اند در شهر کرمان و حتی در استان کرمان رواج ندارد. از میان ده‌ها گویشی که تحت نام «گویش‌های مرکزی ایران» می‌شناسیم، تنها دو گویش (گویش زردشتیان کرمان و گویش قدیم یهودیان کرمان) در کرمان رایج بوده‌اند. از این رو، اطلاق نام «گویش‌های کرمانی» به آن‌چه تا کنون «گویش‌های مرکزی ایران» نامیده می‌شده، توجیه‌ناپذیر است.

ح. ر. ب.

توصیف مقولاتی چون اسم، صفت، ضمیر، واحدهای شمارش، مبهمات، فعل، حروف اضافه و قیود اختصاص دارد.

در فصل مربوط به نحو (ص 667-741) جملات ساده، پدیده‌هایی چون همپایگی و ناهمپایگی، و انواع بندهای وابسته (متممی، موصولی، زمانی، علی، متوالی، تقابلی، تطبیقی، شرطی یا فرضی) مورد بررسی قرار می‌گیرد.

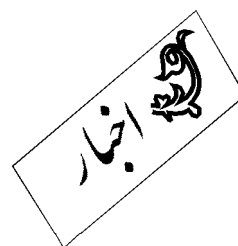
مؤلف فصلی را نیز به بررسی ساخت واژه (اسم، صفت و فعل) در این گویش‌ها اختصاص داده است (ص 743-858).

در پایان حکایتی به نام «پاطلابی» به چهارده گویش نقل و به زبان فرانسه ترجمه شده است (ص 859-910).

کتابنامه پایان کتاب (ص 911-919) می‌تواند راهنمایی بسیار سودمند برای همه علاقه‌مندان به زبان‌شناسی ایرانی و زبان کردی باشد.

Lecoq, Pierre, "Recherches sur les dialectes kermaniens (Iran central), grammaire, textes, traductions et glossaires", *Acta Iranica* 39, Leuven 2002, X + 686 pp.

این کتاب، در واقع، پایان‌نامه دکتری مؤلف بوده است که اکنون پس از سال‌ها منتشر می‌شود. در این کتاب برای نخستین بار اصطلاح «گویش‌های کرمانی» جایگزین «گویش‌های مرکزی ایران» شده



## نخستین همایش علمی فرهنگ و تمدن تالش

(۲۳-۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۳)

مرکز پژوهشی گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان، با همکاری بخش گوشش‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، استان‌داری گیلان، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، اداره کل ایران‌گردی و جهان‌گردی و میراث فرهنگی استان گیلان، نخستین همایش علمی فرهنگ و تمدن تالش را در روزهای ۲۳ و ۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۳ در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان (رشت) برگزار خواهد کرد. موضوعاتی که در این همایش بدانها پرداخته خواهد شد عبارت‌اند از:

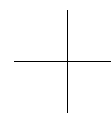
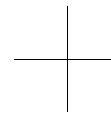
۱. مردم‌شناسی و فرهنگ عامه تالش
۲. باستان‌شناسی و میراث فرهنگی تالش
۳. جغرافیای تاریخی و طبیعی تالش
۴. زبان تالشی و توصیف علمی آن
۵. زبان تالشی و مقایسه آن با دیگر گویش‌های ایرانی
۶. زبان تالشی و رابطه آن با زبان‌های باستانی
۷. تاریخ تالش
۸. امکانات و جاذبه‌های گردش‌گری تالش
۹. موسیقی و هنر تالش
۱۰. پوشاک و مصنوعات دستی تالش
۱۱. ادبیات تالشی و بررسی سابقه آن

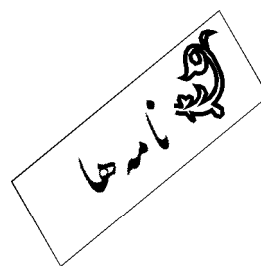
۱۲. جلوه‌های معماری تالش

۱۳. توسعهٔ مدنی و امکانات آن در تالش

۱۴. بازی‌ها و ورزش‌های بومی در تالش

علاقه‌مندان می‌توانند برای ثبت نام و کسب اطلاعات بیشتر با دبیرخانهٔ همایش به نشانی رشت، صندوق پستی ۳۹۸۸، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، مرکز پژوهشی گیلان‌شناسی، کد پستی ۴۱۶۳۵، تلفن و دورنگار ۰۱۳۱-۶۶۶۰۸۱۸ تماس حاصل فرمایند.





## درباره «نشانه استمرار در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی»

سر دبیر محترم مجله گویش‌شناسی

با سلام،

در شماره اول مجله گویش‌شناسی مقاله‌ای با عنوان «نشانه استمرار در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی» به چاپ رسید و در آن مثال‌هایی از گویش بندرعباسی (لهجه محله پشت شهر) به نقل از پایان‌نامه این جانب ذکر گردید. طبق شواهد پایان‌نامه، اشکالات و کاستی‌هایی به مقاله مذکور راه یافته است. بنابراین، توضیحاتی در این باب ضروری به نظر می‌رسد.

۱. از آنجا که در شهر بندرعباس محله‌های مختلفی هست که بین آنها اختلافات لهجه‌ای وجود دارد و بخشی از پایان‌نامه نیز به بررسی اختلافات لهجه‌ای در ساخت فعل پرداخته است، ذکر نام لهجه در مقابل مثال‌ها ضروری می‌نماید.

۲. از کاستی‌های مقاله فقدان مثال‌هایی است که نشان دهنده ساخت فعل در زمان مضارع اخباری مستمر باشد. در لهجه محله پشت شهر در زمان مضارع اخباری مستمر از پیشوند na یا ne استفاده می‌شود و در لهجه محله خواجه‌عطا از پیشوند na یا a استفاده می‌گردد.

nagoftam

دارم می‌گویم

(محله پشت شهر)

در مثال فوق na- پیشوند فعل goft ستاک ماضی و -am- شناسه است.

neraftam

دارم می‌روم

(محله پشت شهر)

(محلّه خواجه‌عطا) دارم می‌روم naraftam یا araftam

در مقاله مذکور تنها به صورتی از زمان مضارع اخباری مستمر اشاره شده است که محدود به برخی از اسم‌ها است و در صیغه‌های سوم‌شخص مفرد و سوم‌شخص جمع به کار می‌رود و در آن از حرف اضافه ne یا na به معنای «در» یا «اندر» و فعل «بودن» (به صورت متصل) استفاده می‌شود. در مثال ذکرشده در مقاله صورت na negâhen صحیح است که اشتباهاً مصوّت حرف اضافه e ثبت شده است. مثال:

دارد گریه می‌کند ne giriken

این گونه اسم‌ها در ساخت افعال مرکب نیز به کار می‌روند برای مثال فعل ne giriken به صورت girik nakerden نیز به کار می‌رود.

۳. در زمان حال ساده از پیشوندهای a- و e- استفاده می‌گردد. در واقع، پیشوند a- در صورت وجود مصوّت بسته i یا u در اولین هجای ستاک فعل تبدیل به e می‌شود. در مقاله مذکور برای پیشوند e- مثالی ذکر نشده است. مثال:

می‌گذارم anosom

می‌نشینم enini

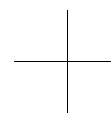
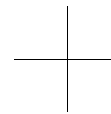
۴. در این گوش شکل فعل در زمان ماضی استمراری و ماضی استمراری مستمر یکسان است، لذا افعال mara به معنای می‌رفتم / داشتم می‌رفتم و magofti به معنای به او می‌گفتم / داشتم به او می‌گفتم به کار می‌رود. در مقاله مذکور تنها به یک معنا اشاره شده است. شایان ذکر است که در زمان ماضی استمراری (یا ماضی استمراری مستمر) پسوند a- نیز به کار می‌رود که پسوندی اختیاری است. فعل mara به صورت marafta و فعل magofti به صورت magoftiša نیز به کار می‌رود.

ضمناً در مقاله‌ای که از نگارنده محترم در شماره اول سال هفدهم (بهار و تابستان ۱۳۸۱) مجله زبان‌شناسی با عنوان «نقش و جای شناسه فعلی و ضمیر پیوسته در گوش‌های ایرانی» به چاپ رسید مواردی موجود است که ذکر توضیحاتی درباره آنها نیز ضروری به نظر می‌رسد.

در مثال من غذا خورده‌ام صورت صحیح فعل omx<sup>w</sup>ården است که اشتباه ثبت شده

است. این فعل در لهجهٔ سورویی به صورت **omxardi** و در لهجهٔ محلهٔ خواجه‌عطا به صورت **omxârden** ادا می‌شود. کاستی‌هایی که در موارد ۱ و ۴ در مورد مقالهٔ قبلی ذکر شد در مقالهٔ اخیر نیز موجود است. فعل **šalarzi** به معنای می‌لرزید/ داشت می‌لرزید و فعل **tara** به معنای می‌رفتی/ داشتی می‌رفتی است. افعال مذکور به ترتیب به صورت **šalarzida** و **tarafra** نیز به کار می‌روند.

آذر فتیحی



Theory which show that the surface subject originates as the deep object and raises to its surface position to satisfy the EPP. The seemingly accusative case on the surface subject is shown to be a postposition in this dialect. The lack of verbal agreement is attributed to the fact that the surface subject is in fact a PP, which is assumed to bear the third person feature for number just like clauses. The impossibility of having a pro in the subject position is assumed to follow from the assumption that pro in this dialect may be licensed under government by Agr which is absent in the construction studied in this paper.

### **Date in the Culture of the People of Kermān**

°A. SALĀMĪ

This paper is an attempt to collect and classify the words, idioms and sayings that revolve around date and its culture in the local dialects of the people of Kermān. The paper is arranged in accordance with the author's previous paper on "Date in the Culture of the people of Xešt and Delvār".

### **Present Perfect in Iranian Languages and Dialects**

Ī. KALBĀSĪ

This paper is an attempt to identify and classify different formations of the present perfect tense in 60 New Iranian languages and dialects.

### **A Terminology of Pomegranate in the Kalhori Dialect**

N. MALEKĪ & D. YĀRMORĀDĪ

Golin is a village located next to Gilān-e yarb in Kurdistan Province. The local people speak an Iranian dialect known as Kalhori. The inhabitants of Golin have long been farmers, especially dealing with the cultivation of pomegranates. The present paper, prepared after a substantial amount of field work, presents a number of words and phrases in the Kalhori dialect connected with the raising of pomegranates.



## SUMMARY OF ARTICLES

### A Few Tabari, Neyšāburi and Pahlavi Poems

ī. Afšār

The paper contains eight couplets (six in Tabari, one in Neyšāburi and one in Pahlavi), recently discovered by the author in two Persian manuscripts. The Tabari couplets are taken from a manuscript of 763 A.H. preserved in the National Library of Paris. The orthography of the couplets shows that they must have been inserted in the text at a later period. Both the Neyšāburi and the Pahlavi couplets are taken from a manuscript of 651 A.H. preserved in Āyatullāh Marʿašī's Library in Qom.

### Shipping Terms in the Bušehri Dialect

F. Hājīyānī

In this paper the author presents a list of about 200 shipping terms in common use in the Bušehri dialect. The list contains: names of different types of ships and boats, names of different parts of ships and boats, names of shipping tools, different words referring to the crew, etc.

### The Impersonal Construction in the Gilaki Dialect of Lāhījān

°A. Darzī & M. Dānāye Īūsī

In this paper, the authors study what seems to be the impersonal construction in the Gilaki dialect of Lāhījān. In this construction, the apparently subject of the sentence seems to be marked for accusative case and does not agree with the verb. Also, unlike other sentences in this dialect, a pro may not occur in the subject position. This is attributed to the fact that the subject position is not a theta position in the construction in question. Two different hypotheses are presented for the construction in question within the Government and Binding

## TABLE OF CONTENTS

### Editorial

Iranian Dialects as the Guardians of Iranian Culture	Ḥ. REZĀYĪ BĀĠBĪDĪ	2
--	-------------------	---

### Articles

A Few Tabari, Neyšāburi and Pahlavi Poems	Ī. AḤSĀR	4
Shipping Terms in the Bušehri Dialect	F. ḤĀJĪYĀNĪ	7
The Impersonal Construction in the Gilaki Dialect of Lāhījān	ᶜA. DARZĪ & M. DĀNĀYE ĪUSĪ	17
Date in the Culture of the People of Kermān	ᶜA. SALĀMĪ	37
Present and Past Perfect Transitive in Sogdian and Their Similarities with some New Iranian Dialects	B. QARĪB / tr. M. FARĪDĪ	54
Present Perfect in Iranian Languages and Dialects	Ī. KALBĀSĪ	66
A Terminology of Pomegranate in the Kalhori Dialect	N. MALEKĪ & D. YĀRMORĀDĪ	90
Baškardi, Kordšuli and Komzāri	B.B. MOŠKALO, A.A. KERĪMOVA & E.K. MOLČANOVA / tr. L. ᶜASQARĪ	96

### Reviews

<i>Farhang-e Guyeš-e Daštēstāni</i>	H. BARMĀKĪ	107
<i>Farhang-e Vāžgān-e Tabari</i>	B. MAḤMŪDĪ BAĠTĪYĀRĪ	112
<i>Gīle Gab</i>	M. REZĀYĀTĪ KĪŠEKĀLE	117
<i>Nāme-ye Āfarineš</i>	Ḥ. BORĪJĪYĀN	122

### Recently Published

<i>Barrasi-ye Guyeš-e Fini; Seyri dar Guyeš-e Daštēstān; Farhangvāre-ye Kenāyi va Amsāl-e Qomi; Vāženāme-ye Yazdi; Les dialectes kurdes méridionaux; Recherches sur les dialectes kermaniens</i>		126
--	--	-----

### News

The First Conference on the Culture of Tāleš		129
--	--	-----

### Letter

A. FATHĪ		131
----------	--	-----

Summary of Articles in English		2
--------------------------------	--	---

# Dialectology

Journal  
of the  
Iranian Academy of Persian Language and Literature

**Vol. 1, No. 2**

May 2004

Rated as a  
**Scientific and Research Journal**  
by the Ministry of Science,  
Research and Technology

President: Gōlām-ʿAlī Ḥaddād ʿĀdel

Editorial board: ʿAbdol-Moḥammad Āyafī, Ḥasan Ḥabībī,  
Gōlām-ʿAlī Ḥaddād ʿĀdel, Moḥammad K̄vānsārī,  
Alī Ašraf Šādeqī, Aḥmad Samīʿī (Gīlānī),  
Bahman Sarkārāfi

Editor: Ḥasan Reżāʾī Bāgbīdī

## *Dialectology*

P.O. Box 15875-6394  
Tehran, Islamic Republic of Iran  
Fax: (+9821) 2414356

or to  
The Academy of Persian Language and Literature  
No. 36, 15-East Street, Velenjak,  
Tehran  
Phone: 2414393-8, Fax: 2414356

### Foreign Subscriptions:

Middle East and neighbouring countries: \$15.00 per year  
Europe and Asia: \$20.00 per year  
Africa, North America, and the Far East: \$25.00 per year

Printed in the Islamic Republic of Iran

**Ser. No. 2**

# Dialectology

Journal  
of the  
Iranian Academy of Persian Language and Literature

Vol. 1, No. 2  
May 2004